

# مَعْرِ الْأُصُولِ الْخَوِيَّةِ وَالصُّفِيَّةِ

ابوطالب نصیری

با همکاری:  
علی حاجی زاده، یدالله بختی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خواننده محترم! برادر بجنند و خواهر گرامی!  
نکنند که اصل، بازی و بازی، اصل شود  
مبادا حاشیه، متن و متن، حاشیه شود  
فراموش نکنیم که اصل، همیشه اصل است  
افسوس که چیزی که اصل نیست  
اصل زندگی را به تاخیر انداخته است.

# مُفْجَمُ الأُصُولِ النَّحْوِيَّةِ وَ الصَّرْفِيَّةِ

مؤلف: **علی حاجی زاده نصیری**

شماره:

با همکاری:

علی حاجی زاده

یدالله بختی

سرشناسه: نصیری ابوطالب، ۱۳۶۰ -  
 عنوان و نام پدیدآور: معجم الأصول النحویة و الصرفیة ابوطالب نصیری، با  
 همکاری علی حاجی‌زاده، بدالله بختی.  
 مشخصات نشر: قم، مشهور، ۱۳۹۷.  
 مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۸-۵۶۶-۶  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: کتابنامه.  
 موضوع: زبان عربی -- صرف و نحو  
 موضوع: Morphosyntax -- Arabic language  
 شناسه افزوده: حاجی‌زاده، علی، ۱۳۶۷-  
 شناسه افزوده: بختی، بدالله، ۱۳۷۲-  
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ م ۶/۱۰۶۱۴۱  
 رده بندی دیویی: ۴۹۲/۷۵  
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۴۲۶۷۵



انتشارات مشهور

## مُعْجَمُ الْأَصُولِ النَّحْوِيَّةِ وَالصَّرْفِيَّةِ

ابوطالب نصیری

تولف

مشهور

ناشر

۱۰۰۰

شمارگان

اول ۱۳۹۷

نوبت چاپ

۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۳۸ - ۵۶۶ - ۶

شابک

« حق چاپ محفوظ و أخذ مطلب با ذکر مآخذ بلامانع است. »

انتشارات مشهور

قم: خیابان ارم/ پاساژ قدس/ طبقه پایین/ پلاک ۵

تلفن: ۰۹۱۹۵۴۱۰۰۸۵ / ۰۲۵ - ۳۷۷۴۷۴۶۲ - ۳۷۸۳۸۹۱۱

## فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مؤلف
۱۳	۱. صرف و نحو
۱۴	۲. کلمه
۱۶	۳. کلام
۱۸	۴. جمله
۲۰	۵. شبه جمله
۲۲	۶. مرکب
۲۴	۷. اسم
۲۷	۸. اسم جنس و اسم جمع و اسم جنس جمعی و افرادی
۲۸	۹. جامد و مشتق
۳۰	۱۰. فعل
۳۳	۱۱. فعل ماضی
۳۵	۱۲. فعل مضارع
۳۷	۱۳. فعل امر
۳۸	۱۴. مضارع منصوب و مجزوم
۴۲	۱۵. أبواب فعل
۴۵	۱۶. إعراب و بناء
۴۸	۱۷. حالات معرب و مبنی
۵۰	۱۸. أسماء سته
۵۱	۱۹. عامل و معمول و عمل
۵۳	۲۰. نکره و معرفه
۵۵	۲۱. ضمیر
۵۸	۲۲. ضمیر غائب و مخاطب و متکلم

۲۳. نون وقایه ..... ۶۰
۲۴. عَلَمٌ ..... ۶۱
۲۵. إسم اشاره ..... ۶۳
۲۶. إسم موصول ..... ۶۵
۲۷. مبتدا ..... ۶۸
۲۸. خبر ..... ۷۰
۲۹. لام إبتداء و نواسخ ..... ۷۳
۳۰. أفعال ناقصه ..... ۷۴
۳۱. أفعال مقاربه ..... ۷۷
۳۲. حروف شبیه به «لَيْسَ» ..... ۷۹
۳۳. حروف مشبّهه به فعل ..... ۸۱
۳۴. تخفیف حروف مشبّهه به فعل ..... ۸۴
۳۵. «لا» ی نفی جنس ..... ۸۶
۳۶. أفعال قلوب و تصییر و باب «أَعْطَى» ..... ۸۷
۳۷. فعل های سه مفعولی ..... ۹۰
۳۸. فاعل ..... ۹۱
۳۹. نائب فاعل ..... ۹۴
۴۰. مفعول های پنج گانه ..... ۹۵
۴۱. مفعولٌ به ..... ۹۶
۴۲. إختصاص ..... ۹۸
۴۳. تحذیر ..... ۱۰۰
۴۴. إغراء ..... ۱۰۱
۴۵. إشتغال ..... ۱۰۲
۴۶. منصوب به نزع خافض ..... ۱۰۳
۴۷. تنازع ..... ۱۰۴
۴۸. منادی ..... ۱۰۷
۴۹. منادای مضاف به یاء متکلم و توابع منادی ..... ۱۱۰

۵۰. حروف نداء ..... ۱۱۱
۵۱. ألفاظ خاصه فی باب منادی ..... ۱۱۳
۵۲. مستغاث به ..... ۱۱۵
۵۳. مندوب ..... ۱۱۶
۵۴. ترخیم ..... ۱۱۸
۵۵. إستثناء ..... ۱۲۱
۵۶. أدوات إستثناء ..... ۱۲۳
۵۷. مفعول مطلق ..... ۱۲۵
۵۸. ألفاظ خاصه در باب مفعول مطلق ..... ۱۲۷
۵۹. مفعول له ..... ۱۳۰
۶۰. مفعول فيه و ظرف ..... ۱۳۲
۶۱. «إِذْ» و «إِذَا» و «لَدُنْ» و «حَيْثُ» و «عَنْ» و «مَعَ» ..... ۱۳۵
۶۲. بقیه ألفاظ در باب مفعول فيه ..... ۱۳۸
۶۳. مفعول معه ..... ۱۴۱
۶۴. حال ..... ۱۴۲
۶۵. صاحب حال و عامل حال ..... ۱۴۷
۶۶. ألفاظ خاصه در باب حال ..... ۱۴۹
۶۷. تمیز ..... ۱۵۰
۶۸. اسم عدد ..... ۱۵۳
۶۹. حروف جرّ ..... ۱۵۶
۷۰. جارّ و مجرور ..... ۱۵۸
۷۱. «باء» و «تاء» و «کاف» ..... ۱۵۹
۷۲. «فی» و «عَنْ» و «عَلَى» ..... ۱۶۱
۷۳. «لام» و «مُنْدُ» و «مُنْدُ» و «رُبَّ» و «مِنْ» ..... ۱۶۳
۷۴. «حَتَّى» و «إِلَى» و «لَوْلَا» و «كَيْ» و «لَعَلَّ» و «مَتَى» ..... ۱۶۷
۷۵. اضافه ..... ۱۶۹
۷۶. اضافه لفظیه و معنویه ..... ۱۷۰

۷۷. مضاف و مضافٌ إليه..... ۱۷۱
۷۸. ألفاظ خاصه در باب إضافة..... ۱۷۴
۷۹. مصدر..... ۱۷۶
۸۰. أوزان خاصه در باب مصدر..... ۱۸۰
۸۱. إسم مصدر..... ۱۸۳
۸۲. إسم فاعل..... ۱۸۴
۸۳. إسم مفعول..... ۱۸۶
۸۴. صفت مُشْبِهه..... ۱۸۷
۸۵. صيغة مبالغه..... ۱۹۰
۸۶. إسم تفضيل..... ۱۹۱
۸۷. إسم آلت..... ۱۹۳
۸۸. فعل تعجب..... ۱۹۴
۸۹. أفعال مدح و ذم..... ۱۹۵
۹۰. غير منصرف..... ۱۹۷
۹۱. توابع..... ۲۰۰
۹۲. نعت..... ۲۰۱
۹۳. ألفاظ خاصه در باب نعت..... ۲۰۴
۹۴. تأكيد..... ۲۰۶
۹۵. عطف بيان..... ۲۰۹
۹۶. معطوف..... ۲۱۰
۹۷. عطف..... ۲۱۱
۹۸. «واو» و «فاء» و «ثُمَّ» و «بَلْ» و «إِمَّا»..... ۲۱۳
۹۹. «لَكِنَّ» و «أَوْ» و «أَمْ»..... ۲۱۶
۱۰۰. بقية حروف عطف..... ۲۱۹
۱۰۱. بدل..... ۲۲۰
۱۰۲. إسم فعل..... ۲۲۲
۱۰۳. إسم صوت..... ۲۲۴

۲۲۵.....	۱۰۴. شرط.....
۲۲۶.....	۱۰۵. أدوات شرط.....
۲۳۰.....	۱۰۶. جواب شرط.....
۲۳۲.....	۱۰۷. أدوات جزاء.....
۲۳۳.....	۱۰۸. قَسَم.....
۲۳۶.....	۱۰۹. کنایات.....
۲۳۷.....	۱۱۰. حکایت.....
۲۳۸.....	۱۱۱. تذکیر و تأنیث.....
۲۴۱.....	۱۱۲. ممدود و مقصور و منقوص.....
۲۴۲.....	۱۱۳. تشبیه.....
۲۴۳.....	۱۱۴. جمع.....
۲۴۷.....	۱۱۵. تصغیر.....
۲۴۸.....	۱۱۶. اسم منسوب.....
۲۴۹.....	۱۱۷. صحیح و معتل.....
۲۵۱.....	۱۱۸. حرف.....
۲۵۴.....	۱۱۹. حروف مصدریّه (موصول حرفی).....
۲۵۶.....	۱۲۰. حروف زیادت.....
۲۵۸.....	۱۲۱. حرف رَدَع و زجر و إستیناف (ابتداء).....
۲۵۹.....	۱۲۲. حروف جواب.....
۲۶۰.....	۱۲۳. حروف تفسیر و تحضیض و عَرَض.....
۲۶۱.....	۱۲۴. حروف تنبیه (إستفتاح).....
۲۶۲.....	۱۲۵. قَدْ.....
۲۶۳.....	۱۲۶. أدوات مفاجات.....
۲۶۴.....	۱۲۷. أدوات إستفهام.....
۲۶۷.....	۱۲۸. نون تأکید.....
۲۶۸.....	۱۲۹. تنوین و هاء سکت.....
۲۶۹.....	۱۳۰. همزه وصل و همزه قطع.....

٢٧٠.....	١٣١. نفى
٢٧١.....	١٣٢. إلتقاء ساكنين
٢٧٢.....	١٣٣. وقف
٢٧٣.....	١٣٤. وزن
٢٧٥.....	١٣٥. إمالة
٢٧٦.....	١٣٦. أصل و فرع
٢٧٩.....	١٣٧. تقديم و تأخير
٢٨٠.....	١٣٨. حمل و زيادات
٢٨١.....	١٣٩. حذف و تقدير
٢٨٣.....	١٤٠. لفظ و معنى
٢٨٤.....	١٤١. تفسير و تأويل و تكرار
٢٨٥.....	١٤٢. قلة و كثرة و عوض
٢٨٦.....	١٤٣. تغيير و تعريف و تضمين
٢٨٧.....	١٤٤. عام و خاص و مطلق و مقيد
٢٨٨.....	١٤٥. حقيقت و مجاز و اشتراك و تخصيص
٢٨٩.....	١٤٦. متفرقات
٢٩٢.....	فهرست منابع

## مقدمه مؤلف

به نام خداوند جان و جهان خداوند گار زمین و زمان

سپاس بسیار و ستایش بی شمار، یگانه آفریدگار آمرزنده را برآزنده است که سخنانش، ارزنده و آموزنده و بنده درمانده را از گرفتاری‌ها، رهایی بخشنده است؛ خدایی که بشر را به این خاکدان کشید و او را نیروی خرد و اندیشه بخشید تا گوهر درون خویش را بیابد و به بندگی گراید و پیوسته، خدا را بجوید و راه او را ببوید.

آنچه پیش رو دارید اصل‌های مرتبط با عناوین و مباحث گوناگون نحوی و صرفی است که از منابع فراوان گرد آورده و از اضافات پیراستیم و با آموخته‌ها و اندوخته‌های خود آراستیم؛ هر چند کاری بود دشوار و راهی بود با سختی‌های بسیار ولی با همکاری دوستان پُرکار و یاران دارای پشتکار، آستین خود را برای به دوش کشیدن این بار و به پایان بردن این کار بالا زدیم و با یاری خدای مهربان، پس از چشیدن تلخی‌های فراوان به پایان رسیدیم و آن را «مَعْجَمُ الْأُصُولِ النَّحْوِيَّةِ وَ الصَّرْفِيَّةِ» نام گذاری کردیم.

در اینجا از همه کسانی که مرا یاری نمودند و در پدید آمدن این اثر، نقش داشتند سپاسگزارم به ویژه از:

حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم عابدینی دامت برکاته

رئیس هیات‌های دراز

دو دست عزیزم آقایان علی حاجی زاده و یدالله بختی

رئیس‌های هیات‌های

برادرانی که کمک آنها، مرا در به پایان بردن کار، دلگرم نمود که عبارتند از:

آقایان احمد درزی رامندی، سید حسین خلیلی، محسن صدری، مهدی میرزایی پور،  
حامد روحی زهرایی، سید محمد بابایی، مهدی رجبی، سید محمد موسوی موینی، سید  
ابوالفضل حسینی و فرامرز صابری نیا

بپاس گاه‌های دستان


عزیزانی که همراهی آنها، پیمودن راه را برایم آسان نمود و یاری آنها سنگینی بار را  
کاهش و انگیزه‌ام را برای رسیدن به مقصد افزایش داد ولی ذکر نامشان در اینجا نمی‌گنجد

بپاس برای‌های دلموز

امیدوارم اثری ماندنی و خواندنی در روزگار به یادگار بماند.

ابوطالب نصیری

۱۳۹۷/۷/۱۵



---

## صرف و نحو

---

۱. الأصل في الأبحاث النحوية، عدم التكلّف و التّعسف (شرح الصّفائى ج ۱ ص ۸۸)
۲. الأصل في تعليقات النحو أن تكون مقرّبات ذهنيّة (سلسيل ص ۳۸۰)
۳. الأصل في مباحث الصّرف و النّحو كلّها، الدّليل و البرهان (سلسيل ص ۹)
۴. الأصل في مقدّمات علم الفقه، الصّرف و النّحو و المنطق و البلاغة (مغنى الفقيه صرف جامع كاربرى ص ۵)
۵. الأصل في علوم الأدب العربيّ هو الصّرف و النّحو (مراح الأرواح ص ۷)

کلمه

۱. الأصل في وضع الكلمات العربية، البساطة<sup>۱</sup> (شرح الصفائي ج ۱ ص ۱۰۰) (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۶۹)
۲. الأصل في الكلمة أن لا تؤوّل (النحو الوافي ج ۴ ص ۵)
۳. الأصل عدم إحتياج كلمة إلى أخرى (النحو الوافي ج ۱ ص ۳۱)
۴. الأصل في كلّ كلمة أن تكتب بصورة لفظها بتقدير الإبتداء بها و الوقوف عليها<sup>۲</sup> (كتاب الكناش ج ۲ ص ۳۴۵) (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۲۱۶)
۵. الأصل<sup>۳</sup> في الكلمة المعربة<sup>۴</sup> أن تغيّر بالزيادة أو النقص أو القلب (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۳۴)
۶. الأصل في أقسام الكلمة هو الإسم (شرح ملامجى ج ۲ ص ۴۶۸)
۷. الأصل في الكلمة هو البناء (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۱۵۲)
۸. الأصل في كلّ كلمة أن تكون ساكنة الآخر<sup>۵</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۷)
۹. الأصل أن لا تخرج الكلمة عن معناها بالكليّة<sup>۶</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۳۳)
۱۰. الأصل في توارد الكلمات، توافق المعاني<sup>۷</sup> (مغنى الأديب ب ۱ ص ۶۰)

۱. البساطة: مركّب نبودن.
۲. مثلاً در هنگام وقف بر «ر» (به معنای «بین») هاء سکت اضافه می‌شود: «رَه». پس در نوشتار هم باید همراه هاء بیاید: «رَه زیداً».
۳. اصل در اینجا به معنای غالب است.
۴. کلمه غیر عربی که به عربی برگردانده شده است.
۵. بنابراین برای هر نوع حرکت یا اعرابی در آخر کلمه، دلیلی ذکر می‌شود؛ مثلاً عامل نصب و ...
۶. یعنی اگر کلمه‌ای در معنای دیگری غیر از معنای اصلی خودش به کار رفت نباید معنای دوم با معنای اصلی کاملاً بی‌ارتباط باشد.
۷. مثلاً در آیه {أَنْ تُحْسِنَ قَوْلًا تُحْسِنِينَ} (زخرف/ ۵). «إِنْ» و «أَنْ» هر دو قرائت شده است پس اصل، این است که «أَنْ» نیز در اینجا شرطیه باشد تا توافق در معنای وجود داشته باشد چون که «إِنْ» در اینجا حرف شرط است.

۱۱. الأصل فى الكلمة هو الإفراد<sup>۱</sup> (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۷۷) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۲۴۵) (الإقتراح ص ۱۱۵)
۱۲. الأصل فى كلمة «أحد» أن تفيد العموم (ثورة نحوية ص ۱۷۰)
۱۳. الأصل فى الكلمات، عدم حذف حرف منها<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۲۴)
۱۴. الأصل فى كل نوع من الكلمة أن لا يكون فيه الوزن المختص بنوع غيره (معانى النحج ج ۳ ص ۲۴۸) (الكلام المفيد ص ۲۱۴)
۱۵. الأصل فى اللفظ أن يكون خفيفاً<sup>۳</sup> (الأصول النحوية و الصرفية ج ۲ ص ۲۴)
۱۶. الأصل أن تكتب كل كلمة منفصلة عن سواها (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۸۰)<sup>۴</sup>  
(شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۲۱۶)
۱۷. الأصل وقوع كل لفظ فى محله الأصلي (شرح ملأ جامى ج ۲ ص ۴۳۵)
۱۸. الأصل فى كل كلمة أن تكون على ثلاثة أحرف (مكزمات المدرس ج ۴ ص ۲۷۶)
۱۹. الأصل فصل الكلمة من الكلمة (مع الهوامع ج ۳ ص ۳۴۴)
۲۰. الأصل فى الكلمة التى على حرف واحد هو الحركة (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۴۷۴)
۲۱. الأصل فى تعريب الكلمة الأعجمية، إلزام إلحاقها بأوزان العرب<sup>۵</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۴ ص ۲۴۰)
۲۲. الأصل أن يكون أول حروف الكلمة متحركاً (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۶۶)

۱. افراد در اینجا در مقابل تشبیه و جمع است.

۲. بنابراین حذف «فاء» از «سَوْفَ» به خاطر کثرت استعمال، خلاف اصل است؛ مانند: «سَوْفَ أَفْعَلُ» (سَوْفَ أَفْعَلُ).

۳. یعنی در جایی که امکان استفاده از دو لفظ وجود دارد، استفاده از لفظ خفیف‌تر بهتر است؛ مثلاً مفرد خفیف‌تر از جمع است.

۴. هر جا مبادئ العربية در این کتاب به طور مطلق آمده، مراد، قسمتِ نحو است.

۵. به خلاف مثل «خراسان» که وزن عربی ندارد.

## کلام

۱. الأصل في الكلام أن لا يكون منفياً (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۹۷)
۲. الأصل في الكلام أن يجرى على غير الضرورة<sup>۱</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۸۵)
۳. الأصل في الكلام أن يتركب من إسمين أو من فعل و إسم (شرح قطر الندى ص ۳۴) (أوضح المسالك ج ۱ ص ۱۱)
۴. الأصل في ترتيب الكلام أن يلي الفعل الفاعل ثم المفعول بلا واسطة (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۲۲۳)
۵. الأصل في الفضلة أن تكون منصوبة<sup>۲</sup> (جامع الدروس العربية ص ۲۲)
۶. الأصل في الفضلة هو الانفصال<sup>۳</sup> (النهجة المرضية ج ۱ ص ۱۵۷)
۷. الأصل في الفضلة أن يمكن إستغناء المعنى الأساسی للجملة عنها (النحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۳)
۸. الأصل في المسند إليه هو الذکر (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۸۳) (جواهر البلاغة ص ۹۷) (آشنایی با علوم بلاغی ص ۹۲ و ص ۹۷ و ص ۱۰۰)
۹. الأصل كون المسند إليه معلوماً (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۸۴)
۱۰. الأصل<sup>۴</sup> في المحكوم عليه أن يكون من الذوات (جامع الدروس العربية ص ۲۱)
۱۱. الأصل في المسند إليه أن يكون مرفوعاً (جامع الدروس العربية ص ۲۱)
۱۲. الأصل في المسند إليه هو التقديم (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۱۴۹) (آشنایی با علوم بلاغی ص ۱۰۶)

۱. تغییر قانون ادبی در ضرورت شعری در صورتی جائز است که رعایت قانون ممکن نباشد.  
 ۲. منظور، فضله به معنای عام می باشد که عبارت است از چیزی که رکن کلام نباشد خواه حذفش موجب اشتباه بشود یا نه.  
 ۳. مانند انفصال مفعول به از فعل.  
 ۴. مراد از اصل، غالب است.

۱۳. الأصل في الإسناد هو المسند به<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۴۷۹)
۱۴. الأصل في المسند به هو الذكر (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۸۶) (جواهر البلاغة ص ۱۱۷)
۱۵. الأصل كون المسند به معلوماً (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۸۴)
۱۶. الأصل<sup>۲</sup> في المحكوم به أن يكون من الصفات (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۸)
۱۷. الأصل في الإسم المسند به أن يكون مشتقاً أو مؤولاً به<sup>۳</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۸)
۱۸. الأصل في المسند به<sup>۴</sup> هو التأخير (أوضح المسالك ج ۲ ص ۸۳) (جواهر البلاغة ص ۱۱۸) (آشنایی با علوم بلاغی ص ۱۴۳)
۱۹. الأصل في الخبر أن يفيد المخاطب حكماً يجهله (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۳۶۰)
۲۰. الأصل هو القول بأن الفعل في صورة تقديم الإسم عليه مسندٌ إلى ضمير الإسم و الجملة الفعلية مسند إلى الإسم<sup>۵</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۵۰)
۲۱. الأصل عدم إطلاق الكلمة و إرادة الكلام (أوضح المسالك ج ۱ ص ۱۳)
۲۲. الأصل في الإسناد هو الأعراف<sup>۶</sup> (علوم العربية ص ۴۳۲)<sup>۷</sup>
۲۳. الأصل في المسند إليه أن يكون معرفة (آشنایی با علوم بلاغی ص ۱۱۲ و ص ۱۲۳)
۲۴. الأصل في المسند به أن لا يكون معرفة (آشنایی با علوم بلاغی ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹)
۲۵. الأصل في الخبر أن يلقي لإفادة المخاطب الحكم الذي تضمنته الجملة و إفادة المخاطب أن المتكلم عالم بالحكم. (آشنایی با علوم بلاغی ص ۵۶)

۱. در نسبت دادن «قامت» به «فاطمة» در «قامت فاطمة»، «قامت» اصل می باشد.

۲. مراد از اصل، غالب است.

۳. مانند: زَيْدٌ اسْدٌ أَيْ شَجَاعٌ.

۴. خبر در جمله اسمیه با ابتدای اسمی.

۵. مانند: «زَيْدٌ يَذْهَبُ» که «يَذْهَبُ» به «هُوَ» مستتر إسناده داده شده و «يَذْهَبُ» به همراه «هُوَ» به «زَيْدٌ» نسبت داده شده است.

۶. مثلاً «أنا» أعرف از «أنت» است؛ بنابراین گفته می شود: «أنا وَأَنْتَ سَافِرْنَا» نه «أنا وَأَنْتَ سَافِرْتُمَا».

۷. هر جا علوم العربية در این کتاب به طور مطلق آمده، مراد، جلد دوم (قسمت نحو) است.

## جمله

١. الأصل في الجمل، عدم حلولها محلّ المفرد (مغنى الأديب ب ٢ ص ٨) (الكلام المفيد ص ٢٦٥)
٢. الأصل في الجمل أن تكون كلاماً مستقلاً غير مرتبط بغيره (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٣٨ و ج ٢ ص ٤١) (معجم النحو ص ١٥٣) (الهداية و الفوائد الصمدية ص ٢٤)
٣. الأصل في الجملة الإسمية المحضة<sup>١</sup> أن لا تفيد الدوام (النحو الوافي ج ٢ ص ١١٦)
٤. الأصل<sup>٢</sup> في الجملة الإسمية غير المحضة أن لا تفيد الإستمرار التجدديّ (النحو الوافي ج ٢ ص ١١٦)
٥. الأصل في الجملة الإسمية غير المحضة<sup>٣</sup> أن تفيد التجدد (النحو الوافي ج ٢ ص ١١٦)
٦. الأصل في الجملة الإسمية عدم الدلالة على التجدد و الإستمرار (جواهر البلاغة ص ٦٢)
٧. الأصل في الجملة الإسمية أن تدلّ على الثبوت محضة كانت أم غير محضة (النحو الوافي ج ٢ ص ١١٦)
٨. الأصل في الجملة أن تكون فعلية (شرح ملاحامى ج ١ ص ١٤٨)
٩. الأصل في الجملة الخبرية أن تكون صادقة<sup>٤</sup> (شرح ملاحامى ج ١ ص ٣٥٢)
١٠. الأصل في الجملة الوصفية أن تكون خبرية (النحو الوافي ج ٣ ص ٣٣٧)
١١. الأصل في الجملة الطلبية أن لا تكون إسمية (شرح ملاحامى ج ١ ص ٢٩٧)
١٢. الأصل في الجمل أن لا يكون لها محلّ من الإعراب (مغنى الأديب ب ٢ ص ٨)

١. جمله‌ای که در آن، فعل وجود نداشته باشد.

٢. یعنی غالباً.

٣. جمله‌ای که خبر آن، فعلیه باشد؛ مثل: زَيْدٌ يَذْهَبُ.

٤. اصل بر راستگو بودن گوینده است چون دروغ از شأن انسان به دور است.

۱۳. الأصل في الجملة المعترضة أن تقع بين شيئين متلازمين<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۳۶)
۱۴. الأصل في الجملة المفسرة أن لا يكون لها محلّ من الإعراب<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۱۵)
۱۵. الأصل في الرابطة هو الضمير (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۳۸) (الكلام المفيد ص ۲۶۸)
۱۶. الأصل في الضمير الرابطة أن يكون مذكوراً (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۳۸)
۱۷. الأصل في الجملة التي مسندها فعل أن يتقدم الفعل على المسند إليه (معاني النحو ج ۱ ص ۱۳۶ ص ۱۴۴ و ج ۲ ص ۴۰)
۱۸. الأصل في الجملة التي مسندها إسم أن يتقدم المسند إليه على الإسم (معاني النحو ج ۱ ص ۱۳۷)
۱۹. الأصل في الجملة الدالة على الحدوث أن يتقدم الفعل (معاني النحو ج ۱ ص ۱۷۱)
۲۰. الأصل في الجملة الدالة على الثبوت أن تأتي بالمبتدأ ثم الخبر (معاني النحو ج ۱ ص ۱۷۱)
۲۱. الأصل عدم عمل الجملة<sup>۳</sup> (مكررات المدرّس ج ۲ ص ۱۱۶)
۲۲. الأصل في الجمل ذات محلّ الإعراب أن تقع موقع المفرد<sup>۴</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۴۰۷)
۲۳. الأصل في نظام الجملة حفظ الرتبة<sup>۵</sup> (المحرّر في النحو ج ۱ ص ۱۶۶)
۲۴. الأصل في الأفعال الإنشائية مجيئها بلفظ الماضي (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۲۴۵)
۲۵. الأصل في الإنشاءات أن تكون من معاني الحروف<sup>۶</sup> (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۳۳۶)
۲۶. الأصل في الجمل الإسمية أن يؤتى بما لمسند به بعد المسند إليه (آشنایی با علوم بلاغی ص ۱۳۶)

۱. مانند: مبتدا و خبر، فعل و فاعل و ...  
 ۲. گاهی جمله مفسره دارای محلّ اعرابی است؛ مانند: جمله مفسره ضمير شأن که به عنوان خبر اعراب می‌گیرد.  
 ۳. در برخی موارد که عمل می‌کند، عمل آن ضعیف است؛ مانند: «أنتِ إِنْني حَقّاً» که عامل «حَقّاً» جمله ماقبل است.  
 ۴. مثلاً «يَذْهَبُ» در «زَيْدٌ يَذْهَبُ» در جایگاه «ذَاهِبٌ» است.  
 ۵. مثلاً اسم استفهام که صدارت طلب است همیشه باید ابتدای جمله بیاید.  
 ۶. مانند: تمنی، ترجی، عرض، قسم، نداء و ...

## شبه جمله

۱. الأصل في شبه الجملة أن تتعلّق بعامل لفظي موجود في الجملة (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۷۸)
۲. الأصل<sup>۱</sup> في عامل<sup>۲</sup> الظرف و الجارّ و المجرور أن يمكن وقوعه في مواقع إعرابية مختلفة (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۴۶)
۳. الأصل في شبه الجملة أن تتأخّر عن المتعلّق به (مكررات المدرّس ج ۱ ص ۱۹)
۴. الأصل في الظروف نصبها على الظرفيّة أي كونها مفعولاً فيه (النحو الوافي ج ۲ ص ۹۵)
۵. الأصل في المفعول فيه أن يكون ظرفاً (القواعد الأساسيّة ص ۲۰۴)
۶. الأصل في الظرف أن تكون ظرفيّة ذاتيّة<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۳۰) (شرح الصّفائي ج ۲ ص ۳۶۲)
۷. الأصل في «إذا» غير الفجائيّة أن تكون ظرفاً للمستقبل مضمّنة معنى الشرط (لسبيل ص ۳۶۸)
۸. الأصل في الظروف هو الإعراب (القواعد الأساسيّة ص ۲۰۷)
۹. الأصل في الظروف غير المتصرّفة أن يجوز جرّها ب «مِنْ» فقط<sup>۴</sup> (شرح الصّفائي ج ۲ ص ۷۹)
۱۰. الأصل أن يكون متعلّق الظرف و الجارّ و المجرور فعلاً (شرح الرّضی على الكافية ج ۱ ص ۲۴۵) (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۱۵)

۱. اصل در اینجا به معنای قاعده کلی است.

۲. متعلّق.

۳. به خلاف «کُلّ» در «کُلّما» که به واسطه ترکیب با «ما»، معنای ظرفیت گرفته است.

۴. «مِنْ، اَيْنَ، هُنَا وَ مَتَى» مجرور به «إِلَى» نیز می‌شوند.

۱۱. الأصل أن لا يتعلّق حرفاً جرّاً بمعنى واحد بعامل واحد<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۲ ص ۳۴۸)
۱۲. الأصل جواز التعلّق بالمشتقّ الذی لا يعمل<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۲ ص ۳۴۲)
۱۳. الأصل أن يقال بعدم جواز تقدّم الظرف و الجارّ و المجرور علی عامله المؤكّد بالنّون (النحو الوافی ج ۲ ص ۲۱۰ و ص ۳۴۶)
۱۴. الأصل تقدّم المتعلّق به مذکوراً كان أو محذوفاً (مکزرات المدرّس ج ۱ ص ۱۱۹)
۱۵. الأصل فی المتعلّق به الذی يكون من أفعال الخصوص، عدم الحذف (ثورة نحویة ص ۱۱۹)
۱۶. الأصل فی كلّ متعلّق به إذا كان محذوفاً أن یقدّر مقدّمًا (الكلام المفید ص ۱۰)
۱۷. الأصل أن الظرف لا يعمل بلا إعتماذ<sup>۳</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۲۶)

---

۱. بنابراین «مَرَزْتُ بِزَيْدٍ بِعَمْرٍو» صحیح نیست چون هر دو «باء» به معنای الصاق است.
۲. مانند: اسم زمان، اسم مکان و... چون این کلمات نیز خالی از معنای فعل نیستند.
۳. مثلاً در «زَيْدٌ فِي الدَّارِ»، «كائِنٌ» را قبل از «فِي الدَّارِ» در تقدیر می‌گیریم.
۴. بنابراین در «عِنْدَكَ زَيْدٌ»، «عِنْدَ» عامل نیست ولی در «أَعِنْدَكَ زَيْدٌ؟» می‌توان گفت «عِنْدَ» عامل رفع «زَيْدٌ» بنا بر فاعلیّت است.

## مُرَكَّب

۱. الأصل في اللَّفْظِ عَدَمُ التَّرْكِيبِ (شرح الرضی علی الکافیة ج ۴ ص ۳۷۲) (مغنی الأديب ب ۱ ص ۲۴۸) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۸۵) (معجم الهوامع ج ۱ ص ۳۳) (ثورة نحویة ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰)
  ۲. الأصل في التَّرْكِيبِ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحْوَالِ اللَّفْظِ بِمُلَاحَظَةِ مَعْنَاهُ<sup>۱</sup> (سلسبیل ص ۳۲۳)
  ۳. الأصل في المُرَكَّبِ الإِسْنَادِي أَنْ يَكُونَ مَعْرَبًا<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۹)
  ۴. الأصل في المُرَكَّبِ المَزْجِي أَنْ لَا يَشْتَبَهُ وَ لَا يَجْمَعُ (معجم الهوامع ج ۱ ص ۴۲)
  ۵. الأصل في المُرَكَّبِ المَزْجِي أَنْ يَكُونَ كَلِمَتَيْنِ<sup>۳</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۵)
  ۶. الأصل قبل التَّرْكِيبِ لِكُلِّ مِنْ شَطْرَيْنِ فِي المُرَكَّبِ المَزْجِي أَنْ يَكُونَ مَعْنَى يَخَالَفُ مَعْنَى الْأُخْرَى (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۰)
  ۷. الأصل في العَلَمِ المُرَكَّبِ تَرْكِيبُ مَزْجٍ غَيْرِ العَدْدِي وَ أَشْبَاهِهِ أَنْ يَتْرَكَ آخِرَ جِزْتِهِ الْأَوَّلِ عَلَى حَالِهِ قَبْلَ التَّرْكِيبِ<sup>۴</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۶)
  ۸. الأصل في العَلَمِ المُرَكَّبِ تَرْكِيبُ مَزْجٍ غَيْرِ العَدْدِي أَنْ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِعْرَابٌ وَ لَا بِنَاءٌ<sup>۵</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۷)
  ۹. الأصل في العَلَمِ المُرَكَّبِ تَرْكِيبُ مَزْجٍ غَيْرِ العَدْدِي وَ أَشْبَاهِهِ أَنْ يَكُونَ بِمَنْزِلَةِ جِزءٍ مِنْ
- 
۱. مراد، این است که در ترکیب باید معنای دو جزء لحاظ شود تا مرکب شود؛ مانند: «إِنَّا» که معنای «إِنْ» و «نَا» در آن لحاظ شده است.
  ۲. مراد، این است که إعراب تقدیری است؛ مانند: «قَرَأْتُ شِعْرًا نَابِطًا شَرًّا» که «نَابِطًا شَرًّا» تقدیراً مجرور است پس معرب می‌باشد.
  ۳. طبق قاعده باید از دو کلمه تشکیل شود ولی گاهی از بیش از دو کلمه تشکیل می‌شود؛ مانند: «كَيْتٌ وَ كَيْتٌ».
  ۴. مانند: «بَعْلٌ» در «بَعْلِكَ» که قبل از ترکیب «بَعْلٌ» بود و بعد از ترکیب نیز به همان حالت باقی می‌ماند.
  ۵. مراد در اینجا جزء اول می‌باشد که إعراب و بناء در آن جاری نمی‌شود؛ مانند: «كاف» در «بَكَرٌ» که إعراب بر «راء» جاری می‌شود.

- الكلمة و لا يكون كلمة مستقلة<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۷)
۱۰. الأصل فی العَلَمَ المركَّب ترکیب مزج غیر العددی و أشباهه أن یعرب الجزء الثانی إعراب الممنوع من الصِّرف (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۷)
۱۱. الأصل فی آخر الكلمة الأولى فی المركَّب أن یكون متحرکاً بالفتحة<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۷۶)

---

۱. مراد در اینجا جزء اول می باشد که به عنوان کلمه مستقل نمی باشد.  
۲. مانند: «أَحَدٌ عَشَرَ» و...

## إِسْم

۱. الأصل فى أقسام الكلمة الثلاثة هو الإسم (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۴۶۸) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۵۴۲) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۸۷)
۲. الأصل فى الإسم الإفراد و التذكير و التنكير (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۷۷) (الإقتراح ص ۱۱۵)
۳. الأصل فى الإسم عدم التركيب (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۸۸)
۴. الأصل فى الإسم أن يكون واحداً (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۸۸) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷)
۵. الأصل فى وضع الأسماء أن تكون على ثلاثة أحرف إلى سبعة أحرف (القواعد الأساسية ص ۳۰)
۶. الأصل فى الأسماء عدم العدول<sup>۲</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۵ و ص ۲۷)
۷. الأصل فى الأسماء أن يصح إستعمالها فى غير النداء<sup>۳</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۷۹)
۸. الأصل فى شبه الإسم بالحرف الشبه الوضعى<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۲)
۹. الأصل فى كلِّ من الإسم و الوصف أن يستعملا فى معناهما الموضوعين له (الموجز ص ۱۹)
۱۰. الأصل فى الإسم أن يكون موصوفاً<sup>۵</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۸۸)

۱. يعنى مثنى و جمع نباشد.

۲. منظور همان عدل در باب عوامل منع صرف است.

۳. به خلاف کلماتى مانند «اللَّهُمَّ» که همیشه برای نداء استفاده می‌شوند.

۴. منظور، انواع شباهت اسم به حرف در بحث مبنیات است.

۵. منظور، موصوف صرفى است که شامل جامدات و مشتقات غیرعامل می‌شود.

۱۱. الأصل فى الإسم أن يكون غير معدول عن وزنه (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۸۸)
۱۲. الأصل فى الإسم أن يكون غير أعجمیّ (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۸۸)
۱۳. الأصل فى الإسم أن يكون غير مدخول للألف و النون الزائدتین (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۸۸)
۱۴. الأصل بقاء الإسم على حاله (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۸۸)
۱۵. الأصل فى وضع الإسم أن يكون للإطلاق (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۲۲)
۱۶. الأصل فى الأسماء أن تكون صحيحة (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۶)
۱۷. الأصل فى الإسم أن لا يكون على وزن الفعل (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۸۸)
۱۸. الأصل فى «مَعَشَر» أن يكون إسماً بمعنى جماعة أمرهم واحد (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۳۵)
۱۹. الأصل فى الإسم أن يكون منوناً (النحو الوافى ج ۱ ص ۳۳)
۲۰. الأصل فى الإسم هو الصرف (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۱۰۷ و ص ۱۲۳) (الإقتراح ص ۱۰۸ و ص ۱۱۵)
۲۱. الأصل فى الإسم أن لا يكون عاملاً (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۳۸۱)
۲۲. الأصل فى الإسم أن يكون معرباً منصرفاً (شرح قطر الندى ص ۲۸۰) (شرح التسهيل ج ۲ ص ۱۳۰) (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۰۰) (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۵۴) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۵) (ماء معين ص ۱۱۶) (اصول النحو ص ۱۱)
۲۳. الأصل فى إعراب الإسم الرفع (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹)
۲۴. الأصل فى الأسماء الإعراب (أوضح المسالك ج ۱ ص ۲۹ و ص ۳۶) (النحو القرآنى ص ۶۶) (شرح إبن الناطم ص ۱۱) (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۰۲ و ص ۴۵۱) (أصول النحو ص ۷)

(الدُّرُوسُ النَّحْوِيَّةُ ك ٢ ص ١٨)

٢٥. الأَصْلُ إِمْتِنَاعُ إِهْمَالِ الْإِسْمِ مِنَ الْإِعْرَابِ<sup>١</sup> (مَكْرَزَاتُ الْمُدْرَسِ ج ١ ص ١٢٤)

٢٦. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ الْإِعْرَابُ (مَعَانِي النَّحْوِ ج ١ ص ٤٦٩) (الْكَلَامُ الْمَفِيدُ ص ١٤٣ وَ ص ١٥٢)  
(الْمَحَرَّرُ فِي النَّحْوِ ج ٣ ص ١١٥٠ وَ ١١٥٩)

٢٧. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنَّهُ مَوْضُوعٌ لِلدَّلَالَةِ عَلَى مَسْمَى مَعْيَنٍ (مَعْجَمُ النَّحْوِ الْعَرَبِيِّ ص ٤٦٠)

٢٨. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ مَفْرُوداً (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٣ ص ٢٤٨) (شَرْحُ مَلَأَ جَامِي ج ١ ص ٧٧)

٢٩. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ مَذْكُوراً (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٣ ص ٢٤٨) (الْكَلَامُ الْمَفِيدُ ص ١٤٨)  
(مَعِ الْهَوَامِعِ ج ٣ ص ٢١٣) (الْمَحَرَّرُ فِي النَّحْوِ ج ٣ ص ١٢٢٩)

٣٠. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ نَكْرَةً (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٣ ص ٢٤٨)

٣١. الأَصْلُ<sup>٢</sup> حَقِيقَةُ الْإِسْمِ (النَّهْجَةُ الْمَرْضِيَّةُ ج ٢ ص ٢٣٤)

٣٢. الأَصْلُ فِي الْأَسْمَاءِ أَنْ تَوْضَعُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ (مَخْتَصَرُ النَّحْوِ ص ٣٥)

٣٣. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ هُوَ الْمُظْهَرُ (الْإِنْصَافُ فِي مَسَائِلِ الْخِلَافِ ص ٣٦٧)

٣٤. الأَصْلُ فِي الْأَسْمَاءِ قَبُولُ التَّنْوِينِ وَ الْجَبْرَ بِالْكَسْرَةِ (الْوَافِي فِي النَّحْوِ وَ الصَّرْفِ ص ٥٧)

٣٥. الأَصْلُ فِي رَفْعِ الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ بِالضَّمَّةِ (الدُّرُوسُ النَّحْوِيَّةُ ك ٢ ص ٤٣ وَ ك ٣ ص ٩٤)

٣٦. الأَصْلُ فِي نَصْبِ الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ بِالْفَتْحَةِ (الدُّرُوسُ النَّحْوِيَّةُ ك ٢ ص ٥٠)

٣٧. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنْ يَكُونَ مَتَصَرِّفاً (شَرْحُ التَّسْهِيلِ ج ٢ ص ١٣٠)

١. يعني هر اسمی باید إعراب و نقش نحوی داشته باشد.

٢. منظور، حروف اصلی است؛ یعنی حقیقتِ اسم، حروف اصلی آن است و حروف زائده، خارج از حقیقتِ اسم و قابل حذف است.



## إسم جنس و إسم جمع و إسم جنس جمعى و افرادى

١. الأصل فى أسماء الأجناس أن تكون جامدة (النحو الوافى ج ١ ص ٩٥)
٢. الأصل فى المبيّن للجنس أن يكون نكرة (مكترات المدرّس ج ٤ ص ٩٦)
٣. الأصل فى «رھط»<sup>١</sup> وهو اسم جمع أن لا يزيد على عشرة من الرجال (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٩٩)
٤. الأصل فى إسم الجنس الجمعى أن يفرق بينه و بين واحده بالتاء<sup>٢</sup> (الوافى فى النحو و الصّرف ص ١)
٥. الأصل فى الإسم الذى يكون التّنصيص على الواحد فيه بالتاء أن يكون فى المخلوقات دون المصنوعات (شرح الرضى على الشافى ج ٢ ص ٣٣٢)
٦. الأصل فى إسم الجمع أن لا يستعمل بصيغة الجمع فقط (فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربى ص ٣١)

١. به معنى «گروه مردان».

٢. مانند: «نَمْر و نَمْرَة».

## جامد و مشتق

۱. الأصل في الأسماء الجمود (النحو الوافي ج ۱ ص ۲۹۵) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۴۱)
۲. الأصل في الإسم الجامد أن يكون عطف بيان لا نعتاً (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۴۴)
۳. الأصل في الإسم الجامد أن لا يعمل (مع الوامع ج ۱ ص ۹۴)
۴. الأصل إتباع المشتق للجامد<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۷۵)
۵. الأصل في المشتق التابع أن يكون نعتاً<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۱)
۶. الأصل عدم مخالفة المشتق و المشتق منه في العمل<sup>۳</sup> (مغنى الأديب ب ۴ ص ۳۱)
۷. الأصل في المشتقات أن تكون عاملة و صفة صرفية (القواعد الأساسية ص ۳۰۸)
۸. الأصل في الوصف المستوفى لشروط العمل إعماله كالفعل لا إضافته إلى معموله<sup>۴</sup> (علوم العربية ج ۲ ص ۳۰)
۹. الأصل في المشتقات إلحاق تاء التأنيث<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۳۴)
۱۰. الأصل في الصفات أن يفرق بين مذكرها و مؤنثها بالتاء (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۲۹)
۱۱. الأصل في المشتقات أن يكون المجرد من التاء منها صيغة المذكر (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۳۶)
۱۲. الأصل في الإسم الجامد أن يكون للإستمرار<sup>۶</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۴۴)

۱. بنابرین گفته می‌شود: «جاءَ الرَّجُلُ القَائِمُ» نه «جاءَ القَائِمُ الرَّجُلُ».
۲. نه بدل یا عطف بیان.
۳. بنابرین صفت مُشْبِه که گاهی از فعل لازم گرفته می‌شود ولی اسم مابعد خود را نصب می‌دهد خلاف اصل است.
۴. بنابرین «زَيْدٌ ضَارِبٌ بَكْرًا غَدًا» بهتر از «زَيْدٌ ضَارِبٌ بَكْرٍ غَدًا» می‌باشد.
۵. منظور، این است که هنگام استعمال مشتقات برای مؤنث، اصل الحاق تاء تأنيث است برخلاف مواردی که مشتقات برای مؤنث بدون تاء استفاده می‌شود؛ مثل: «حائض» و ...
۶. مثل «هذا أسدٌ».

۱۳. الأصل في الصفة أن تكون إسماءً مشتقاً مفرداً (معجم النحو العربي ص ۲۳۷)
۱۴. الأصل في الإشتقاق أن يكون من المصدر<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۴۱۷)
۱۵. الأصل أن يكون في لفظ الصفات ما يدل على الضمائر المستترة فيها<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۲۷۹)
۱۶. الأصل في الأسماء الجوامد أن يفرق بين مذكرها و مؤنثها بوضع صيغة مخصوصة لكل<sup>۳</sup> منها<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۱۴)
۱۷. الأصل في الموصوفات هو الأسماء (شرح التسهيل ج ۲ ص ۱۳۳)

---

۱. اشتقاق أعداد ترتیبی از أعداد اصلی مانند اشتقاق «ثاني» از «إثنين»، خلاف اصل است.  
۲. مثلاً «واو» و «نون» در «مُسْلِمُونَ» دلالت بر ضمیر جمع مستتر در «مُسْلِمُونَ» دارد.  
۳. مانند: «جَمَلٌ و نَاقَةٌ» برای شتر.

## فعل

۱. الأصل في الأفعال أن تكون صحيحة (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۶)
۲. الأصل أن يعبر بالفعل عن وقوعه<sup>۱</sup> (معنى الأديب ب ۸ ص ۱۸۱)
۳. الأصل في الفعل الإعمال (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۶۱) (شرح ملاحامى ج ۲ ص ۱۸۸)
۴. الأصل في العمل هو الفعل (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۵۹) (شرح ابن الناطم ص ۱۶۸) (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۱۶۳ و ص ۱۹۴ و ص ۲۱۸) (الأصول النحوية و الصرفية ج ۲ ص ۵۵ و ص ۵۶)
۵. الأصل أن يقتصر كل فعل تحتويه الجملة المفيدة على تأدية معنى واحد مناسب يكتفى به و لا ينضم إليه معنى آخر<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۷۲ و ص ۲۷۳)
۶. الأصل دخول أدوات التحضيض على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۷. الأصل دخول أدوات العرض على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۸. الأصل دخول حروف الإستفهام على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۹. الأصل دخول حروف النفي على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۱۰. الأصل دخول حروف الشرط على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۱۱. الأصل دخول حروف النهي على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۱۲. الأصل دخول حروف التمني على الفعل (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۳۰۴)
۱۳. الأصل في الفعل أن يكون مبنياً (أوضح المسالك ج ۱ ص ۳۶) (الوافي في النحو و الصرف ص ۱۹۵) (شرح ملاحامى ج ۲ ص ۲۵۰ و ص ۴۵۱) (شرح ابن الناطم ص ۱۲) (الأصول النحوية و

۱. يعنى در «يذهب» منظور، «وقوع رفتن» باشد نه «قدرت رفتن» يا «قصد رفتن» و... مثلاً در آيه {فإذا قرأت القرآن فاستمعوا لله} (نحل/ ۹۸) منظور، اين است كه «وقتي قصد خواندن قرآن را داشتي...».

۲. يعنى فعل فقط معنای خودش را در جمله برساند و معنایى مانند مدح، ذم، تعجب و... به آن ضميمه نشود به خلاف مواردی كه فعل بر وزن «فعل» ساخته می‌شود تا علاوه بر معنای خود بر مدح يا ذم نیز دلالت كند.

- الصَّرْفِيَّة ج ٢ ص ١٧) (معجم النحو العربي ص ٤٥١) (شرح الرضوى على الشافية ج ٣ ص ٥٤٠)  
 (الدروس النحوية ك ٢ ص ١٨) و (الإقتراح ص ١١٥) (النحو القرآني ص ١٢)
١٤. الأصل في نون الأفعال الخمسة السكون (مع الهوامع ج ١ ص ٥١) (مبادئ العربية ج ٤  
 صرف ص ٢١٥)
١٥. الأصل في الفعل الذى دخله حرف مصدرى أن يكون له مصدر (شرح التسهيل ج ١  
 ص ١٨٣)
١٦. الأصل في الفعل و المصدر إتفاقهما على التامة و الناقصة<sup>١</sup> (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٢٥٢)
١٧. الأصل في وضع الفعل أن يكون على ثلاثة أحرف (مع الهوامع ج ١ ص ١٧)
١٨. الأصل في الفعل أن يكون معلوماً (الأصول النحوية و الصرفية ج ٢ ص ٣٤)
١٩. الأصل في الفعل المجهول أن يكون متعدياً (جامع الدروس العربية ص ٣٤)
٢٠. الأصل في الأفعال الدالة على السجيا و الأوصاف الفطرية أن تكون لازمة<sup>٢</sup> (النحو  
 الوافي ج ٢ ص ١٢٣)
٢١. الأصل في صيغة «إستفعل» الدالة على الصيرورة أن تكون لازمة<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٢  
 ص ١٣٢)
٢٢. الأصل في التعدية أن تكون بالهمزة أو التضعيف<sup>٤</sup> أو حرف الجرّ (جامع المقدمات ج ٢  
 ص ٣٣٤)
٢٣. الأصل أن تؤدى كل وسيلة تعدية الفعل اللازم الثلاثى معنى خاصاً لا تؤديه وسيلة  
 أخرى<sup>٥</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٢٧)
٢٤. الأصل في «قَلَّ» و «قَلَّما» و «أَقَلَّ» أن تفيد وقوع الشيء قليلاً (معاني النحو ج ٤ ص ١٨٣)

١. يعنى اگر فعل، تام باشد، مصدر آن هم تام است و اگر فعل از أفعال ناقصه باشد، مصدر آن هم ناقص است.

٢. مانند: «شَرَّفَ زَيْدٌ».

٣. مانند: «إِسْتَرْجَلَ الْعُلَامُ» به معنای «صَارَ الْعُلَامَ رَجُلًا».

٤. يعنى باب إفعال یا تفعیل.

٥. به عنوان مثال «دَهَبَ بَرِيدٌ» و «أَدَهَبَ زَيْدٌ» باید تفاوت معنایی داشته باشند.

٢٥. الأصل في الفعل أن يستعمل للدلالة على معناه الأصلي (معانى النحو ج ٣ ص ٢٧٨)
٢٦. الأصل في الفعل أن يكون غير مؤكّد بالتّون (راهنماى تجزيه و تركيب زبان عربى ص ٦٣  
(ماء معين ص ٤١)
٢٧. الأصل في رفع الفعل أن يكون بالضّمّة (الدروس النحويّة ك ٢ ص ٢٦ و ك ٣ ص ٩٤)
٢٨. الأصل في السّين أن تستعمل في الوعد (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٣٩٦)
٢٩. الأصل في التّغيير هو الفعل (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٣٢)
٣٠. الأصل في الدّعاء أن يكون بالفعل (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١) (شرح الرّضى على  
الكافية ج ٢ ص ١٦٣)
٣١. الأصل في الإنشاء أن يكون بالفعل (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١)
٣٢. الأصل في الإستفهام أن يكون بالفعل (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١)
٣٣. الأصل في كلّ فعل الدّلالة على المعنيين<sup>١</sup> (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢١)
٣٤. الأصل في العمل هو الفعل (شرح ابن النّاطم ص ٦٢)
٣٥. الأصل في ألفاظ الإستفهام و حروف النّفى أن تدخل على الفعل (شرح ملّا جامى ج  
١ ص ١٥٩ و ج ٢ ص ١٩٦)
٣٦. الأصل في المتصرّف أن يكون فعلاً (شرح الرّضى على الكافية ص ٤٠٨)
٣٧. الأصل في الفعل أن يكون متصرّفاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٩٨)
٣٨. الأصل في «نِعْمَ و بِئْسَ و عَسَى و لَيْسَ» أن يقال بكونها أفعالاً لا أسماء و لا  
حروفاً (شرح قطر الندى ص ١٩)

## فعل ماضی

۱. الأصل في الأفعال هو الفعل الماضي (شرح الرضى على الشافية ج ۱ ص ۸۲ و ج ۳ ص ۱۰۰) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۲۹)
۲. الأصل في الفعل الماضي المجهول الثلاثي المعتل الوسط كسر ما قبل الألف و قلب الألف ياء<sup>۱</sup> (شرح قطر الندى ص ۱۶۷)
۳. الأصل<sup>۲</sup> في الأفعال الإنشائية مجيئها بلفظ الماضي (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۳۴۶)
۴. الأصل في «قَلَمًا» أن يستعمل لإثبات الشيء القليل<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۶۱)
۵. الأصل في الماضي أن لا يستعمل في الإستمرار (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۴۴)
۶. الأصل في الفعل الماضي أن يبنى على الفتح (شرح قطر الندى ص ۹) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۲۹) (الهداية في النحو ص ۲۱۲)
۷. الأصل في الماضي المنفي بـ «ما» أن يكون لنفي الماضي القريب من الحال (معاني النحو ج ۴ ص ۱۶۵) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۳۱۶)
۸. الأصل في الفعل الماضي أن يسكن (مكزرات المدرس ج ۴ ص ۲۴۷)
۹. الأصل في تاء تأنيث الفعل أن تكون ساكنة (دانش صرف ص ۵۸)
۱۰. الأصل في الفعل الماضي أن يدلّ على وقوع الفعل في الزمان الماضي (معنى الفقيه صرف جامع كاريردى ص ۳۶)

۱. مجهول «قال» و «باع»، «قيل» و «بيع» می شود. دو خلاف اصل هم دارد که عبارتند از: الف) إشمام ب) قَوْلٌ و بُوعٌ.  
 ۲. در اینجا یعنی أغلب.  
 ۳. گاهی برای نفي مخصوص به کار می رود؛ مثل: «قَلَمًا يَسْلَمُ السُّيِّئُ مِنَ الْمَكَاوِرِ».

١١. الأَصْلُ إِسْتِعْمَالُ الْمَاضِي فِي الْإِنْشَاءِ (شرح مَلَأَ جَامِيَ ج ٢ ص ٣٨١)
١٢. الْأَصْلُ عِنْدَ الصَّرْفِيِّينَ إِذَا صَرَفُوا الْمَاضِيَ أَوْ الْمَضَارِعَ أَنْ يَبْتَدِئُوا بِحِكَايَةِ النَّفْسِ (شرح الرِّضَى عَلَى الشَّافِيَّةِ ج ١ ص ٢٩)
١٣. الْأَصْلُ تَوَافُقُ حَرَكَتَيْ عَيْنِ الْمَاضِي وَ عَيْنِ الْمَضَارِعِ (شرح التَّسْهِيلِ ج ٣ ص ٣٠١)
١٤. الْأَصْلُ فِي الْفِعْلِ الْجَامِدِ أَنْ يَكُونَ عَلَى صِيغَةِ الْمَاضِي (معجم النَّحْوِ ص ١٢٧)

## فعل مضارع

۱. الأصل عدم دخول «أل» على الفعل المضارع (ثورة نحوية ص ۲۲)
۲. الأصل في «لا» وضعه لنفي المستقبل (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۹۷)
۳. الأصل إشتراك المضارع المجرد بين الحال و الإستقبال (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۲۵۱ و ۳۳۷) (النحو الوافی ج ۲ ص ۵۰) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۳۱)
۴. الأصل في الفعل المضارع أن لا يكون للدوام (جواهر البلاغة ص ۵۱)
۵. الأصل عدم بناء الفعل المضارع مع وجود الضمائر الفاصلة بينه و بين نون التأكيد (النحو الوافی ج ۴ ص ۱۴۷)
۶. الأصل في المضارع المضاعف الذي كان عينه مكسوراً أن لا يجيء متعدياً<sup>۳</sup> (كتاب الكناش ج ۲ ص ۵۹)
۷. الأصل في مضارع الفعل المضاعف المتعدى أن يكون مضموم العين<sup>۳</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۸۹)
۸. الأصل في مضارع الفعل المضاعف اللازم أن يكون مكسور العين<sup>۴</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۸۹)
۹. الأصل<sup>۵</sup> في السّين أن يختصّ بالفعل المضارع المثبت (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۹۵)
۱۰. الأصل في السّين أن يأتي للإستقبال لا للإستمرار (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص

۱. صیغه‌های ۶ و ۱۲ مضارع همیشه مبنی بر سکون است.

۲. مانند: «یَقْرَأُ».

۳. مانند: «يَعْمَلُ».

۴. مانند: «يَقْرَأُ».

۵. أصل در اینجا یعنی قاعده کلی.

(٣٩٥) (الهداية فى النحو ص ٢١٣)

١١. الأصل فى أدوات الإستقبال أن تفيد التأكيد (ثورة نحوية ص ٩٨)

١٢. الأصل فى «سَوْفَ» أن يختصّ بالفعل المضارع المثبت (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٩٥)

١٣. الأصل فى الفعل المضارع أن يدلّ على وقوع الحدث فى الحال أو الإستقبال (معانى النحو ج ٣ ص ٢٨٨)

١٤. الأصل دخول «لا» النافية على المضارع (علوم العربية ص ٧٣٧)

١٥. الأصل أن يجزم بـ «لا» فعل المخاطب أو الغائب (شرح التسهيل ج ٣ ص ٣٨٣)

١٦. الأصل فى رفع الفعل المضارع أن يكون بالضمّة إذا لم يكن معتلّ الآخر (أصول النحو ص ٣٧)

١٧. الأصل فى الفعل المضارع أن يكون معرباً (قواعد اللغة العربية ص ٩٨) (الوافى فى النحو و الصرف ص ١٩٥)

١٨. الأصل فى مضارع «فَعَلَ» إجتماع «يَفْعِلُ» و «يَفْعَلُ» (مغنى الفقيه صرف جامع كاربرى ص ٥٧)

١٩. الأصل فى «سَوْفَ» إستعمالها فى الوعيد و التّهديد (النحو القرآنى ص ٣٩٦)

٢٠. الأصل فى السّين إستعمالها فى الوعد (النحو القرآنى ص ٣٩٦)

٢١. الأصل فى عين الفعل فى المضارع المثلث الواوى على وزن «يَفْعَلُ» أن يكون على وزن «يَفْعِلُ» (شرح الرضى على الشافية ج ٤ ص ٢٧٥)

## فعل أمر

۱. الأصل في الأمر هو الأمر الحاضر (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۸۹) (أمالی ابن الحاجب ج ۱ ص ۳۴۲)
۲. الأصل في الطلب أن يتعلّق بمطلوب يترتب عليه فائدة يكون ذلك المطلوب سبباً لها (شرح ملاحامی ج ۲ ص ۲۸۹)
۳. الأصل في فعل الأمر أن يبني على السكون (شرح قطر الندی ص ۲۲)
۴. الأصل في الأمر أن يكون مستقبلاً (النحو القرآنی ج ۴ ص ۱۳۰) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۸۹)
۵. الأصل في لام الأمر أن تسكن بعد الواو و الفاء العاطفتين (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۶۱)
۶. الأصل في مخاطب أن يؤمر بفعل الأمر لا اللّام (معانی النحو ج ۴ ص ۶)
۷. الأصل في لام الطلب بعد الواو و الفاء أن تسكن (الكلام المفید ص ۲۳۸)
۸. الأصل في أمر الفاعل المخاطب خلوه من اللّام و من حرف المضارعة (شرح التسهيل ج ۳ ص ۳۸۱)

---

۱. یعنی در طلب یک کار از مخاطب، مقصود اصلی، فائده‌ای است که بر آن کار مترتب می‌شود و بسیار کم اتفاق می‌افتد که خود آن کار، مقصود ما باشد.  
۲. گاهی با وجود قرینه دلالت بر گذشته می‌کند؛ مثلاً وقتی مراد از امر، خبر دادن باشد.

## مضارع منصوب و مجزوم

١. الأصل في عامل النَّصْب أن لا يكون معنوياً (أوضح المسالك ج ٤ ص ٣)
٢. الأصل عدم نيابة أحرف النَّصْب بعضها عن بعض (مغنى الأديب باب ١ ص ٤١) (معجم النحو ص ١٢٥)
٣. الأصل ' في «أَنْ» و «لَنْ» و «كَيْ» و «إِذَنْ» أن تنصب المضارع بنفسها مباشرة لا بحرف آخر ظاهراً أو مقدراً (النحو الوافي ج ٤ ص ٢١١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٧)
٤. الأصل في نواصب المضارع «أَنْ» (شرح ملأجامي ج ٢ ص ٢٦١) (شرح ابن الناطم ص ٤١٢) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٤٥٥) (ثورة نحوية ص ١٢)
٥. الأصل في «أَنْ» أن تكون ناصبة للمضارع (علوم العربية ص ٧٥٢)
٦. الأصل في «أَنْ» الواقعة بعد فعل خوف تيقن مخوفه جواز المصدرية و المخففة<sup>٢</sup> (معجم الهوامع ج ٢ ص ٢٢٤)
٧. الأصل في «أَنْ» الواقعة بعد الظن<sup>٣</sup> كونها مصدرية لا مخففة من التثنية (معجم الهوامع ج ٢ ص ٢٢٤)
٨. الأصل عدم وقوع «أَنْ» المصدرية في كلام يدلّ الرّجحان (النحو الوافي ج ٤ ص ٢١٣)
٩. الأصل عدم دخول «أَنْ» المصدرية على غير الفعل الماضي و المضارع (النحو الوافي ج ٤ ص ٢١٣)

١. قاعدة كلي.

٢. مانند: «خَفْتُ أَلَا يَأْتِي» كه متكلم به عدم قيام مخاطب، يقين دارد.

٣. مانند: «ظَنَّ، حَسِبَ و ...».

۱۰. الأصل في جميع الأفعال المنصوبة بعد فاء السببية الرفع<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۶۶)
۱۱. الأصل في الفاء السببية الجوابية أن يسبقها النفي المحض أو الطلب المحض<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۶۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۹)
۱۲. الأصل<sup>۳</sup> في «حتى» التى يليها الفعل المضارع أن تكون بمعنى «كئى» لا بمعنى «إلى» (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۲۷۸)
۱۳. الأصل عدم الفصل بين «لن» و بين مضارعه إلا للضرورة الشعرية (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۲۶) (مع الهوامع ج ۲ ص ۲۲۸)
۱۴. الأصل عدم الفصل بين «كئى» و الفعل إلا ب «لا» النافية و «ما» الزائدة منفردتين أو مجتمعتين<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۲ ص ۲۳۱)
۱۵. الأصل في «إذن» أن تكون للجواب و الجزاء (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳۳) (الهداية و الصمدية ص ۱۸۷)
۱۶. الأصل في «إذن» الواقعة بعد الواو و الفاء العاطفتين الإلغاء (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۲۶۵) (شرح ابن الناطم ص ۴۱۱) (الفوائد الصمدية ص ۵۵) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۸)
۱۷. الأصل في نصب «إذن» أن يدل على جواب حقيقى بعدها أو ما هو بمنزلة الجواب<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳۴)
۱۸. الأصل في نصب «إذن» المضارع أن تكون فى صدر جملتها (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۳۱۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۸)

۱. زیرا غالباً کلام بعد از فاء سببیه در اصل، مستأنفه است.

۲. نفی مُحَض یعنی نفی آن به واسطه «إلا» و... نقض نشده باشد و طلب مُحَض یعنی خودِ کلمه اصالتاً بر طلب دلالت کند؛ مثل: فعل امر به خلاف استفهام و تمنی و ...

۳. در اینجا به معنای غالباً.

۴. مانند: «كئى لا يذهب» «كئى ما يذهب»، «كئى ما لا يذهب».

۵. یعنی کلام سابق یا باید دارای استفهام باشد که در این صورت، جواب حقیقی است و یا این که بتوان استفهامی برای آن فرض کرد که در این صورت، مابعد «إذن» به منزله جواب می‌باشد.

۱۹. الأصل في نصب «إِذَنْ» المضارع أن يكون الفعل مستقبلاً (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳۴) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۳۱۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۸)
۲۰. الأصل في نصب «إِذَنْ» المضارع أن لا يفصل بينها وبين منصوبها إلا باليمين أو بـ «لا» النَّافِيَّةُ (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳۴) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۱۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۸) (مكزيات المدرس ج ۴ ص ۱۵) (شرح ابن الناطم ص ۴۱۱) (شرح شذور الذهب ص ۳۷۹)
۲۱. الأصل<sup>۲</sup> عدم نيابة أحرف الجزم بعضها عن بعض (مغنى الأديب ب ۱ ص ۴۱) (معجم النحو ص ۱۲۵)
۲۲. الأصل في جواز المضارع أن تخلّصه للإستقبال (النحو الوافي ج ۲ ص ۵۲)
۲۳. الأصل<sup>۳</sup> في «لَمْ» أن تقلب زمان المضارع إلى الماضي (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۸۱)
۲۴. الأصل عدم حذف المضارع بعد «لَمْ» (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۱۴) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴)
۲۵. الأصل في «لَمَّا» إستعمالها في المتوقَّع<sup>۴</sup> (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۸۳)
۲۶. الأصل في لام الطلب أن تحرك بالكسر إذا لم يسبقها الواو أو الفاء أو «تَمْ» (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۰۷)
۲۷. الأصل في الطلب أن يكون بالفعل (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۵۹)
۲۸. الأصل في جزم المضارع الواقع بعد النهي أن يصحّ جعل «إِنْ» الشرطيّة قبل «لا» النَّاهِيَّةِ دون تخالف المعنى<sup>۵</sup> (مكزيات المدرس ج ۴ ص ۲۶)
۲۹. الأصل في «كَيْ» أن تستعمل لبيان الغرضى الحقيقيّ<sup>۶</sup> (معانى النحو ج ۳ ص ۳۰۷)

۱. مثل: «إِذَنْ وَاللَّهِ أَذْهَبَ»، «إِذَنْ لَا أَذْهَبَ» و «إِذَنْ وَاللَّهِ لَا أَذْهَبَ».

۲. قاعدة كُلى است.

۳. قاعدة كُلى است.

۴. يعنى آنچه انتظار وقوعش را داریم.

۵. مثلاً در «لَا تَذَنْ مِنَ الْأَسَدِ تَسَلَّمَ» می‌توان گفت: «إِنْ لَا تَذَنْ مِنَ الْأَسَدِ تَسَلَّمَ».

۶. يعنى تعليل حقيقى. در مقابل مواردی که در ظاهر، تعليل است ولی هدف چیز دیگری است؛ مانند:

بيان عاقبت كار. البته در تعليل مجازى از «لام» استفاده می‌شود نه «كَيْ».

٣٠. الأصل في «أن» أن تفيد الإستقبال (معانى النحو ج ٣ ص ١٣٧)
٣١. الأصل أن يكون المضارع في جواب الشرط مجزوماً (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٥٨)
٣٢. الأصل في «إِذَنْ أُكْرِمَكَ» هو «إِذَا جِئْتَنِي أُكْرِمُكَ» (الكلام المفيد ص ٢٣١)
٣٣. الأصل في المضارع المنصوب أن يكون مستقبلاً (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ٤٦)
٣٤. الأصل في نصب الفعل المضارع أن يكون بالفتحة (اصول النحو ص ٤٠) (الدروس النحوية ك ٢ ص ١٨ و ك ٣ ص ٤٩)
٣٥. الأصل في جزم الفعل أن يكون بالسكون (الدروس النحوية ك ٢ ص ٢٢ و ك ٣ ص ٥٥)
٣٦. الأصل في «أن» المضمرة أن تقع بعد حرف جرّ أو حرف عطف (شرح شذور الذهب ص ٣٨٧)

## أبواب فعل

۱. الأصل في الفعل أن يكون ثلاثياً مجرداً (شرح ملأجامي ج ۱ ص ۱۷۶)
۲. الأصل في الأفعال الثلاثية أن يكون لها أفعال إسما إما للتفصيل أو لغيره (معجم الهوامع ج ۱ ص ۳۰)
۳. الأصل في باب الإفعال أن يكون للتعدية (مكترات المدرس ج ۳ ص ۴۰) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۳) (دانش صرف ص ۲۱۰)
۴. الأصل في باب التفعيل أن يكون للتعدية و التكاثير<sup>۲</sup> (مكترات المدرس ج ۳ ص ۳۹) (شرح النظام ص ۵۴) (الوافي في النحو و الصرف ص ۵۲۹) (مغنى الفقيه صرف جامع كاريردي ص ۱۱۱)
۵. الأصل في باب المفاعلة أن يكون للمشاركة<sup>۳</sup> (مكترات المدرس ج ۳ ص ۴۴) (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۳) (دانش صرف ص ۲۲۴)
۶. الأصل في باب التفاعل أن يكون للمشاركة (مكترات المدرس ج ۳ ص ۴۵) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۴) (الوافي في النحو و الصرف ص ۵۳۱)
۷. الأصل في باب التفعّل أن يكون لمطاوعة التفعيل<sup>۴</sup> (مكترات المدرس ج ۳ ص ۴۱) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۳) (الوافي في النحو و الصرف ص ۵۳۱)
۸. الأصل في باب الإفعال أن يكون للمطاوعة (مكترات المدرس ج ۳ ص ۴۳) (شرح النظام ص ۵۸)
۹. الأصل في باب الإنفعال أن يكون لمطاوعة الثلاثي المجرد (مكترات المدرس ج ۳ ص

۱. مثل «أغور» كه صفت مُشبهه است.

۲. مثل «طَوَّفَ زَيْدٌ حَوْلَ الْبَيْتِ»: «زيد چندین بار طواف کرد...».

۳. «ضَارَبَ زَيْدٌ بَكْرًا»: «زيد، بکر را زد و بکر، زید را زد» (هر دو در زد و خورد مشارکت داشته‌اند).

۴. «أَدَبْتُهُ فَتَأَدَّبَ»: ادب کردم او را، پس ادب شد.

- (٤٥) (شرح النّظام ص ٥٧) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٣٤)
١٠. الأصل في باب الإستفعال أن يكون للطلب و السؤال<sup>١</sup> (الوافي في النحو و الصّرف ص ٥٣١) (مكزرات المدرّس ج ٣ ص ٤٣) (صرف تشریحی در زبان عربی ص ٩٤) (دانش صرف ص ٢٦٥)
- (شرح النّظام ص ٥٩)
١١. الأصل في الألوان و العيوب هو باب «إفْعَالٌ» (شرح النّظام ص ٢٨٢)
١٢. الأصل في مصدر الرّباعيّ المجرد أن يكون على وزن «فَعْلَلَةٌ» (شرح النّظام ص ٧٧)
١٣. الأصل في الملحق أن يلحق بالمجرد (صرف سادّه ص ٣٧٣)
١٤. الأصل في حذف الهمزة من مضارع باب الإفعال هو صيغة المتكلم وحده (النّهجة المرضيّة ج ٢ ص ٣١١)
١٥. الأصل في الألوان أن تكون على وزن «إفْعَلٌ» و «إفْعَالٌ» (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٦١)
١٦. الأصل في وزن «فَعْلٌ» أن يدلّ على الصّفات الثّابتة و الغريزيّة (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٦١)
١٧. الأصل في وزن «فَعْلٌ» أن يكون متعدّياً (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٦٢)
١٨. الأصل في وزن «فَعِلٌ» أن يكون لازماً (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٦٢)
١٩. الأصل في باب الإفعال أن يكون للألوان و العيوب (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٢٠٦)
٢٠. الأصل في باب الإفعال أن يكون للألوان و العيوب (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ١٠٩)
٢١. الأصل في مضارع «أَكْرَمٌ» هو «يَأْكُرِمُ» (الدّروس النّحويّة ك ٣ ص ٢٤)
٢٢. الأصل في «تَفَعَّلٌ» أن يكون للمطاوعة (الصّرف الصّافى ص ٤٨)
٢٣. الأصل في «فَعْلٌ فَعْلَانًا» أن يدلّ على حركة و اضطراب (الوافي في النحو و الصّرف ص ٥٦٨)

١. يعنى طلب؛ مثل: «إِسْتَفْعَرَ» به معنى «طلب آمرزش كرد».

۲۴. الأَصْلُ فِي الْأَبْوَابِ الْمَزِيدَةِ أَنْ لَا تَنْحَصِرَ الزِّيَادَةُ فِي مَعْنَى<sup>۱</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۶۲)
۲۵. الأَصْلُ أَنْ تَجِيءَ هَذِهِ الْأَبْوَابُ مِمَّا جَاءَ مِنْهُ فِعْلٌ ثَلَاثِيٌّ<sup>۲</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۲ ص ۶۲)
۲۶. الأَصْلُ فِي «فَعَّلَ» أَنْ يَكُونَ لِتَكْثِيرِ فَاعِلِهِ أَصْلُ الْفِعْلِ (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۶۷)
۲۷. الأَصْلُ فِي «أَفْعَلَ» النَّقْلُ<sup>۳</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۶۷)
۲۸. الأَصْلُ فِي مَطَاوِعَةِ «فَعَّلَ» الَّذِي لِلتَّكْثِيرِ هُوَ الثَّلَاثِيُّ الَّذِي هُوَ أَصْلُ «فَعَّلَ»<sup>۴</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۷۶)
۲۹. الأَصْلُ فِي «إِفْعَلَّ» أَنْ يَكُونَ لِلْوْنِ أَوْ الْعَيْبِ الْحَسِّيِّ اللَّازِمُ<sup>۵</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۸۰)
۳۰. الأَصْلُ فِي «إِفْعَالًا» أَنْ يَكُونَ فِي اللَّوْنِ وَالْعَيْبِ الْحَسِّيِّ الْعَارِضِيُّ<sup>۶</sup> (شرح الرضی علی الشافیه ج ۱ ص ۸۰)

۱. یعنی هر کدام از بابهای ثلاثی مزید دارای چندین معناست.  
 ۲. برخی از أفعال ثلاثی مزید استعمال شده است بدون آن که ثلاثی مجرد داشته باشد؛ مانند: «جَلَّدَ».  
 ۳. یعنی معنای تعدیه (نقل فعل لازم به متعدی).  
 ۴. مثلاً مطاوعة «عَلَّمَ» «عَلِمَ» می شود؛ مانند: «عَلَّمْتَهُ فَعَلِمَ».  
 ۵. لازم یعنی دائمی و غیر زائل و عارض یعنی زائل شونده.  
 ۶. لازم یعنی دائمی و غیر زائل و عارض یعنی زائل شونده.

## إعراب و بناء

۱. الأصل في الإعراب أن يدخل للفصل بين المعاني (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۲۰)
۲. الأصل في كلّ معرب أن يكون له حرف إعراب (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۳۳)
۳. الأصل في الأفعال أن تكون مبنية (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۴۳۵)
۴. الأصل في نظائر «غَيْرِ» أن يجوز في كلّ منها ما يجوز في كلمة «غَيْرِ» من الإعراب في الحالات الثلاثة<sup>۱</sup> و البناء في حالة واحدة<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۰۵)
۵. الأصل في الأسماء الإعراب (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۱) (معجم النحو العربي ص ۴۵۱) (قواعد اللّغة العربيّة ص ۹۴)
۶. الأصل في الإعراب الإسم (شرح الرّضی علی الکافی ج ۴ ص ۲۰)
۷. الأصل في الإعراب هو الإنصاف (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۱۲۴)
۸. الأصل في الإعراب الحركة (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۷۰ و ص ۷۵ و ص ۷۷) (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۰) (شرح الرّضی علی الشّافی ج ۲ ص ۳۴۷)
۹. الأصل في الإعراب بالحركة أن يكون بالحركات الثلاث في الأحوال الثلاث<sup>۳</sup> (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۷۰)
۱۰. الأصل في نون التثنية و الجمع أن تدلّ على الإعراب (شرح الرّضی علی الکافی ج ۲ ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷)

۱. یعنی اسم‌های دائم الاضافه.

۲. سه حالت عبارتند از: الف) لفظاً و معنأ اضافه شده باشد. ب) مضافاً إليه محذوف باشد ولی لفظ آن در نیت گرفته شده باشد. ج) مضافاً إليه محذوف باشد ولی به هیچ وجه در نیت گرفته نشده باشد.

۳. مضافاً إليه لفظاً محذوف باشد ولی معنایش در نیت گرفته شده باشد که در این صورت، مبنی بر ضمّ می‌شود.

۴. ضمّه در حالت رفع، فتحه در حالت نصب و کسره در حالت جرّ.

۱۱. الأصل في الإعراب أن يكون بحركات ظاهرة أو مقدرة (فراند حجتیه ص ۶۳ و ص ۷۳) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۷)
۱۲. الأصل في الإعراب أن يكون للفرق بين المعاني<sup>۱</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۹۳) (شرح شذور الذهب ص ۲۱۳)
۱۳. الأصل في علامة الإعراب أن تكون ظاهرة (شرح قطر الندى ج ۲ ص ۴۵) (شرح ملاحامی ج ۱ ص ۷۹)
۱۴. الأصل في الإسم المعرب أن لا تتصل به نون الوقاية<sup>۲</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۱۱۲)
۱۵. الأصل أن تظهر حركات الإعراب على الحروف متى أمكن أن تظهر عليها (الإنصاف في مسائل الخلاف)
۱۶. الأصل في الكلمات قبل التركيب هو البناء<sup>۳</sup> (شرح ملاحامی ج ۲ ص ۸۷)
۱۷. الأصل في نحو «كَانَ فِعْلٌ نَاقِصٌ» و «ضَرَبَ فِعْلٌ مَاضٍ» هو البناء على تقدير الحكاية<sup>۴</sup> (شرح ملاحامی ج ۱ ص ۴۱۳)
۱۸. الأصل في المبنيّات أن تكون مبنيّة على حالة واحدة<sup>۵</sup> (شرح الصّفائی ج ۳ ص ۱۱)
۱۹. الأصل في المبنيّ هو الحرف و الماضي و الأمر الحاضر (الهداية في النحو ص ۲۸) (الهداية و الصّديّة ص ۱۰)

۱. مانند آن که مرفوع بودنِ فاعل به خاطر فرق گذاشتن بین فاعل و مفعول است.
۲. گاهی نون وقایه به اسم فاعل یا اسم تفضیل همراه یاء متکلم می‌چسبد که بسیار کم است.
۳. یعنی کلمات به تنهایی و بدون این که در ترکیبی مانند جملات قرار بگیرند، مبني هستند زیرا إعراب کلمات بعد از قرار گرفتن آنها در جمله یا سایر ترکیب‌ها مشخص می‌شود پس کلمه «زید، کتاب و...» به تنهایی مبني هستند.
۴. یعنی وقتی در مورد یک کلمه مانند: «کان» و ... در یک جمله حرف می‌زنیم، آن کلمه، مبنيّ للحکایه می‌باشد و إعراب دادن نیز جایز ولی خلاف اصل است.
۵. «لام» جاره گاهی مبني بر فتح می‌باشد؛ مانند: «لنا»، «لکم» و گاهی مبني بر کسر می‌باشد؛ مانند: «لی» و «لیرید» و این، خلاف اصل است.

۲۰. الأصل في المبنى الذي وضع على حرف واحد أن يكون متحركاً<sup>۱</sup> (أوضح المسالك ج ۳ ص ۱۹۶)
۲۱. الأصل في الأفعال البناء (شرح ابن الناظم ص ۹۲) (المحرر في النحو ج ۳ ص ۱۰۳۹ و ص ۱۱۵۴ و ص ۱۱۱۷)
۲۲. الأصل في الأسماء المبنية أنها لاتضاف (النحو الوافي ج ۱ ص ۶۶ و ج ۳ ص ۵۵)
۲۳. الأصل في الأسماء المبنية أن توضع على حرف أو حرفين<sup>۲</sup> (ممع الهوامع ج ۱ ص ۷۵)
۲۴. الأصل في الإعراب أن يكون بحركات ظاهرة أو مقدرة (الأصول النحوية و الصرفية ج ۱ ص ۴۷۶) (المحرر في النحو ج ۱ ص ۲۵۷)
۲۵. الأصل في الإعراب أن يكون للأسماء (المحرر في النحو ج ۱ ص ۲۶۱ ص ۲۶۳)
۲۶. الأصل في الإعراب أن يكون للإبانة عن المعنى (معاني النحو ج ۱ ص ۳۰)
۲۷. الأصل في المبنى أن لا يخص بموضع من الإعراب دون موضع (شرح التسهيل ج ۲ ص ۱۸۴)

۱. بناء «ياء» متكلم بر سکون در برخی موارد به خاطر اصل اولی است که می گوید «اصل در بناء، سکون است».

۲. البته در همانجا ذکر می کند که اسم یک حرفی نداریم!

## حالات معرب و مبني

١. الأصل في الإعراب هو الرفع (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٦٨)
٢. الأصل في علامات الرفع هو الضمة (الحدائق النديّة ج ١ ص ٢٣٠) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٨٦)
٣. الأصل في علامات النّصب هو الفتحة (الحدائق النديّة ج ١ ص ٢٥٢) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٨٧)
٤. الأصل في علامات الجرّ هو الكسرة (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٤٩) (الدّروس النّحويّة ك ٢ ص ٦٥ و ك ٣ ص ١٢٤)
٥. الأصل في علامات الجزم هو السّكون (قواعد اللّغة العربيّة ص ٨٨)
٦. الأصل في الجرّ النّياييّ هو الياء المتولّدة من الكسرة<sup>١</sup> (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٧٨)
٧. الأصل عدم إستعمال الجرّ بالمجاورة (شرح الصّفاني ج ٣ ص ٤١٧)
٨. الأصل في المعربات المرفوعات (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ١٨٤ و ص ٢٨٧)
٩. الأصل في العمدة أن يكون مرفوعاً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ١٨٣ و ص ٢٨٧)
١٠. الأصل في المنصوب أن يكون فضلة (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ١٨٣ و ص ٢٨٧)
١١. الأصل في المنصوب أن يكون من ضروريّات معنى الفعل<sup>٢</sup> (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٩٥)
١٢. الأصل تقديم المرفوع و المنصوب على المجرور (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٢٩٥)
١٣. الأصل في الفضلة أن يكون منصوباً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٢٠)
١٤. الأصل أن يعمل الفعل في المنصوبات (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٢٠)
١٥. الأصل في المنصوبات الأفراد (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٣٥٢)
١٦. الأصل أن يتقدّم المرفوع على المنصوب (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٢١٨)
١٧. الأصل في البناء على الحركة هو الفتح (معجم النّحو ص ٩٠) (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٤٧٤)

١. مانند: «مَرَزْتُ بَرَجَلَيْنِ أَوْ يَمُسْلِمَيْنِ أَوْ يَأْبِي زَيْدٍ».  
 ٢. يعنى معنى فعل همیشه همراه با آن منصوب كامل می شود؛ مثلاً «ضَرَبَ» بدون «مَضْرُوب» اتفاق نمی افتد.

١٨. الأصل في الأعداد و الظروف و الأحوال المركبة البناء على الفتح (معجم النحو ص ٩٠)
١٩. الأصل في البناء أن يكون على السكون (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٣) (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٣٤٧) (شرح ملا جامى ج ٢ ص ٢١) (شرح ابن الناطم ص ١٤) (شرح شذور الذهب ص ١٠٤) (القواعد النحوية ص ٢٢) (المحرر فى النحو ج ٣ ص ١٠٤٩ و ص ١١٤٩ و ص ١١٥٣) (اصول النحو ص ٧) (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٦ و ج ٣ ص ١٩٦)
٢٠. الأصل فى المبنيّ أن يسكن (النهجة المرضية ج ١ ص ٢٣) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٤٠٣) (مكترات المدرس ج ٤ ص ٤) (٣٠٤) (الإقتراح ص ١١٥) (الكلام المفيد ص ١٥٢) (المحرر فى النحو ج ١ ص ٤٤٨ و ص ٤٧٦ و ج ٢ ص ٨٦٨) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٤٣٥)
٢١. الأصل فى المبنيّ العرضى أن يبني على السكون (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٤٣ و ص ٢٧٣ و ص ٢٧٥)
٢٢. الأصل فى «حيث» بناؤه على الضمّ (النحو الوافى ج ٣ ص ٦١ و ص ٦٦)
٢٣. الأصل فى علامة الإعراب هو الفتح (الأصول النحوية و الصرفية ج ١ ص ٤٨٨)
٢٤. الأصل فى الجزأ أن يكون علمّ الفضلة (معانى النحو ج ١ ص ٢٥)
٢٥. الأصل فى الرفع أن يكون دليل العمدة (معانى النحو ج ١ ص ٢٦)
٢٦. الأصل فى الوقف على المتحرك هو السكون (النهجة المرضية ج ٢ ص ٢٥٦) (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٨٧)
٢٧. الأصل فى إعراب الإسم هو الرفع (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٥)
٢٨. الأصل فى الرفع أن يكون من صفات الأسماء (الإقتراح ص ١١٨)
٢٩. الأصل فى الجزم أن يكون من صفات الأفعال (الإقتراح ص ١١٨)
٣٠. الأصل يدلّ على أنّ الرفع قبل النصب (الإقتراح ص ١١٨)
٣١. الأصل يدلّ على أنّ الرفع قبل الجزم (الإقتراح ص ١١٨)
٣٢. الأصل فى كلام العرب الرفع (المستوفى فى النحو ص ٥٨٤)

١. عدد مركب؛ مانند: «أخذ عشر»، ظرف مركب؛ مانند: «صباح مساء» و حال مركب؛ مانند: «بيت بيت» (هو جارى بيت بيت» به اصطلاح يعنى همسایه دیوار به دیوار).

## أَسْمَاءُ سِتَّةَ

۱. الأصل في الأسماء الستة أن تكون مقصورة إذا كانت مفردة (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷۵)
۲. الأصل في الأسماء الستة كلها «فَعَلٌ» إلا «فُوكٌ»<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷۵)
۳. الأصل في «أَب» و «أَخ» أن يكونا محذوف اللام وأعرابهما على العين مقطوعين وإعرابهما بالحروف مضافين (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷۲)
۴. الأصل في «ذُو» أن يكون مضافاً لإسم جنس ظاهر غير مشتق (النحو الوافى ج ۱ ص ۹۵ و ج ۳ ص ۳۲۶ و ج ۴ ص ۵۵) (أوضح المسالك ج ۳ ص ۸۲)
۵. الأصل في «ذُو»، «ذَوِي» بدليل قولهم في التثنية «ذَوِيان» (شرح ابن الناطم ص ۱۷)
۶. الأصل في «هَن»، «هَنُو» بدليل قولهم فى «هنة»، «هنية» و «هنوات» (شرح ابن الناطم ص ۱۸)
۷. الأصل أن يكون «هَن» مستلزم النقص<sup>۲</sup> جارياً مجرى «يَد» و «دَم» فى الإضافة و غيرها (شرح ابن الناطم ص ۱۸)
۸. الأصل فى «هَن» النقص أى حذف اللام (أوضح المسالك ج ۲ ص ۴۴)
۹. الأصل فى الأسماء ذات الحرفين أن يكون المحذوف منها الواو لا الياء<sup>۳</sup> (الأصول فى النحو ج ۳ ص ۳۲۷)

۱. «فُو» نيز در اصل بر وزن «فَعَلٌ» است.

۲. يعنى با حذف لام الفعل.

۳. مانند: «أَب» كه در اصل «أَبُو» بوده است.

## عامل و معمول و عمل

۱. الأصل في العامل أن يكون فعلاً (شرح قطر الندى ص ۱۰۱) (النحو المقدّماني ص ۱۸)
۲. الأصل في معمولين يكونان لعامل واحد أن يراعى مكانهما الأصلي (معاني النحو ج ۲ ص ۴۸)
۳. الأصل في الكلمة أن تكون عاملة أو معمولة أو إيتاهما معاً (النحو الوافي ج ۱ ص ۴۷۴)
۴. الأصل في العامل الضعيف<sup>۱</sup> أن لا يعمل إلّا و هو مذكور (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۳)
۵. الأصل في كلّ عامل أن يكون مذكوراً (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۱۸)
۶. الأصل عدم حذف عامل المصدر و إقامة المصدر مقامه في الفعل المقصود به الخير<sup>۲</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۱۳)
۷. الأصل في العامل هو العامل اللفظي (علوم العربية ص ۳۶ و ص ۳۵)
۸. الأصل في العامل اللفظي هو الفعل (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۶۸)
۹. الأصل عدم وساطة شيء بين العامل و المعمول (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۰۵) (مع الهوامع ص ۱۲۵) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۶)
۱۰. الأصل عدم الفصل بين الحرف و معموله بما ليس من معموله<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۴۶)
۱۱. الأصل في العامل أن يقدّم على المعمول (جواهر البلاغة ص ۱۴۱) (شرح التسهيل ج ۱ ص ۲۶۳)
۱۲. الأصل أن يتأخّر المعمول عن عامله إلّا لضرورة (جواهر البلاغة ص ۱۵۲)
۱۳. الأصل في المعمول أن تقدّم عمدته على فضله (جواهر البلاغة ص ۱۴۶)

۱. مانند: «لَمْ أَضْرِبْ زَيْدًا».

۲. مانند: حروف عامله (حروف جرّ و ...).

۳. مقصود، خبر در مقابل إنشاء است؛ مانند: «أَفْعَلُ وَكِرَامَةٌ» (يعني وَ أَكْرِمَةٌ). جانشین شدن مصدر به جای فعلی طلبی بدون اشکال است؛ مانند: «ضَرَبْنَا» به معنای «إِضْرِبْ».

۴. به همین علت گفته شده: فاصله بین «إِذْنٌ» و مضارع منصوب به وسیله دعا، قَسَم و یا نداء، نشانگر این است که خود «إِذْنٌ» ناصب مضارع نیست بلکه به واسطه «أَنْ» مقدّر، فعل مضارع منصوب می‌شود.

۱۴. الأصل في معمول له الصدارة أن يتقدم على عامله (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۷۵) (النحو المقدماتى ص ۵۳)
۱۵. الأصل في المعمول أن يكون مؤخرًا عن العامل (شرح ملأ جامى ج ۲ ص ۳۸۲ و ص ۳۹۲) (أوضح المسالك ج ۱ ص ۲۴۴) (شرح الرضى على الكافية ص ۶۸ و ص ۲۲۹ و ص ۴۴۳)
۱۶. الأصل في تقدير المعمول المحذوف تقديره مؤخرًا (مكزرات المدرس ج ۱ ص ۱۳۵)
۱۷. الأصل<sup>۱</sup> أن لا يتقدم المعمول إلا حيث يجوز أن يتقدم العامل فيه<sup>۲</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۲۵۸)
۱۸. الأصل في كل عامل عدم الإهمال أى الإعمال (نورة نحوية ص ۳۹ و ص ۵۰)
۱۹. الأصل في العمل هو الفعل (أوضح المسالك ج ۱ ص ۱۷۲) (الكلام المفيد ص ۲۸۹) (مع الهوامع ج ۳ ص ۶۷)
۲۰. الأصل في العمل هو الفعل و الإسم المشتق (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۳۸۱)
۲۱. الأصل في الفعل أن يعمل الرفع (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۲۱)
۲۲. الأصل في الوصف<sup>۳</sup> المستوفى لشروط العمل الإعمال لا الإضافة (مغنى الأيب ب ۴ ص ۷۱)
۲۳. الأصل في الحرف المختص بالإسم أنه إن يعمل يعمل الجبر لا غيره<sup>۴</sup> (مكزرات المدرس ج ۲ ص ۱۴۰)
۲۴. الأصل في الأسماء أن لا تعمل (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۳۹ و ص ۴۰ و ص ۴۱)
۲۵. الأصل في الظرف أن لا يعمل (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۴۵)
۲۶. الأصل فى الأفعال أن تعمل (الأنصاف فى مسائل الخلاف ص ۱۳۲)

۱. الغالب والكثير.

۲. يعنى جايى كه معمول مقدم مى‌شود، عامل آن هم بايد بتواند مقدم شود. البته گاهى اين اصل، كليت ندارد مثلاً در «بَكَرَ ضَرْبَ زَيْدًا» گرچه مى‌توان «زَيْدًا» را بر «بَكَرَ» مقدم كرد (زَيْدًا بَكَرَ ضَرْبَ) اما نمى‌توان «ضَرْبَ» را مقدم بر «بَكَرَ» كرد (ضَرْبَ بَكَرَ زَيْدًا) چون در اين صورت «بَكَرَ» ديگر مبتدا نيست بلكه فاعل است.

۳. وصف صرفى (مشتقات داراى عمل).

۴. حروف مشبهه بالفعل كه عمل غير جر انجام مى‌دهند در حقيقت اختصاص به جمله دارند نه اسم.

## نکره و معرفه

۱. الأصل<sup>۱</sup> فى النكرة أن تكون مجهولة (شرح قطر الندى ص ۹۸)
۲. الأصل فى الإستفهام أن يكون عن نكرة (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۷۲)
۳. الأصل فى الإسم أن يكون نكرة (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۳۴۱)
۴. الأصل فى النكرة فى سياق الإثبات أن لا تفيد العموم<sup>۲</sup> (الهداية و الصمدية ص ۲۳)
۵. الأصل فى الأسماء التَّنكير (شرح شذور الذهب ص ۱۷۸) (نحو روان ج ۲ ص ۸۱)
۶. الأصل فى «مَنْ» النكرة موصوفة كانت أو غير موصوفة أن يصلح أن يحل محلها كلمة «الإنسان»<sup>۳</sup> (النحو الوافى ج ۱ ص ۲۹۳)
۷. الأصل فى «ما» النكرة موصوفة كانت أو غير موصوفة أن يصلح أن يحل محلها كلمة «الشيء» (النحو الوافى ج ۱ ص ۲۹۳)
۸. الأصل فى «أحد» و «ديار» و «عريب» أن لا تستعمل إلا بعد النفى أو شبهه<sup>۴</sup> (النحو الوافى ج ۱ ص ۱۷۸) (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۵۹)
۹. الأصل فى وصف المعارف أن يكون للتوضيح<sup>۵</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۱۰)
۱۰. الأصل فى المعارف أن لا يزول عنها تعريفها القديم بعد النداء<sup>۶</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۱۳)
۱۱. الأصل فى «كل» و «بعض» إذا إنقطعا عن الإضافة أن يكونا معرفتين<sup>۷</sup> (النحو

۱. يعنى غالباً گاهى ممکن است امرى مجهول نباشد ولى به خاطر هدفى بلاغى، نکره آورده شود.  
 ۲. گاهى إفاده عموم مى کند؛ مانند: «تَمَرٌ خَيْرٌ مِنَ الْجَرَادَةِ».  
 ۳. از این جهت که «مَنْ» غالباً برای عاقل به کار مى رود.  
 ۴. مانند: استفهام انکارى.  
 ۵. مانند: «جَاءَ زَيْدٌ الْعَالِمُ».  
 ۶. يعنى اینگونه نیست که وقتى اسم معرفه، مورد نداء قرار مى گیرد ابتدا نکره شود و سپس به واسطه نداء، دوباره معرفه گردد.  
 ۷. به همین علت مى توانند صاحب حال قرار بگیرند؛ مانند: «مَرَزَتْ بِكُلِّ قَانَمًا».

الوافى ج ۳ ص ۵۶)

۱۲. الأصل فى «أل» أن تكون للتعريف (ثورة نحوية ص ۲۲)
۱۳. الأصل فى التعريف أن يكون بـ «أل» (شرح ابن عقيل ج ص ۳۰۸)
۱۴. الأصل فى أنواع «أل» التى للعهد ماكانت فيه «أل» للعهد الحضورى (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۳۵)
۱۵. الأصل فى ذى اللام أن يكون لواحد معين وضعاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۰۸)
۱۶. الأصل<sup>۲</sup> فى «أل» الجنسية أن لا تدخل على ما لا يقبل التعريف فى أغلب إستعمالاته<sup>۳</sup> (النحو الوافى ج ۳ ص ۲۶۲)
۱۷. الأصل فى لام التعريف هو السكون (شرح النظام ص ۳۵۵) (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۲۸)
۱۸. الأصل عدم كون الإسم مفيداً للعموم فى سياق الإثبات (شرح ملا جامى ج ۱ ص ۱۸۹)
۱۹. الأصل فى المعرف باللام هجر الإضافة<sup>۴</sup> (شرح ملا جامى ج ۱ ص ۴۶۴)

۱. يعنى مثلاً «الرَّجُل» براى يك مرد مشخص وضع شده است نه مرد غير معين.

۲. قاعدة كلّى.

۳. مانند كلمه «غَيْر» كه با اضافه شدن هم معرفه نمى شود و به اصطلاح، متوغّل در ابهام است.

۴. يعنى عدم اضافه.

## ضمیر

۱. الأصل عدم وضع بعض الضمائر موضع بعض آخر<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۹۰)
۲. الأصل فى الضمير الإختصار<sup>۲</sup> (النهجة المرضية ج ۱ ص ۴۷)
۳. الأصل فى الضمير أن لا يقع منادى (جامع الدروس العربية ص ۴۵۳)
۴. الأصل فى الضمير تقديم الأعراف على غيره<sup>۳</sup> (شرح ملا جامى ج ۲ ص ۳۶)
۵. الأصل فى الضمائر أن يجوز عمل جميع العوامل فيها (شرح الصفائى ج ۴ ص ۱۵۲)
۶. الأصل فى الضمائر أن يجوز الإتيان بجميع التوابع لها إلا الصفة (شرح الصفائى ج ۴ ص ۱۵۲)
۷. الأصل فى إجتماع ضميرين أو أكثر تقدم الأخص<sup>۴</sup> (النحو الوافى ج ۱ ص ۲۳۰)
۸. الأصل فى ضمير الجمع الذى وليه ضمير متصل الإشباع بالواو<sup>۵</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۵۸) (علوم العربية ص ۴۳۶)
۹. الأصل فى الضمير المتصل أن يتصل بالعامل (شرح ملا جامى ج ۱ ص ۴۰۴) (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۱)
۱۰. الأصل فى الضمائر هو المتصل المستتر<sup>۶</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۲۷)
۱۱. الأصل فى الضمير المنصوب المتصل أن لا يؤكد إلا بالمنصوب المنفصل (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۶۵)
۱۲. الأصل فى الضمير المتصل المرفوع أن يكون بارزاً<sup>۷</sup> (النحو المقدماتى ص ۳۳)

۱. مثل قرار دادن ضمير منصوبى به جاى ضمير مرفوعى و بالعكس.
۲. به همین علت، وقتى ضمير متصل امکان پذیر است از آوردن ضمير منفصل خوددارى مى شود.
۳. يعنى تقديم مخاطب بر غائب و تقديم متكلم بر هر دوى اينها.
۴. أعراف.
۵. منظور، ضمير «نَمْ» و «كَمْ» است؛ مانند: «سَأَلْتُمُوهُ».
۶. از اين جهت كه اصل در ضمائر، اختصار است و ضمير مستتر، مختصرتر از ساير ضمائر است.
۷. أغلب.

١٣. الأصل في الضمير أن يكون متصلاً (أوضح المسالك ج ١ ص ٩٠ و ج ٢ ص ١٨٣) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٩٧) (النّهجة المرضية ج ٤ ص ٤٦) (شرح ابن الناظم ص ٣٥) (القواعد النحوية ص ٤٠) (الهداية و الصمدية ص ١٧١) (الكلام المفيد ص ١٥٥)
١٤. الأصل في الضمير أن يرجع إلى أقرب مذكور في الكلام (جامع الدروس العربية ص ٨٢)
١٥. الأصل في الضمير المرفوع و المنصوب أن يتصلا بالفعل (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٢٧)
١٦. الأصل في الضمير المستتر وجوباً أن يستتر في الفعل (النّهجة المرضية ج ١ ص ٤٥)
١٧. الأصل أن يكون إستتار الضمير في «لَيْسَ» و «لَا يَكُونُ» جائزاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٢٦)
١٨. الأصل في الضمير أن يكون مرجعه إسمياً (أوضح المسالك ج ٣ ص ٥٤) (شرح قطر الندى ص ٢٩٠) (شرح ابن الناظم ص ٥١) (شرح الصفاني ج ٤ ص ١٥١)
١٩. الأصل في الضمير أن لا يرجع إلى المضاف إليه أو التّوابع بل يرجع إلى المضاف أو المتبوع (معاني النّحو ج ١ ص ٥٩) (النّحو الوافي ج ١ ص ٢١٦) (جامع الدروس العربية ص ٨٢)
٢٠. الأصل في «كُلِّ» و «جَمِيعٍ» عود الضمير إلى المضاف إليه لهما لا إلى أنفسهما (النّحو الوافي ج ١ ص ٢١٦)
٢١. الأصل في الضمير مطابقته مع المرجع عدداً و جنساً (ماء معين ص ٣١٦)
٢٢. الأصل في الضمير أن لا يعود على المتأخر لفظاً و رتبةً (مع الهوامع ج ١ ص ١٠٣)
- (النّحو الوافي ج ٢ ص ٧٢) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٩١) (شرح ملأ جامي ج ١ ص ١٥٣ و ص ١٨٧)
- (شرح قطر الندى ص ١٦٠) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٤٦ و ص ١٢٦)
٢٣. الأصل في مرجع الضمير أن يسبقه لفظاً (جامع الدروس العربية ص ٨٢) (ثورة نحوية ص ١١٣)

٢٤. الأصل في ضمير الشأن أن يستعمل في باب «إن»<sup>١</sup> (ثورة نحوية ص ١١٠)
٢٥. الأصل في الضمير أن لا يكون للشأن والقصة (ثورة نحوية ص ١١٠)
٢٦. الأصل في ضمير الشأن المنفصل أن يكون مبتدأ<sup>٢</sup> (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٢٦)
٢٧. الأصل في الضمير أن يعود على الإسم المتقدم (معاني النحو ج ١ ص ٥٧)
٢٨. الأصل في موضع تقدم شيئان أو أكثر مما يصلح للتفسير أن يعود الضمير على الأقرب (معاني النحو ج ١ ص ٥٨)
٢٩. الأصل في جمع العاقلات أن يعود الضمير عليه بصيغة الجمع (معاني النحو ج ١ ص ٥٩)
٣٠. الأصل في جمع غير العاقل أن يعود الضمير عليه في جمع الكثرة بالإفراد وفي القلة بالجمع (معاني النحو ج ١ ص ٥٩)
٣١. الأصل في مرجع الضمير أن يكون واحداً (معجم النحو العربي ص ٢٥٤)
٣٢. الأصل أن يطابق الضمير مرجعه في الأفراد والتذكير وفروعهما (معجم النحو العربي ص ٢٥٤)
٣٣. الأصل في وضع الضمير عدم ذكره إلا بعد تقدم ما يفسره (جواهر البلاغة ص ١٠٤)
٣٤. الأصل في الميم التي هي علامة جمع الذكور أن تكون ساكنة (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٣٣)
٣٥. الأصل في المضمرات وضعها على حرف أو حرفين (الكلام المفيد ص ١٥٢)
٣٦. الأصل في ضمير الشأن أن يكون مفرداً (قواعد اللغة العربية ص ١٨٤)
٣٧. الأصل في الضمير أن لا يفهم معناه بنفسه بل مع ضمير (شرح التسهيل ج ١ ص ١٦٢)
٣٨. الأصل في تضمّن الضمير أن يكون للفعل (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٤٨)
٣٩. الأصل عدم وقوع الضمير المتصل بعد «إلا» (نحو روان ج ٢ ص ٥٦)

١. حتى گفته شده در غير باب «إن»، ضمير شأن به کار نرفته است.

٢. قاعدة كلى.

## ضمير غائب و مخاطب و متكلم

١. الأصل في فرض نيابة «أل» عن المضاف إليه أن تنوب من ضمير الغائب<sup>١</sup> (مغنى الأديب ب ١ ص ٣٣)
٢. الأصل في ضمير الغائب أن يكون مفسره لفظياً<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٣١٠)
٣. الأصل في هاء الغائب الضمّ (مع الهوامع ج ١ ص ٥٨) (النحو القرآني ص ٧٣)
٤. الأصل في ضمير الغائب أن يكون منكراً معني (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٧٥)
٥. الأصل<sup>٣</sup> في ضمير الخطاب المذكر (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤١٢)
٦. الأصل في الخطاب أن يوجه إلى الإنسان (ثورة نحوية ص ١٨٤)
٧. الأصل أن خوطب كلّ بخطاب يناسبه (جرعهاى از ادب قرآن ص ٣٩٣)
٨. الأصل في الضمير المستتر وجوباً أن يكون لغير الغائب (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٢٦)
٩. الأصل أن يكون إستتار الضمير في المفرد الغائب المذكر و المؤنث جائزاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٢٦)
١٠. الأصل في مرجع ضمير الغائب أن يكون مرجعاً واحداً (النحو الوافي ج ١ ص ٢٢٠)
١١. الأصل في الكاف أن يستعمل للمفعول لا للفاعل (شرح الرضى على الشافية ج ٤ ص ٥٤٧)
١٢. الأصل في الخطاب أن يكون لمشاهد معين (جواهر البلاغة ص ١٠٤)
١٣. الأصل في ياء المتكلم المتحركة هو الفتح (شرح ملا جامي ج ١ ص ٤٧٣)

١. مانند: «الوجه» در «مررت برجل حسن الوجه» كه اصل «وجهه» بوده است.

٢. مرجع ضمير.

٣. أغلب.

١٤. الأصل أن لا تكتب الألف إلا بعد واو الجمع المنفصلة (شرح الرضى على الشافية ج ٣

ص ٢٥٥)

١٥. الأصل تقديم مفسر ضمير الغائب (شرح التسهيل ج ١ ص ١٥٣)

١٦. الأصل فى إستعمال «أنا» أن يكون بالألف (شرح الرضى على الشافية ج ٤ ص ٣٩٩)

## نون وقاياه

١. الأصل في نون الوقاية أن تكون للفرق بين الكلمات أو لحفظ البناء على السكون (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧٨) (النهجة المرضية ج ١ ص ٤٩)
٢. الأصل في نون الوقاية أن تتصل بالفعل (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧٨)
٣. الأصل في «مِنْ» و «عَنْ» في فرض جرّ ياء المتكلم بهما أن توسط بينهما و بين الياء نون الوقاية (النهجة المرضية ج ١ ص ٥١) (شرح ابن النّاطم ص ٤٠) (القواعد النحوية ص ٤٢)
٤. الأصل في «لَدُنْ» في فرض إتصال ياء المتكلم بها أن توسط بينها و بين الياء نون الوقاية (النهجة المرضية ج ١ ص ٥١) (شرح ابن النّاطم ص ٤٠) (القواعد النحوية ص ٤٢) (شرح الصّفاني ج ٢ ص ٣٠٨)
٥. الأصل في «لَيْتَ» المتصلة بياء المتكلم إقترانها بنون الوقاية<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٤٥٢) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٦٦) (النهجة المرضية ج ١ ص ٥٠)
٦. الأصل في «لَعَلَّ» المتصلة بياء المتكلم خلوها من نون الوقاية (النهجة المرضية ج ١ ص ٥٠)



## عَلَم

۱. الأَصْلُ فِي الْعَلَمِ أَنْ يَحْلَبَ بِ «أَل» عَوْضاً عَنْ مَا سَلَبَ مِنْ تَعْرِيفِ الْعِلْمِيَّةِ إِذَا ثَنَّى أَوْ جَمَعَ<sup>۱</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۲۵۸) (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۲)
۲. الأَصْلُ فِي أَعْلَامِ أَيَّامِ الْأَسْبُوعِ أَنْ تَدْخُلَهَا اللَّامُ<sup>۲</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۳۶۹)
۳. الأَصْلُ فِي الْعَلَمِ أَنْ يَسْتَعْنَى عَنِ اللَّامِ (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۲۷۷)
۴. الأَصْلُ فِي الْأَعْلَامِ أَسْمَاءُ الْأَمَاكِنِ<sup>۳</sup> (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۳۵)
۵. الأَصْلُ فِي الْأَعْلَامِ الْمِضَافَةُ كُلُّهَا أَنْ يَسْتَعْنَى فِيهَا بِثَنِيَّةِ الْمِضَافِ وَ جَمْعِهِ عَنْ ثَنِيَّةِ الْمِضَافِ إِلَيْهِ وَ جَمْعُهُ<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۲)
۶. الأَصْلُ فِي أَعْلَامِ الْأَجْنَاسِ أَنْ تَكُونَ مَوْضُوعَةً أَعْلَاماً لَا مَنْقُولَةً مِنَ النَّكَرَاتِ (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۳۷۷)
۷. الأَصْلُ فِي الْعَلَمِ أَنْ يَكُونَ مَنْقُولاً عَنْ إِسْمِ الْجِنْسِ (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۹۲)
۸. الأَصْلُ<sup>۵</sup> فِي الْأَعْلَامِ النَّقْلُ (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۲۶۱) (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۷)
۹. الأَصْلُ فِي فِرْضِ إِجْتِمَاعِ الْإِسْمِ وَ اللَّقْبِ الْمَفْرُودِينَ عَدَمِ الْإِضَافَةِ<sup>۶</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص

۱. عَلَمٌ وَقْتِي مَثْنِي يَأْتِي بِجَمْعِ بَسْتِهْ شُودِ نَكْرَهْ مِي شُودِ؛ بِنَابِرَايِنِ بَرَايِ مَعْرِفِهْ شَدِنِ دَوْبَارَهْ آنِ بَايِدْ بَهْ آنِ «ال» تَعْرِيفِ اِضَافَهْ كَنِيمِ؛ مَانَدِنْدِ: «الزَّيْدَانِ» وَ «الزَّيْدُونَ».
۲. گَاهِي «إِثْنَانِ» (دُوشَبِهْ) بِدُونِ «ال» مِي آيَدِ.
۳. مَقْصُودٌ اِزْ جِهَتِ قُوَّتِ آنِ اسْتِ؛ زَيْرَا اسْمِ اَمَاكِنِ كَمِ تَرْتِيكِ اشْتِرَاكِ رَا بَا يَكْدِيگِرِ دَارِنْدِ بَهْ خِلَافِ اَسْمَائِ اِنْسَانِهَا.
۴. مَانَدِنْدِ: «أَبُو سَعِيدٍ» وَ «آبَاءُ سَعِيدٍ» كِهْ ثَنِيَّةِ وَ جَمْعِ «أَبُوسَعِيدٍ» هَسْتِنْدِ. (بِنَا بَرَايِنِ كِهْ «أَبُوسَعِيدٍ» اسْمِ شَخْصِ اسْتِ).
۵. أَغْلَبِ.
۶. بَرُخِي اِضَافَهْ كَرْدِنِ اسْمِ بَهْ لَقْبِ رَا جَايِزِ دَانَسْتِهْ اِنْدِ؛ بِنَابِرَايِنِ دَرِ «يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ» دَرِ اِعْرَابِ «فَاطِمَةَ»، دُو حَالَتِ جَايِزِ اسْتِ: ۱. مَبْنِيٌّ بَرِضْمٍ بِنَا بَرَايِنِ كِهْ مَنَادَايِ مَفْرُودِ مَعْرِفِهْ اسْتِ وَ «الزَّهْرَاءِ» صِفْتِ اسْتِ. ۲. مَنصُوبِ بِنَابِرَايِنِ كِهْ مَنَادَايِ مِضَافِ اسْتِ وَ «الزَّهْرَاءِ» مِضَافٌ إِلَيْهِ.

- (۷۱) (شرح التسهيل ج ۱ ص ۱۶۹)
۱۰. الأصل في العَلَم أن لا يَنْوَن (معاني النحو ج ۳ ص ۲۵۵)
۱۱. الأصل في «فَعَالٍ» التي هي الصِّفَةُ المؤنثة و غير اللَّازِمة للنِّداء أن تصير بالغلبة عَلَمًا جنسيًّا (شرح الرِّضَى على الكافية ج ۳ ص ۱۱۲)
۱۲. الأصل في اللَّقْب أن يكون منقولاً (شرح التسهيل ج ۱ ص ۱۷۰)
۱۳. الأصل في الإِسْم العَلَم أن يوضع على شيء لا يقع على غيره من أمته (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۵۸۱)
۱۴. الأصل في الإِسْم العَلَم أن لا يكون له مشارِك (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۵۸۲)

## إسم اشاره

١. الأصل فى إسم الإشارة أن يكون بغير المخاطب (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٧٦)
٢. الأصل فى إسم الإشارة الجمع أن يكون بالمدّ<sup>١</sup> (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٥٩)
٣. الأصل فى أسماء الإشارة أن تكون مبنية (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥)
٤. الأصل فى أسماء الإشارة أن يشار بها إلى مشاهد محسوس قريب أو بعيد (الفوائد الصّدّيّة ص ٣٩)
٥. الأصل أن يشار بالإشارة الحسيّة بالحاضر (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٧٧)
٦. الأصل أن لا يشار بأسماء الإشارة إلّا إلى مشاهد محسوس (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٧٢) (معانى النّحو ج ١ ص ٨٢)
٧. الأصل أن يقال بإختصاص «ها» التّنبية باسم الإشارة<sup>٢</sup> (الهداية و الصّدّيّة ص ١٠٩)
٨. الأصل فى كاف الخطاب مطابقتها مع المخاطب<sup>٣</sup> (بداة النّحو ص ٥٩)
٩. الأصل فى إسم الإشارة ما كان للقرب (موسوعة النّحو و الصرف و الإعراب ص ٦٣٥)
١٠. الأصل فى إسم الإشارة ذى لام البعد أن يستعمل للغائب (مع الهوامع ج ١ ص ٧٦)
١١. الأصل أن تكون لام البعد فى إسم الإشارة ساكنة<sup>٤</sup> (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٦) (شرح الصّفّانى ج ٣ ص ٨٦)
١٢. الأصل فى «هذا» أو ما أشبهه من أسماء الإشارة أن يكون دالّاً على الإشارة (الإنباف فى مسائل الخلاف ص ٥٩٠ و ص ٥٩٩)

١. أولاء.

٢. مانند: «هذا».

٣. گاهى مطابقت وجود ندارد؛ مانند: آية {ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ} (مجادله / ١٢).

٤. مانند آنچه در «تلك» است.

۱۳. الأصل في «ذا» أن يشار به إلى المذكر حقيقة<sup>۱</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۱۲۴)
۱۴. الأصل في لغات إسم الإشارة المفرد المؤنث «تا» (شرح ملا جامی ج ۲ ص ۵۰)
۱۵. الأصل في إسم الإشارة المختص أن يكون منصوباً على الظرفية<sup>۲</sup> (معجم الهوامع ج ۱ ص ۷۸)
۱۶. الأصل أن تجرد «هنا» و «هناك» من «ها» التنبيه (النحو المقدماتی ص ۳۵)
۱۷. الأصل في نعت إسم الإشارة المنادی أو غير المنادی أن يكون معرفة مبدوءة بـ «ال» الجنسية بحسب أصلها<sup>۳</sup> أو باسم موصول مبدوء بـ «ال» (النحو الوافی ج ۴ ص ۴۲)
۱۸. الأصل<sup>۴</sup> في أسماء الإشارة الخالية من علامة الخطاب في آخرها أن لا تستعمل مندوبة<sup>۵</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۷۲)

۱. بنابراین اشاره به مؤنثی که نازل منزله مذکر قرار داده شود به وسیله «ذا»، خلاف اصل است.  
 ۲. گاهی با «من» یا «إلی» مجرور می‌شود؛ مانند: «من هنا».  
 ۳. یعنی قبل از نداء، «أل» جنس بوده و بعد از نداء، تبدیل به «أل» عهد حضوری می‌شود.  
 ۴. قاعده کلی.  
 ۵. پس «وا هذا» صحیح نیست.

## إسم موصول

١. الأصل فى أسماء الموصولات أن تكون مبنية (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧٧)
٢. الأصل فى الموصولات هو الموصول الإسمى (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٦٩)
٣. الأصل فى إسم الموصول أن لا يكون موصوفاً (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٣١٤)
٤. الأصل عدم الفصل بين الموصول و الصلة أو متعلقاتها بأجنبي<sup>١</sup> (النحو الوافى ج ١ ص ٣١٤) (مع الهوامع ج ١ ص ٨٨)
٥. الأصل ذكر صلة الموصول (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٥)
٦. الأصل فى جملة الصلة أن تكون مبهمه (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٩)
٧. الأصل فى الصلة أن تكون معلومة للسامع فى إعتقاد المتكلم قبل ذكر الموصول (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٩)
٨. الأصل فى فعل الصلة أن يكون غائباً و إن كان المراد من الموصول مخاطباً (شرح الصفاى ج ٢ ص ٣١)
٩. الأصل<sup>٢</sup> فى صلة الموصول صيغة الإستقبال<sup>٣</sup> (شرح ملأ جامى ج ١ ص ٢٠٣)
١٠. الأصل فى الصلة أن تكون جملة خبرية (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٥٧ و ص ٥٨) (النحو الوافى ج ٤ ص ٢١٩) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٢٨) (أوضح المسالك ج ١ ص ١٦٤) (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٧ و ص ١٠) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٩٩)
١١. الأصل فى الصلة أن تكون فعلاً مستقبلاً المعنى (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٩)
١٢. الأصل فى ظروف الزمان أن لا تقع صلة (النحو الوافى ج ١ ص ٣٢٠)

١. برخی موارد می‌توانند بین موصول و صله فاصله شوند؛ مانند: قَسَم، نداء و ...

٢. أغلب.

٣. فعل مضارع.

١٣. الأصل في الصلّة أن تكون معهودة للمخاطب إلّا في مقام التّهويل<sup>١</sup> و التّفخيم<sup>٢</sup> (أوضح المسالك ج ١ ص ١٦٤) (القواعد النّحوية ص ٥٥)
١٤. الأصل<sup>٣</sup> مطابقة العائد مع إسم الموصول المختصّ عدداً و جنساً (شرح شذور النّعب ص ١٩١)
١٥. الأصل في الضمير العائد إلى الموصول المشترك مراعاة اللفظ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٩)
١٦. الأصل في العائد أن يكون مذكوراً لا محذوفاً (شرح قطر الندى ص ٣٢)
١٧. الأصل في رابط جملة الصلّة أن يكون ضميراً غائباً (شرح ملأ جامی ج ٢ ص ٥٨) (مكترات المدرّس ج ١ ص ١٢٩)
١٨. الأصل في عائد الصلّة للموصول الإسميّ عدم الحذف (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٩)
١٩. الأصل جواز حذف العائد المفعول<sup>٤</sup> (شرح ملأ جامی ج ١ ص ٢١١ و ج ٢ ص ٦٠) (الهداية في النّحو ص ١٥٦)
٢٠. الأصل في «الذّي» أن يكون موصولاً إسمياً<sup>٥</sup> (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣١) (جرعه ای از ادب قرآن ص ٣٨٤)
٢١. الأصل في «الألّي» أن يستعمل لجمع الذکور العقلاء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٣٩)
٢٢. الأصل في «ذات» التي بمعنى «التي» بناؤها على الضمّ (مكترات المدرّس ج ١ ص ١٢٥)
٢٣. الأصل في أسماء الموصول المشتركة مراعاة لفظها (مع الهوامع ج ١ ص ٨٧)
٢٤. الأصل في إسم الموصول المشترك «مَنْ» و «ما» و «أَيّ» (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٨)
٢٥. الأصل في «مَنْ» و «ما» أن لا تقع نعتاً (النّحو الوافي ج ٣ ص ٣٢٧)

١. ترساندن؛ مانند: {فَفِيهِمْ مِّنَ اللَّيْمِ مَا غَيَّبْتَهُمْ} (طه/ ٧٨).

٢. بزرگداشت؛ مانند: {فَأَوْخَىٰ إِلَىٰ عَيْبِهِ مَا وَخَىٰ} (نجم/ ١٠).

٣. قاعدة كلّي.

٤. یعنی عائد صلّه‌ای که نقش مفعول به داشته باشد؛ مانند: «جاء الذّي رأيت» (در اصل: رأيت).

٥. به عنوان حرف مصدری نیز وارد شده است؛ مانند: آیه {وَحَضَنُمُ كَالْبَدْيِ خَاطِوًا} (توبه/ ٦٩).

۲۶. الأصل في «ما» أن يستعمل فيما لا يعقل (شرح مآل جامی ج ۲ ص ۵۹) (مع الهوامع ج ۱ ص ۹۱)
۲۷. الأصل أن تكون «ما» في «لاترماً» و «لوترماً» موصولة (النحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۲)
۲۸. الأصل في «أل» الموصولة دخوله على الإسم أصالة لا على الفعل<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۲۹)
۲۹. الأصل في «أى» عدم التصرف<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۲۲)
۳۰. الأصل<sup>۳</sup> في «أى» الموصولة أن لا تقع مندوباً (النحو الوافی ج ۴ ص ۷۲)
۳۱. الأصل في «ذو» الطائفة عدم التصرف<sup>۴</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۲۲)
۳۲. الأصل أن تتأخر الصلة وجوباً عن الموصول (معجم النحو العربی ص ۵۷۹)
۳۳. الأصل في «من» أن تستعمل للعاقل (معجم النحو العربی ص ۵۷۴) (علوم العربية ص ۷۱۵)
۳۴. الأصل في «ما» أن تستعمل لغير العاقل (معجم النحو العربی ص ۵۷۵) (علوم العربية ص ۷۱۴)
۳۵. الأصل في استعمال «أى» الموصولة الإفراد والتذكير مع الجمع (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۳۵)
۳۶. الأصل في عائد الصلة أن يكون ضميراً (الكلام المفید ص ۱۷۶) (معجم الفروق النحویة و الصرفیة ص ۷۷)
۳۷. الأصل في «أى» الموصولة في فرض إضافتها أن لا تضاف إلى النكرة (الوافی فی النحو و الصرف ص ۹۰)
۳۸. الأصل في موضع إجتمع في «من» و نحوها ضمائر جاز في بعضها مراعاة اللفظ و في بعضها مراعاة المعنى هو البدء بالحمل على اللفظ<sup>۵</sup> (النحو القرآنی ص ۹۲)

۱. برخی گفته‌اند: «أل» موصول در اصل بر سر جمله اسمیه می‌آید اما از آنجا که حرف تعریف هیچ‌گاه بر سر فعل نمی‌آید، صله «أل» نیز به صورت اسم مشتق می‌آید. زیرا «أل» موصول در ظاهر، شبیه حرف تعریف است.

۲. تشبیه و جمع بسته شدن.

۳. قاعده کلی.

۴. تشبیه و جمع بسته شدن.

۵. مانند: آیه {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ} (بقره/ ۸). که «هُوَ» مستتر در «يَقُولُ» که اولین ضمیر است طبق لفظ (مفرد) آمده و ضمیر «هُم» طبق معنا (جمع) آمده است.

## مبتدا

١. الأصل في المبتدأ أن يكون ذاتاً (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٩٥)
٢. الأصل في المتبداً أن يكون مرفوعاً لفظاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٠٤)
٣. الأصل في المبتدأ أن يكون له خبر أصيل<sup>١</sup> (النحو الوافى ج ١ ص ٤٣١)
٤. الأصل مطابقة المبتدأ و الخبر فى الأفراد و التثنية و الجمع (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٧٢)
٥. الأصل مطابقة المبتدأ و الضمير الواقع فى الخبر (علوم العربية ص ٥٠)
٦. الأصل عند إجتماع الذات و الوصف أن يكون الذات مبتدأ و الوصف خبراً (مكرزات المدرس ج ١ ص ١٥٠)
٧. الأصل فى «وَيْحٍ» و «وَيْلٍ» و «وَيْسٍ» و «وَيْبٍ» مقرونة بـ «ال» الرفع على الإبتداء<sup>٢</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ١٨٣)
٨. الأصل فى «كِلَا» و «كِلْتَا» عند فقد المؤكّد أن يكونا مبتدأ<sup>٣</sup> (النحو الوافى ج ٣ ص ٣٦٨)
٩. الأصل فى «كُلِّ» عند فقد المؤكّد أن يكون مبتدأ<sup>٤</sup> (النحو الوافى ج ٣ ص ٣٦٦)
١٠. الأصل فى الضمير المسبوق بـ «ها» التنبية أن يخبر بإسم الإشارة<sup>٥</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥)
١١. الأصل فى فرض وقوع الإسم المرفوع بعد «مُدٌّ» و «مُنْدٌ» كون كلّ منهما مبتدأ خبره الإسم المرفوع بعده<sup>٦</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٢)

١. به خلاف مواردى مانند حال كه سدّ مسدّ خبر واقع مى شود.

٢. مانند: «الْوَيْلُ لِلْعُدُوِّ».

٣. مانند: «الْحَاضِرُونَ كِلَاهُمَا قَائِمٌ».

٤. مانند: «الْحَاضِرُونَ كُلُّهُمْ قَائِمٌ».

٥. مانند: «ها أنا ذا».

٦. مانند: «ما سافرتُ مدَّ الشَّهْرِ الْمَاضِي». برخى نیز «مُدٌّ» را ظرف و خبر مقدّم و اسم مرفوع (الشَّهْرُ) را

مبتدای مؤخر مى دانند.

١٢. الأصل في المبتدأ أن يكون مذكوراً (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٥) (القواعد الأساسية ص ١٣١)
١٣. الأصل في المبتدأ الذي يحذف للعلم به أن يحذف في جواب الإستفهام أو بعد فاء الجزاء أو بعد القول (همع الهوامع ج ١ ص ١٠٣)
١٤. الأصل في المبتدأ أن يكون إسمياً<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٢٣) (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٨٠) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٧) (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٤٧) (سراغاز نحو ص ١٠٥) (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٧٨) (المحرر فى النحو ج ٢ ص ٥٥١) (النحو القرآنى ص ٢٣)
١٥. الأصل فى المبتدأ أن يكون معرفة (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٣٢) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١١) (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٨٧) (القواعد النحوية ص ٦٤) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٢٠٣) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٤٠) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٠٣) (الهداية فى النحو ص ٥٩) (النحو المقدماتى ص ٤٢) (الكلام المفيد ص ٢٥١) (اصول النحو ص ٥٧) (قواعد اللغة العربية ص ١٤٢)
١٦. الأصل فى المبتدأ و ما أصله المبتدأ هو التقديم (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٩٤) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٠٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٦٤) (شرح ابن الناظم ص ٦٨) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٥) (القواعد الأساسية ص ١٤٦) (الكلام المفيد ص ٧٣)
١٧. الأصل هو تقديم المبتدأ على الخبر فى اللفظ (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٨٦) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٢٠٣) (الوافى فى النحو و الصرف و الإعراب ص ٩٠)
١٨. الأصل فى المبتدأ أن يقع فى أول الجملة (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٠٢)
١٩. الأصل فى إستحقاق الرفع هو المبتدأ و الخبر (معانى النحو ج ١ ص ٢٤)
٢٠. الأصل فى المبتدأ أن يكون مقدماً (ماء معين ص ١٩٩) (اصول النحو ص ٥٧) (قواعد اللغة العربية ص ١٤٤)
٢١. الأصل فى المرفوعات هو المبتدأ (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٧٣)

## خبر

۱. الأصل في الخبر الإنفصال<sup>۱</sup> (أوضح المسالك ج ۱ ص ۱۰۱)
۲. الأصل في الخبر مطابقتها للمبتدأ (جامع الدروس العربية ص ۳۱۲)
۳. الأصل في خبر المبتدأ أن يكون حالاً من حالات المبتدأ (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۹۵)
۴. الأصل في خبر المبتدأ أن لا يكون ضميراً (شرح الرضی علی الکافیة ج ۳ ص ۲۶)
۵. الأصل في الخبر أن يفيد المخاطب حكماً يجهله (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۶۰)
۶. الأصل في الخبر أن يكون نكرة (شرح ابن الناظم ص ۶۴) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۵۷) (معجم النحو العربي ص ۱۵۴) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۶۰)
۷. الأصل في الخبر الذي بعد ضمير الفصل أن يكون معرفاً باللام (شرح الرضی علی الکافیة ج ۲ ص ۴۵۸) (المحرر في النحو ج ۲ ص ۵۵۱) (سراغاز نحو ص ۱۰۶)
۸. الأصل أن لا يخبر بظرف الزمان عن الجوهر أي الذات (شرح قطر الندى ص ۱۰۱)
۹. الأصل في الخبر أن يكون اسماً مفرداً<sup>۲</sup> (شرح التسهيل ج ۳ ص ۱۷۱) (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۴۵) (جامع الدروس العربية ص ۳۱۶) (شرح قطر الندى ص ۱۰۱) (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۹۴ و ج ۲ ص ۲۵۸) (الأصول النحوية و الصرفية ج ۲ ص ۳۵)
۱۰. الأصل في الخبر أن يكون مفرداً<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۹۲ و ص ۲۹۶) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۹۴) (شرح ابن الناظم ص ۶۴) (ماء معين ص ۱۶۱)
۱۱. الأصل في الخبر غير الجامد مطابقتها مع المبتدأ عدداً و جنساً (علوم العربية ص ۵۰)

۱. بنابرین «حَسْبَيْتَكَ إِيَّاهُ» بهتر از «حَسْبَيْتَكَهُ» می باشد.

۲. در مقابل جمله.

۳. در مقابل جمله.

١٢. الأصل في الجملة الخبرية أن تكون خبرية<sup>١</sup> (جامع الدروس العربية ص ٣٧٣) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٤) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٧٠)
١٣. الأصل عدم الإخبار بالجملة الطلبية (الهداية و الصمدية ص ١٦٤)
١٤. الأصل في الجملة التي تقع خبراً عن المبتدأ أن تكون مشتملة على رابط يربطها بالمبتدأ (أوضح المسالك ج ١ ص ١٩٧) (شرح ملاً جامي ج ١ ص ١٩٢) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٧٠) (الهداية في النحو ص ٦٣)
١٥. الأصل في الجملة التي تقع خبراً عن المبتدأ أن لا تكون جملة ندائية (أوضح المسالك ج ١ ص ١٩٧) (النحو الوافي ج ٤ ص ١٠)
١٦. الأصل في الجملة التي تقع خبراً أن لا تكون مصدرة بأحد الحروف «لكن»، «بل» و «حتى» (أوضح المسالك ج ١ ص ١٩٧)
١٧. الأصل في خبر المبتدأ أن لا يكون طلبياً (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٢٩٨) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٢٠٠)
١٨. الأصل في الجملة التي تقع خبراً أن تكون محتملة للتصديق و التكذيب (أوضح المسالك ج ٢ ص ١٦٢)
١٩. الأصل في رابط الجملة الخبرية أن يكون ضميراً (شرح قطر الندى ص ٩٩) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٤)
٢٠. الأصل في موضع يكون الرابطة فيه تكرار المبتدأ بلفظه أن يكون في موضع التحويل و التفخيم<sup>٢</sup> (مع الهوامع ج ١ ص ٩٧)
٢١. الأصل في المتعلق المقدر أن يكون من أفعال العموم (شرح ملاً جامي ج ١ ص ١٩٤)
٢٢. الأصل عدم سدّ الحال مسدّ الخبر (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٧٥)
٢٣. الأصل تنكير الخبر (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٧٨)

١. در مقابل إنشائية.

٢. مانند: {العاقلة نا العاقلة} (الحاقّة / ١ و ٢) (تهويل: ترساندن، تفخيم: بزرگ داشتن).

٢٤. الأصل تأخير الخبر (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٨٢)
٢٥. الأصل عدم حذف الفاء التي تدخل على خبر المبتدأ الواقع بعد «أما» (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٧)
٢٦. الأصل<sup>١</sup> فى الموصول الذى يدخل فى خبره الفاء أن يكون عاماً و صلته مستقبله (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٨)
٢٧. الأصل عدم دخول الفاء على خبر «كُلٌّ» إذا كان مضافاً إلى غير موصوف<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢٧٠)
٢٨. الأصل فى الخبر التّأخير (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٢ و ٣ و ص ١٨٧) (شرح شذور الذهب ص ٢٤٢) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٢١٢) (أوضح المسالك ج ١ ص ٢٠٦) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٠٨) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٥) (القواعد الأساسيّة ص ٤٦) (القواعد النّحويّة ص ٤٢) (مع الهوامع ج ٣ ص ٧٠) (ماء معين ص ١٩٩)
٢٩. الأصل فى الخبر المحذوف جوازاً أن يكون بعد «إذا» الفجائيّة أو فى جواب الإستفهام أو فى باب العطف (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٨١)
٣٠. الأصل فى الخبر (المسند) الذّكر (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨ و ص ٨٦) (القواعد الأساسيّة ص ١٣١)
٣١. الأصل فى الخبر الثبوت أى عدم الحذف (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢١٥)
٣٢. الأصل أن يخبر عن المبتدأ بخبر واحد (شرح قطر الندى ص ١٠٣)
٣٣. الأصل فى الجملة الخبريّة أن يكون لها رابط (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ٧٧)
٣٤. الأصل فى «زَيْدٌ عِنْدَكَ» هو «زَيْدٌ مُسْتَقَرٌّ عِنْدَكَ» (المحرّر فى النّحو ج ٢ ص ٥٣٥)
٣٥. الأصل فى الخبر أن يكون بالمجهولات (المحرّر فى النّحو ج ٢ ص ٥٤٨ و ص ٥٥١)

١. أغلب.

٢. يعنى عموميّة داشته و مصاديق خاصّى، مراد نباشد.

٣. مانند: «كُلُّ رَجُلٍ لَهُ دِرْهَمٌ». مثال برای مضاف به موصوف كه فاء بر خبرش داخل مى‌شود: «كُلُّ رَجُلٍ يَأْتِيهِ فَلَهُ دِرْهَمٌ».

## لام إبتداء و نواسخ

١. الأصل فى اللّام غير العاملة لام الإبتداء
٢. الأصل فى لام الإبتداء دخولها على الإسم قبل الخبر (مع الهوامع ج ١ ص ١٣٩) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ١٧٦)
٣. الأصل فى لام الإبتداء أن تدخل على المبتدأ (جامع الدروس العربیة ص ٣٤٠) (أوضح المسالك ج ١ ص ٢١٢) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٣٣)
٤. الأصل فى لام الإبتداء أن یوتى بها فى مواطن الرّدّ و الإنكار<sup>٢</sup> و فى مواطن الجواب أو ما ینزل منزلة ذلك (معانى النّحو ج ١ ص ٢٩٣)
٥. الأصل فى لام الإبتداء أن تدلّ على زمان الحال (معانى النّحو ج ١ ص ٢٩٢)
٦. الأصل عدم إقتران خبر النّواسخ بالواو الزّائدة (أوضح المسالك ج ٢ ص ١٢)
٧. الأصل فى النّواسخ أن لا تغیر إعراب المبتدأ و الخبر معاً (معجم النّحو ص ٤١٢)
٨. الأصل فى لام الإبتداء أن تكون مقدّمة (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ١٦١)

١. داخل شدن لام ابتداء بر فعل مضارع نیز به خاطر شباهتِ آن با اسم است.  
٢. یعنی ردّ و انکار تصوّر یا کلام مخاطب.

## أفعال ناقصة

١. الأصل في الأفعال الناقصة أن لا تصير مجهولاً<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٨٨) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٦٤)
٢. الأصل عدم جواز تضمين الأفعال التامة معنى الناقصة<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ١٨٣) (مكزرات المدرس ج ١ ص ٢٠٨)
٣. الأصل في «أضّ» و «عادّ» و «غداّ» و «راحّ» كونها تامة (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٣١٩)
٤. الأصل في خبر الأفعال الناقصة إذا كان جملة فعلية أن يكون فعلها مضارعاً (جامع الدروس العربية ص ٣٢٣) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٤٣)
٥. الأصل في خبر الأفعال الناقصة التأخير (شرح ابن الناظم ص ٧٩) (مختصر النحو ص ٨٣)
٦. الأصل عدم تقدّم خبر هذه الأفعال على إسمها (شرح قطر الندى ص ١١١) (اصول النحو ص ٦٥)
٧. الأصل عدم جواز تقدّم الظرف اللغو<sup>٣</sup> المتعلّق بخبر هذه الأفعال على الإسم (مكزرات المدرس ج ١ ص ٢٠١)
٨. الأصل عدم تقدّم الخبر على الأفعال الناقصة (شرح قطر الندى ص ١١١)
٩. الأصل في الأفعال الناقصة «كانّ» (كتاب الكناش ج ٢ ص ٣٧) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٥٤) (المحرر في النحو ج ٢ ص ٥٨٥)
١٠. الأصل في «كانّ» أن تكون من الأفعال الناقصة (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٥٤)

١. برخی مجهول شدن «كانّ» را جایز دانسته اند (مجهول آن «کین» می شود).  
 ٢. گاهی تضمین جائز است؛ مانند: «کَمَلُ زَيْدٌ عَالِمًا» به معنای «صَارَ زَيْدٌ عَالِمًا كَامِلًا».  
 ٣. ظرفی که متعلقش، مذکور باشد.

١١. الأصل في «كان» أن تدلّ على حصول ما دخلت عليه<sup>١</sup> (مع الهوامع ج ١ ص ١٢٠)
١٢. الأصل في باب «كان» أن لا يجوز فيها حذف الإسم و لا الخبر (مع الهوامع ج ١ ص ٢٣٢)
١٣. الأصل في خبر «كان» الماضي المجرد من «قد» أن يكون مسبوقاً بأداة الشرط<sup>٢</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٤١)
١٤. الأصل عدم وجوب كون إسم «لا يَكُونُ» ضميراً مستتراً (الهداية و الصمدية ص ٣٦)
١٥. الأصل في كلّ موضع يجيء بعد «إن» إسم ثم فاء بعدها إسم نصب الأوّل و رفع الثّاني<sup>٤</sup> (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٤١٦)
١٦. الأصل في «لَيْسَ» أن تدلّ على نفى الخبر من الإسم في زمان الحال (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٢٢٢) (مع الهوامع ج ١ ص ١١٥) (كتاب الكناش ج ١ ص ١٥٤) (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٢٦) (شرح ابن النّاطم ص ٧٧) (الهداية في النّحو ص ٢٥٠) (مكّرات المدرّس ج ١ ص ١٩٧)
١٧. الأصل في «لَيْسَ» أن لا تحذف نون الوقاية فيه<sup>٥</sup> (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٥٤)
١٨. الأصل عدم وجوب كون إسم «لَيْسَ» و «لايَكُونُ» ضميراً مستتراً (الهداية و الصمدية ص ٣٦)
١٩. الأصل أن يقال بعدم تقدّم خبر «لَيْسَ» عليها (شرح قطر الندى ص ١١٢)
٢٠. الأصل في خبر «مأدام» أن لا يقع ماضياً (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١١٤)
٢١. الأصل في زيادة «كان» أن تزداد بلفظ الماضي (معاني النّحو ج ١ ص ٢٠١) (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٤١)
٢٢. الأصل في «ظَلَّ» أن يستعمل لإفادة الحكم في النّهار (معاني النّحو ج ١ ص ٢١٤)، (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٨)

١. بنابر این دلالت آن بر دوام، خلاف اصل است؛ مانند: «كَانَ اللَّهُ رَجِيمًا».

٢. مانند: آیه {وَإِنْ كَانَ كُمِبٌ عَلَيْكَ إِغْرَاضُهُمْ} (أنعام/ ٣٥).

٣. در باب استثناء، مستتر بودن ضمیر «لايَكُونُ» واجب است.

٤. مانند: «إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ» (تقدیر: إِنْ كَانَ عَمَلُهُ خَيْرًا فَجَزَاؤُهُ خَيْرٌ).

٥. یعنی وقتی به یاء متکلم می‌چسبد؛ مانند: «عَلَيْهِ رَجُلًا لَيْسِي».

٢٣. الأصل في «بات» أن يستعمل لإفادة الحكم في الليل (معاني النحوج ١ ص ٢١٤)
٢٤. الأصل في «أصبح» أن تفيد إتصاف المسند إليه بالحكم في الصباح (معاني ج ١ ص ٢١٦) (شرح التسهيل ج ١ ص ٣٢٨)
٢٥. الأصل في «أضحى» أن تفيد إتصاف المسند إليه بالحكم في الضحى (شرح التسهيل ج ١ ص ٣٢٨) (معاني النحوج ١ ص ٢١٦)
٢٦. الأصل في «أمسى» أن تفيد إتصاف المسند إليه بالحكم في المساء (معاني النحوج ١ ص ٢١٦) (شرح التسهيل ج ١ ص ٣٢٨)
٢٧. الأصل في باب الأفعال الناقصة أن تأتي بالفعل الناقص فإسمه فخبره (معاني النحو ج ١ ص ٢٢٤)
٢٨. الأصل أن يؤخر معمول خبر الأفعال الناقصة عن الخبر (مختصر النحو ص ٨٤)
٢٩. الأصل أن تتصدر «كان» و أخواتها الجملة و يليها الإسم و الخبر (الوافية في النحو و الصَّرف ص ١٣٨)
٣٠. الأصل في الفعل العامل أن يكون تاماً (مع الهوامع ج ١ ص ١١١)
٣١. الأصل كون المنفى بـ «لَيْسَ» حالاً (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٨)
٣٢. الأصل في «كان» الدلالة على دوام مضمون الجملة إلى زمن النطق بها دون تعرض لإنقطاع (شرح التسهيل ج ١ ص ٣٢٧)
٣٣. الأصل في إسم الأفعال الناقصة أن يكون معرفة أو مقارباً بها (شرح التسهيل ج ١ ص ٣٨١)
٣٤. الأصل في «كان» أنها تفيد إتصاف المخبر عنه بالخبر في زمن يناسب صيغتها (النحو القرآني ص ١٧١)

## أفعال مقاربه

١. الأصل في أفعال المقاربه أن تكون جامدة إلا «كَادَ» و «أَوْشَكَ»<sup>١</sup> (شرح ابن النّاطم ص ٩٢) (مع الهوامع ص ١٢٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٩) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ١٠١) (الهداية في النّحو ص ٢٥١)
٢. الأصل في إستعمال أفعال المقاربه أن تكون ناقصة<sup>٢</sup> (النّحو الوافي ج ١ ص ٥٠٧)
٣. الأصل في أفعال المقاربه أن يجوز بناؤها للمجهول (النّحو الوافي ج ٢ ص ٨٨)
٤. الأصل في أفعال المقاربه وضعها على أن تستعمل في الكلام لتدلّ على أنّ المرفوع بها هو الذي قد تلبّس بالفعل المدلول عليه بخبرها (قرباً أو رجاءً) أو شرع فيه<sup>٣</sup> (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٠٥)
٥. الأصل في خبر أفعال المقاربه أن يكون مضارعاً (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٣٣٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٩) (أوضح المسالك ج ١ ص ٣١٠) (شرح شذور الذهب ص ٣٥١) (شرح ابن النّاطم ص ٩٠) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٤٥١)
٦. الأصل في خبر أفعال المقاربه تأخره عن إسمه و عامله (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٢٩) (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٣٣٤) (مع الهوامع ج ١ ص ١٣١)
٧. الأصل كون خبر أفعال المقاربه فعلاً مضارعاً مقروناً بـ «أنّ» المصدرية أو مجرداً منها (شرح ابن النّاطم ص ٩١)
٨. الأصل تجرّد الفعل الذي بعد أفعال المقاربه من «أنّ»

١. ابن دو علاوه بر ماضي، مضارع هم دارند؛ «يَكَادُ» و «يُوشِكُ».  
 ٢. «عَسَى» و «إِخْلُوقْ» گاهی به صورت تامّه نیز به کار می‌روند به شرط آن که فاعلشان، «أنّ» همراه فعل مضارع باشد.  
 ٣. بنابراین همیشه فعل موجود در خبر این افعال باید رافع ضمیری باشد که مرجع آن، اسم این افعال است.

۹. الأصل في أفعال الرجاء أن لا تقع صلة<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۵۱۱)
۱۰. الأصل أن يكون خبر «عسى» جملة فعلية فعلها مضارع (أوضح المسالك ج ۱ ص ۳۰۲) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۲۹۹)
۱۱. الأصل إقتران المضارع بـ «أن» بعد أفعال الرجاء (شرح ابن الناطم ص ۹۱) (مكثرات المدرس ج ۱ ص ۲۲۲) (الهداية في النحو ص ۲۵۱) (النحو المقدماتي ص ۶۳)
۱۲. الأصل في «أوشك» أن يقرن خبرها بـ «أن» المصدرية (أوضح المسالك ج ۱ ص ۳۱۱) (الهداية في النحو ص ۲۵۱) (مكثرات المدرس ج ۱ ص ۲۲۳) (الكلام المفيد ص ۹۶)
۱۳. الأصل في خبر أفعال القرب أن يستعمل بدون «أن» (مكثرات المدرس ج ۱ ص ۲۲۳) (النحو المقدماتي ص ۶۳)
۱۴. الأصل في خبر «أوشك» إستعمال المضارع (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۳۱۱) (شرح ابن الناطم ص ۹۳)
۱۵. الأصل في «طَفِقَ يَطْفِقُ» أن يكون على وزن «عَلِمَ يَعْلَمُ»<sup>۲</sup> (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۳۴۴)
۱۶. الأصل في خبر «جَعَلَ» أن يكون جملة فعلية (أوضح المسالك ج ۱ ص ۳۰۴)
۱۷. الأصل في خبر «عسى» أن يكون فعلاً مضارعاً مقترناً بـ «أن» (معاني النحوج ج ۱ ص ۲۴۵) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۹۱)
۱۸. الأصل في معنى «أوشك» هو «أسرع» (معاني النحو ج ۱ ص ۲۵۷)
۱۹. الأصل في خبر «كاد» أن يكون مجرداً من «أن» (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۹۱)
۲۰. الأصل في «عسى» أن تستعمل للترجي (النحو القرآني ص ۱۸۶)
۲۱. الأصل في إسم أفعال المقاربة أن يكون معرفة أو مقارياً لها (شرح التسهيل ج ۱ ص ۳۸۱)

۱. فقط «عسى» که بنا بر قول برخی محققین، خبریه است نه إنشائی می‌تواند صله برای اسم موصول قرار بگیرد.

۲. گاهی بر وزن «ضَرَبَ يَضْرِبُ» می‌آید.

## حروف شبيهه به «لَيْسَ»

١. الأصل فى هذه الحروف عدم الفصل بينها و بين إسمها (التحو الوافى ج ١ ص ٤٩١)  
(شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٩٠)
٢. الأصل عدم بناء النكرة مع «ما»<sup>١</sup> (مجمع الهوامع ج ١ ص ١٢٤)
٣. الأصل فى «ما» أن تكون لئفى الحال (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٨٥) (مجمع الهوامع ج ١ ص ١١٥) (جامع المقدمات ج ١ ص ٤٦٧) (شرح التسهيل ج ١ ص ٢٨)
٤. الأصل فى «ما» الحجازية أن تدخل على الفعل<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٢٨)
٥. الأصل فى «ما» المشبهة بـ «لَيْسَ» أن لا تعمل (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٨٤)  
(شرح ملاء جامى ج ١ ص ٤٣٨)
٦. الأصل فى خبر «ما» المشبهة بـ «لَيْسَ» أن تدخل الباء عليها (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٩٢) (علوم العربية ج ٢ ص ٣٣٤)
٧. الأصل فى «لا» المشبهة بـ «لَيْسَ» أن لا تعمل (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٩٣)  
(جامع الدروس العربية ص ٣٣٤)
٨. الأصل فى خبر «لا» المشبهة بـ «لَيْسَ» أن يكون محذوفاً (أوضح المسالك ج ١ ص ٢٨٤) (مكزرات المدرس ج ١ ص ٢١٨)
٩. الأصل فى خبر «لا» المشبهة بـ «لَيْسَ» أن تدخل الباء عليها (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٩٢)
١٠. الأصل فى المحذوف بعد «لات» أن يكون إسم «لات» لا خبرها<sup>٣</sup> (أوضح المسالك ج

١. يعنى اسم «ما» شبيهه به «لَيْسَ» مبنى نمى شود و «ما بأَسَ عَلَيْكَ» شاذ است.

٢. چون حرف نفى غالباً بر فعل داخل مى شود.

٣. مانند آية {وَلَا تَجِزْ فِتْنَاهُ} (ص/٣) يعنى «لَيْسَ الْحَيُّونَ حَيٌّ فِرَارٍ».

١ ص ٢٨٧) (شرح ابن النّاطم ص ٨٩) (شرح شذور الذهب ص ٢٦٣) (مغنى الأديب باب ١ ص ٢٠٢) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ١٠٦) (مكثرات المدرّس ج ١ ص ٢١٩) (الكلام المفيد ص ٨٨) (قواعد اللّغة العربيّة ص ١٥٨)

١١. الأصل فى إسم «لات» و خبرها أن يكونا لفظة «حِين» (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٧٤)

١٢. الأصل فى «إِنْ» المشبّهة بـ «لَيْسَ» الإهمال (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٣٥)

١٣. الأصل فى «إِنْ» النّافية أن يقترن الخبر بعدها بـ «إِلَّا» (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٣٥) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ١٠٥)

١٤. الأصل فى خبر «ما» المشبّهة بـ «لَيْسَ» إذا كان ظرفاً أو جارّاً و مجروراً أن لا يتقدّم على إسمها (قواعد اللّغة العربيّة ص ١٥٧)

١٥. الأصل كون المنفى بـ «إِنْ» المشبّهة بـ «لَيْسَ» حالاً (شرح التّسهيل ج ١ ص ٢٨)

١٦. الأصل وقوع «إِنْ» الزائدة بين «ما» النّافية و ما دخلت عليه من جملة فعليّة أو إسميّة (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٢٦)

١. مانند: آية {إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ} (ملك/ ٢٠).

٢. زمان حال.

## حروف مشبّهه به فعل

۱. الأصل<sup>۱</sup> فى الحروف المشبّهة بالفعل أن تدخل على المبتدأ و الخبر (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۱۷)
۲. الأصل إمتناع حذف أسماء هذه الحروف الّتى ليست بضمير شأن<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۲۷۵)
۳. الأصل فى إسم هذه الحروف إذا حذف الخبر أن يكون نكرة<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۷۶)
۴. الأصل فى خبر «إنّ» و أخواتها أن لا يكون محذوفاً (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۲۶)
۵. الأصل فى خبر «إنّ» و أخواتها أن يكون مؤخراً عن إسمها ما لم يكن ظرفاً أو مجروراً (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۰۹) (اصول النحو ص ۷۰)
۶. الأصل هو القول بأنّ خبر الحروف المشبّهة بالفعل مرفوع بهذه الحروف لا بالإبتداء (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۲۱۴)
۷. الأصل عدم تقدّم خبر الحروف المشبّهة بالفعل على إسمها (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۷) (الكلام المفيد ص ۸۵)
۸. الأصل عدم حذف إسم الحروف المشبّهة بالفعل إذا لم يكن ضمير الشأن (شرح ملأ جامى ج ۲ ص ۴۷)

۱. قاعدة كلى.

۲. حذف ضمير شأن نيز گرچه كم است ولي جائز است به شرط آن كه بعد از «إنّ» بلافاصله فعل نيايد.

۳. مانند: «إنّ مالاً و إنّ ولداً» به تقدير: «إنّ لنا مالاً و إنّ لنا ولداً».

۹. الأصل في «إِنَّمَا» بالكسر أن تفيد الحصر الإضافي<sup>۱</sup> (ثورة نحوية ص ۴۷)
۱۰. الأصل في «لَيْتَ» مع إتصال «ما» بها الإعمال (شرح قطر الندى ص ۱۲۸)
۱۱. الأصل في فرض لحوق «ما» بالحروف المشبهة بالفعل الإلغاء (شرح ملّاجامی ج ۲ ص ۳۸۳)
۱۲. الأصل في الحروف المشبهة بالفعل «إِنَّ» (مغنی الأديب ب ۱ ص ۶۵ و ص ۱۵۲)
۱۳. الأصل في «إِنَّ» أن تكون من الحروف المشبهة بالفعل (شرح الصفائی ج ۱ ص ۲۷۸)
۱۴. الأصل في «أَنَّ» توكيد النسبة و نفي الشك و الإنكار عنها (أوضح المسالك ج ۱ ص ۳۲۸)
۱۵. الأصل في اللام الفارقة دخولها على الخبر أو ما أصله الخبر (جامع الدروس العربيّة ص ۳۵۰)
۱۶. الأصل في لام الإبتداء في باب «إِنَّ» أن يتقدّم على «إِنَّ»<sup>۲</sup> (مغنی الأديب ب ۱ ص ۱۸۸)
۱۷. الأصل في همزة «إِنَّ» الكسر (جامع الدروس العربيّة ص ۳۴۵) (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۴۰۰)
۱۸. الأصل في معاني «كَأَنَّ» التّشبيه (شرح قطر الندى ص ۱۲۴)
۱۹. الأصل في «لَيْتَ» أن تتعلّق بالمستحيل (مغنی الأديب ب ۱ ص ۲۲۵) (ثورة نحوية ص ۳۹) (النحو المقدماتی ص ۸۹)
۲۰. الأصل في أدوات التّمنى «لَيْتَ» (النحو الوافی ج ۴ ص ۲۷۹) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۷۰) (الهدایة فی النّحو ص ۲۸۴)
۲۱. الأصل في «لَوْ» التّمنى أن لا يعمل (النحو الوافی ج ۴ ص ۲۹۶)

۱. در مقابل حصر حقیقی است؛ حصر اضافی یعنی حصر چیزی نسبت به چیز دیگر مثلاً شخصی که می‌پندارد که علی و سعید به مسافرت می‌روند به او می‌گوئیم «فقط علی مسافر است» که در اینجا علی نسبت به سعید محصور شده است نه به صورت مطلق و حقیقی زیرا غیر از علی، افراد دیگری نیز ممکن است مسافر باشند.

۲. ولی به خاطر این که کلام با دو تأکید شروع نشود همیشه «لام» پس از «إِنَّ» و با فاصله می‌آید؛ مانند: «إِنَّ زَيْدًا لَقَانِمٌ».

۲۲. الأصل في «لَكِنَّ» أن يكون للإستدراك<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۵۱۵)
۲۳. الأصل إقتران خبر «لَعَلَّ» بـ «أَنَّ» إن كان مضارعاً حملاً على «عَسَى» (مغنى الأديب ج ۱ ص ۲۰۴)
۲۴. الأصل في معاني «لَعَلَّ» التَّرجِي في المحبوب (شرح قطر الندى ص ۱۲۴) (الهداية في النحو ص ۲۸۴)
۲۵. الأصل في «لَعَلَّ» إستعمالها في أمر مرجوّ و محبوب (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۰۳)
۲۶. الأصل في «إِنَّ» أن تكون للتأكيد (معاني النحو ج ۱ ص ۲۶۱)
۲۷. الأصل في «كَأَنَّ زَيْدًا أَسَدٌ» هو «إِنَّ زَيْدًا كَالْأَسَدِ» (المحرر في النحو ج ۲ ص ۶۰۱)
۲۸. الأصل في خبر الحروف المشبّهة بالفعل أن يتأخّر عَنْ إسمها (الوافي في النحو و الصرف ص ۱۵۴)
۲۹. الأصل في التَّمَنَى أن يكون في غير الممكن (النحو القرآني ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹)
۳۰. الأصل في «أَنَّ» بعد «لَا جَرَمَ» أن تفتح همزتها (النحو القرآني ص ۱۹۵)
۳۱. الأصل في «إِنَّمَا» أن تجيء لأمر من شأنه أن لا يجهله المخاطب و لا ينكره (جواهر البلاغة ص ۱۵۴)
۳۲. الأصل في الحروف المشبّهة بالفعل أن لا تنصب الإسم (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۱۴۴)
۳۳. الأصل في «لَكِنَّ»، «أَنَّ» (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۱۷۰)

۱. یعنی دور کردن معنای فرعی که پس از فهم معنای اصلی در ذهن مخاطب خطوط می‌کند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «هَذَا الْكِتَابُ مُخْتَصَرٌ» برای این که مخاطب گمان نکند که کتاب به خاطر مختصر بودنش، غیر مفید است در ادامه می‌گوییم: «لَكِنَّهُ نَافِعٌ».

## تخفيف حروف مشبّهه به فعل

۱. الأصل في الحروف المشبّهة التي خففت الإهمال (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۵۶)
۲. الأصل بقاء هذه الحروف على أصلها أي عدم تخفيفها (بداة النحو ص ۱۴۷)
۳. الأصل في «إِنْ» المخففة من الثّقيلة الداخلة على الإسميّة الإهمال (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۴۱)
۴. الأصل في «إِنْ» المخففة أن تدخل على الماضي النّاسخ<sup>۱</sup> (جامع الدّروس العربيّة ص ۳۵۰) (مكرزات المدرّس ج ۱ ص ۲۶۸)
۵. الأصل في «إِنْ» المخففة من الثّقيلة أن لا تعمل في الضّمير (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۴۱)
۶. الأصل في «إِنْ» المخففة من الثّقيلة هو الإلغاء (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹۴) (مختصر النحو ص ۹۵)
۷. الأصل كون الفعل بعد «إِنْ» المخففة ماضياً ناسخاً (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹۴)
۸. الأصل في «أَنْ» المخففة أن تحتاج إلى فاصل<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۲۱)
۹. الأصل عدم إعمال المفتوحة المخففة في غير ضمير الشّأن (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹۷)
۱۰. الأصل هو الفصل بين «أَنْ» المخففة و الفعل المتصرّف (جامع الدّروس العربيّة ص ۳۵۲)

۱. مانند: «كَانَ» و ...

۲. زمانی که خبر «أَنْ»، جمله فعلیهای باشد که فعل آن، متصرف و برای غیر دعا باشد نیاز به فاصله است مانند فاصله به وسیله «سین» در «أَنْتَ تَعْلَمُ أَنْ سَأَكُونُ نَصِيرَ الْحَقِّ» بین «أَنْ» و «أَكُونُ».

١١. الأصل في «أن» المخففة أن يكون إسمها ضمير الشَّان المحذوف (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢١) (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٦٩) (شرح قطر الندى ص ١٢٩) (همع الهوامع ج ١ ص ١٤٢)
١٢. الأصل في خبر «أن» المخففة أن يكون جملة (النحو الوافي ج ٤ ص ٢٢١) (مغنى الأديب ب ١ ص ٥٦)
١٣. الأصل في «أن» المخففة من الثَّقيلة التي تدخل على الفعلية أن يكون فعلها من الأفعال الناقصة و أفعال القلوب (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧٦)
١٤. الأصل في «أن» المخففة من الثَّقيلة أن تدخل على الماضى النَّاسخ (الكلام المفيد ص ٢٩٧)
١٥. الأصل في الفعل المتصرف الذى ليس للدَّعاء أن يفصل بينه وبين «أن» المخففة بفاصل هو «قَدْ» و «لا» و «لَمْ» و «لَنْ» و «سَدَّ» و «سَوَّفَ» و «لَوْ» (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٧٢ و ص ٣٧٣) (مكزرات المدرس ج ١ ص ٢٥٠)
١٦. الأصل في «أن» التي لم تسبقها جملة كاملة أن تكون مخففة من الثَّقيلة (النحو الوافي ج ٤ ص ٢٢٣)
١٧. الأصل في «كأن» إذا خففت الإهمال (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٣٩٩) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٥٧)
١٨. الأصل في «لكن» المخففة الإلغاء (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٤٠١)
١٩. الأصل أن تجيء بعد «أن» المخففة من الثَّقيلة جملة فعلية (النحو القرآنى ص ٢٠١)

## «لا» ي نفى جنس

١. الأصل فى «لا» النَّافِيَةُ أَنْ لَا تَعْمَلُ (شرح ابن الناطم ص ١٠٩)
٢. الأصل فى كلِّ موضع كان إسم «لا» نكرة مفردة و ذكر بعدها ما يصحّ إضافتها إليه و فصل بينهما باللّام و كان موصوفاً بالجارّ و المجرور هو البناء على ما ينصب به<sup>١</sup> (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٣٣)
٣. الأصل فى كلِّ تركيب يكون فيه بعد إسم «لا» الّتى لنفى الجنس لام الإضافة و أجرى على ذلك الإسم أحكام الإضافة أن يكون إسم «لا» مبنياً على ما ينصب به و الجارّ و المجرور خبر لها<sup>٢</sup> (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٣٤)
٤. الأصل فيما بعد «لا» إذا كرّرت فتح ما بعد «لا»<sup>٣</sup> (معجم النحو ص ٢٩٤)
٥. الأصل فى «لا» المهملة أن تكرر إذا دخلت على غير لفظ الفعل (النحو الوافى ج ١ ص ٥٨١)
٦. الأصل فى «لا» المهملة أن لا تكرر إذا دخلت على الفعل<sup>٤</sup> (النحو الوافى ج ٣ ص ٥٨١)
٧. الأصل فى التّابع لإسم «لا» الّتى لنفى الجنس أن يكون تابعاً للفظه لا محلّه (الفوائد الصّمدية ص ٣٢)
٨. الأصل فى خبر «لا» النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ هُوَ الْحَذْفُ (مختصر النحو ص ١٠٥)
٩. الأصل فى نحو «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ» فتح لإسمين بعد «لا» (النحو القرآتى ص ٢٠٥ و ص ٢٠٦)
١٠. الأصل فى «لا رَجُلٍ فِي الدَّارِ» هُوَ «لا مِنْ رَجُلٍ فِي الدَّارِ» (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٠٣)

١. مانند: «لا أَبَ لَه».

٢. مانند: «لا أَبَ لَه».

٣. مانند: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ».

٤. اگر فعل ماضى، غير دعائى باشد، تکرار مى‌شود؛ مانند: آية {لا ضلک و لا ضلّی} (قیامت / ٣١).

## أفعال قلوب و تصيير و باب «أعطن»

۱. الأصل في أفعال القلوب أن لا تدخل إلا على ما دخلت عليه «كان» (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۱)
۲. الأصل في أفعال القلوب أن لا تتعدى إلى مفعول واحد<sup>۲</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۱۴)
۳. الأصل في أفعال القلوب الإعمال (أوضح المسالك ج ۲ ص ۵۴) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۶) (معجم النحو ص ۲۳۵)
۴. الأصل عدم حذف أحد المفعولين مع ذكر الآخر (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۰۵)
۵. الأصل تقديم المفعول الأول و تأخير المفعول الثاني (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۴۰) (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۲) (شرح التسهيل ج ۲ ص ۶)
۶. الأصل قيام أول مفعولى باب «عَلِمْتُ» مقام الفاعل عند بناءه للمجهول (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۱۸)
۷. الأصل فى «عَلِمَ» أن تكون لليقين (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۲۶۲) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۶) (الكلام المفيد ص ۲۵۳)
۸. الأصل فى مفعولى باب «عَلِمَ» كونهما مبتدأً و خبراً (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۱۲) (شرح التسهيل ج ۲ ص ۸)
۹. الأصل فى «رَأَى» أن تكون لليقين (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۶) (الكلام المفيد ص ۲۵۳)

۱. بر مبتدایى که شامل اسم استفهام است «كَانَ» داخل نمی‌شود ولی «ظَنَّ» داخل می‌شود؛ مانند: «أَيُّهُمْ ظَنَنْتَ أَفْضَلَ» و «غُلَامٌ مِّنْ ظَنَنْتَ أَفْضَلَ».

۲. در مواردی که برخی افعال قلوب، متعدی به یک مفعول می‌شوند در حقیقت، معنای دیگری دارند و جزء افعال قلوب به شمار نمی‌روند.

١٠. الأصل في مفعولى «رَأَى» كونهما مبتدأ وخبراً (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤١٢)
١١. الأصل في «ظَنَّ» أن تكون للظَّنِّ (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٣٦) (الكلام المفيد ص ٢٥٤)
١٢. الأصل في «زَعَمَ» أن تقع بعدها «أَنَّ» أو «أَنَّ» و صلتها<sup>١</sup> (معجم النحو ص ١٩٨) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٩١) (معجم النحو العربى ص ١٧٩)
١٣. الأصل في «زَعَمَ» أن يكون للشكِّ<sup>٢</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ٩)
١٤. الأصل في «تَعَلَّمَ» وقوعه على «أَنَّ» و صلتها<sup>٣</sup> (أوضح المسالك ج ٢ ص ٣٢) (شرح شذور الذهب ص ٤٧٧)
١٥. الأصل في «دَرَى» أن تتعدى إلى واحد بالباء<sup>٤</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٦٧) (شرح شذور الذهب ص ٤٧٥) (شرح ابن التَّائِم ص ١١٥) (النحو القرآنى ص ٢١٣)
١٦. الأصل في «حَسِبَ» أن تكون للظَّنِّ (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٣٦) (الكلام المفيد ص ٢٥٤)
١٧. الأصل في «خَالَ» أن تكون للظَّنِّ (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٣٦) (الكلام المفيد ص ٢٥٤)
١٨. الأصل في أفعال القلوب أن يجوز تعليقها<sup>٥</sup> و إلغاؤها<sup>٦</sup> (معجم النحو ص ٢٢٧)
١٩. الأصل في آلة التعليق حرف الإستفهام<sup>٧</sup> و حرف التأكيد<sup>٨</sup> (معجم الهوامع ج ١ ص ١٥٤)
٢٠. الأصل في الفعل القلبى المتأخر عن المبتدأ و الخير الإلغاء<sup>٩</sup> (معجم الهوامع ج ١ ص

١. مانند: «زَعَمْتُ أَنْتَ قَادِمٌ».

٢. گاهی به معنای یقین و اعتقاد می باشد.

٣. مانند: «تَعَلَّمَ أَنْتَ نَاجِحٌ».

٤. مانند: «دَرَيْتُ بِهَذَا».

٥. إبطال عمل فقط در لفظ.

٦. إبطال عمل لفظاً و محلاً.

٧. مانند: آية {لِنَقْلَمْ أَيُّ الْبُرْزِينِ أَحْسَنُ} (كهف/ ١٢).

٨. مانند: آية {وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ} (بقره/ ١٠٢).

٩. مانند: «زَيْدٌ قَائِمٌ ظَنَّتُ».

(١٥٣) (مكزرات المدرّس ج ١ ص ٢٧٢)

٢١. الأصل في أفعال القلوب و التّحويل (التّصيير) هو الإعمال (قواعد اللّغة العربيّة ص ١٨١)

٢٢. الأصل في «ظَنَّ» و أخواتها العمل إن تقدّمت على معموليها (المحرّر في النّحو ج ١ ص ١٠٧)

٢٣. الأصل في الأفعال الّتي تدلّ على اليقين أن تدخل على «أَنْ» و صلّتها (أوضح المسالك ج ٢ ص ٣٢)

٢٤. الأصل في «زَعَمَ» أن تتعدّى إلى معموليها بواسطة «أَنْ» المؤكّدة المخفّفة أم المشدّدة<sup>١</sup> (النّحو القرآنيّ ص ٢١٤)

٢٥. الأصل في «سَمَى» تعديته إلى المفعول الثّاني بنفسه<sup>٢</sup> (النّحو القرآنيّ ص ٢١١)

٢٦. الأصل في «مَنَعَ» أن يكون ناصباً للمفعولين ليس أصلهما مبتدأً و خبراً<sup>٣</sup> (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦٠)

٢٧. الأصل في مفعولي هذا الباب تقديم ما هو فاعل في المعنى على غيره<sup>٤</sup> (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٤٠) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٩٠) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٧) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ١٥٢) (معجم النّحو ص ٤٣) (شرح التّسهيل ج ٢ ص ٨٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١١٦)

٢٨. الأصل في أفعال باب «أعطني» هو «أعطني، سأل، منَح، مَنَعَ، كَسَا، أَلْبَسَ، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَوَّدَ و أَسْكَنَ» (فرهنگ تشریحی نحو ص ٣٨)

١. مانند: «زَعَمْتَ أَنْكَ قَادِمٌ».

٢. مانند: «سَمَيْتُ وَلَدِي مُحَمَّدًا» به خلاف «سَمَيْتُ وَلَدِي بِمُحَمَّدٍ».

٣. مانند: «مَنَعَ الْحَاكِمُ النَّاسَ الْإِخْتِكَارَ».

٤. مانند: «أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ قَيْصًا»؛ آن که پذیرنده عطاء است «فقير» است نه «قميص».

## فعل‌های سه مفعولی

۱. الأصل في الأفعال المتعدية إلى ثلاثة «أَعْلَمَ» و «أَرَى» (شرح مَلَا جامی ج ۲ ص ۳) (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۹)
۲. الأصل في «رَأَى» و «عَلِمَ» إذا صارا «أَرَى» و «أَعْلَمَ» أن يتعديا إلى ثلاثة مفاعيل (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۱۱)
۳. الأصل أن يثبت للثاني و الثالث من مفاعيل «أَرَى» و «أَعْلَمَ» المتعديين إلى ثلاثة ما يثبت للأول و الثاني من مفعولى «رَأَى» و «عَلِمَ» المتعديين<sup>۱</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۸)
۴. الأصل قيام الثاني من مفاعيل «أَعْلَمْتُ» مقام الفاعل عند بناءه للمجهول (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۱۸)
۵. الأصل في الثاني و الثالث من باب «أَعْلَمَ» و «أَرَى» المبتدأ و الخبر<sup>۲</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۱۱)
۶. الأصل في مجهول الأفعال المتعدية إلى ثلاثة أن يكون كـ «ظَنَّ»<sup>۳</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۹)
۷. الأصل في «نَبَأَ» أن يتعدى إلى مفعولين إلى الأول بنفسها و إلى الثاني بحرف الجرّ (النحو القرآني ص ۲۲۵) (مكوزات المدرّس ج ۱ ص ۲۸۵)
۸. الأصل في «أَنْبَأَ» أن يتعدى إلى مفعولين إلى الأول بنفسها و إلى الثاني بحرف الجرّ (النحو القرآني ص ۲۲۵)

۱. مانند: أحكام حذف، تعليق، إلغاء و ...

۲. یعنی مفعول دوّم و سوّم این باب، در اصل، مبتدا و خبر بوده‌اند.

۳. یعنی از جهت بسیاری از احکام، مانند باب ظنّ می‌شود.

۴. مانند: نَبَأْتُ زَيْدًا بِذَلِكَ الْأَمْرِ.

۵. مانند: أَنْبَأْتُ زَيْدًا بِذَلِكَ الْأَمْرِ.

## فاعل

١. الأصل في المرفوعات الفاعل (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٤٨) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٠٩)
٢. الأصل في الفاعل أن يكون مؤثراً و المفعول به متأثر منه (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣١٣) (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ١٦٩) (الكلام المفيد ص ٢٥٦)
٣. الأصل في فاعل الفعل الواحد أن يكون قابلاً للتغيير بخلاف فاعل «حَبَّ» فى «حَبَّذا». (الحدائق الندية ج ٢ ص ٣٥٠)
٤. الأصل فى المرفوع بالأفعال الماضية الملازمة للبناء للمجهول أن يكون فاعلاً لا نائب فاعل<sup>١</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٦٨)
٥. الأصل فى الفاعل أن يكون إسمًا محضاً<sup>٢</sup> (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٤١)
٦. الأصل فى نيابة الجارّ و المجرور عن الفاعل ألا يكون الجارّ دالاً على التعليل (أوضح المسالك ج ٢ ص ١٤٧)
٧. الأصل فى الفاعل الإصطلاحى أن يكون صادراً عنه الفعل<sup>٣</sup> (الكلام المفيد ص ٢٥٦)
٨. الأصل فى الفاعل أن يتصل بالفعل (النحو الوافى ج ٢ ص ٧٧) (التهجة المرضية ج ١ ص ١٥٧) (النحو القرآنى ص ١٥١) (اصول النحو ص ٤٩)
٩. الأصل فى معمولات الفعل التامّ الفاعل (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٣٧٥) (الأصول النحوية و الصرفية ج ٢ ص ٣٥)
١٠. الأصل فى الفاعل أن يوجد الفعل (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٥٢)

١. مانند: «حُمُ زَيْدٌ».

٢. اسم صريح در مقابل اسم مؤول.

٣. به خلاف مواردی همچون «مات زَيْدٌ».

١١. الأصل في الفاعل أن يكون مرفوعاً لفظاً و قد يكون مجروراً لفظاً و مرفوعاً محلاً  
(مجمع الهوامع ج ١ ص ١٦٠) (أوضح المسالك ج ٢ ص ٨٤) (النحو الوافي ج ٢ ص ٥٨)
١٢. الأصل في الفاعل أن لا يكون جملة<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ١ ص ٥٧) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦١٧) (شرح شذور الذهب ص ٢٢٣)
١٣. الأصل في الفاعل أن يلي عامله (شرح ملاح جامي ج ١ ص ١٥١ و ص ٣٤٨ و ج ٢ ص ١٥٠ و ص ١٥١) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٣٩) (مجمع الهوامع ج ١ ص ١٦١) (شرح قطر الندى ص ١٥٨) (شرح ابن الناظم ص ١٣٥)
١٤. الأصل في الفاعل أن لا يحذف (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٥١) (شرح ملاح جامي ج ١ ص ١٦٨) (النحو الوافي ج ٢ ص ٥٧) (مجمع الهوامع ج ١ ص ١٥٩ و ص ١٦٠) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٢٢)
١٥. الأصل في فاعل «كفى» أن تدخل عليها الباء الجارة الزائدة (أوضح المسالك ج ٢ ص ٨٤) (مجمع الهوامع ج ١ ص ١٦٠)
١٦. الأصل في مواضع تأنيث الفاعل إثبات التاء مع العامل (الحدائق الندية ص ٩٢) (النحو الوافي ج ٢ ص ٦٠)
١٧. الأصل في الفاعل الذي يكون ضميراً بارزاً منفصلاً مؤنثاً عدم تأنيث عامله<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٧٠)
١٨. الأصل في الفعل الذي فصل من فاعله المؤنث الحقيقي بغير «إلا» أن تلحقه علامة التأنيث<sup>٤</sup> (الفوائد الصمدية ص ١٥)
١٩. الأصل أن تتصل علامة التأنيث بعامل الفاعل إذا كان الفاعل مؤنثاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٦٠)

١. مانند: آية {وَكُفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا} (نساء / ٧٩).

٢. از موارد خلاف اصل، آیه {ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِنَا لَيْسَجَتُهُ} (يوسف / ٣٥) است که طبق نظر برخی «لَيْسَجَتُهُ» فاعل «بَدَأَ» می باشد و برخی نیز فاعل را «هُوَ» مستتر راجع به مصدر مفهوم از فعل می دانند.

٣. مانند: «الْفَتَاةُ مَا فَازَ إِلَاهِي».

٤. مانند: «دَخَلَتِ الدَّارَ هَيْتًا».

٢٠. الأصل في الفعل الذي فصل من فاعله المؤنث الحقيقي بـ «إِلا» أن لا تحلقه علامة التأنيث<sup>١</sup> (الفوائد الصمدية ص ١٥)
٢١. الأصل في الفاعل تقدّمه على المفعول به (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ١٤٦) (شرح ملاً جامي ج ١ ص ١٥٧) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٤٥) (معاني النحو ج ٢ ص ٤٧)
٢٢. الأصل في عامل الفاعل الذّكر (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٢٦) (النحو الوافي ج ٢ ص ٦٣) (القواعد الأساسية ص ١١٤)
٢٣. الأصل إسناد الفعل إلى الفاعل بلافصل (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ١٥٠)
٢٤. الأصل أن يلي الفاعل الفعل من غير أن يفصل بينه وبين الفعل فاصل (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٣٩)
٢٥. الأصل في الفاعل أن يتأخّر عن الفعل (مبادئ العربية ج ٤ ص ٤٥) (شرح التسهيل ج ٢ ص ٦٥)
٢٦. الأصل في الفعل المسند إلى الفاعل الظاهر تجريده من علامة التثنية والجمع وكذا شبه الفعل<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٦٢) (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٢٤) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٦٠)
٢٧. الأصل في الألف والواو في الفعل أن يكون فاعلاً<sup>٣</sup> (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٤٩٤)
٢٨. الأصل في الرفع أن يكون للأصل الذي هو الفاعل (الإقتراح ص ٧٤)
٢٩. الأصل في فرض الفصل بين الفعل والفاعل المؤنث الحقيقي بغير «إِلا» ذكر التاء (فوائد حجّتيه ص ٨٥)
٣٠. الأصل في فرض الفصل بين الفعل والفاعل المؤنث الحقيقي بـ «إِلا» ترك التاء (فوائد حجّتيه ص ٨٦)

١. مانند: «ما قام إلا هند».

٢. مانند: «أ قام الزيدان؟» كه «قامت» بدون «ان» می آید و اگر با «ان» بیاید، «زیدان» نمی تواند فاعل «قامت» باشد، بلکه مبتدای مؤخر است.

٣. مانند: «ضرباً و يضربان» و «ضربوا و يضربون».

## نائب فاعل

١. الأصل أن تتصل علامة التأنيث بعامل نائب الفاعل إذا كان نائب الفاعل مؤنثاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٦٤)
٢. الأصل في إجتماع المصدر و الظرف و المجرور تخييرك في إقامة ما شئت مقام الفاعل عند بناء الفعل للمجهول (شرح ملأ جامي ج ١ ص ١٧٩) (مع الهوامع ج ١ ص ١٦٣)
٣. الأصل جواز قيام كل ما كان من ضروريات الفعل مقام الفاعل عند بناء الفعل للمجهول (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢١٨ و ص ٢١٩)
٤. الأصل أن يعبر بـ «نائب الفاعل» لا «المفعول الذى لم يسم فاعله» (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٦٧)
٥. الأصل أن ينوب المفعول الأول عن الفاعل فى الأفعال المتعدية إلى مفعولين (مع الهوامع ج ١ ص ١٦٢) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٦٧)
٦. الأصل فى كل ما كان له مفعولان أولهما ليس بمبتدأ أن يجعل المفعول الأول منه نائب الفاعل<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٢١)
٧. الأصل فى حذف الفاعل أن يكون للجهل (قواعد اللغة العربية ص ١١٢)
٨. الأصل أن ينوب المفعول به عن الفاعل (قواعد اللغة العربية ص ١٤٠)
٩. الأصل فى النيابة عن الفاعل هو المفعول به (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب)

١. يعنى در باب «أعطى».



## مفعول‌های پنج‌گانه

---

۱. الأصل في المنصوبات هو المفعولات الخمس (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۹۴)  
(شرح شذور الذهب ص ۲۸۳) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۱۹)
۲. الأصل<sup>۱</sup> في المفاعيل الخمسة هو المفعول به (علوم العربية ص ۱۳۷)
۳. الأصل في اجتماع المفاعيل تقديم المفعول المطلق فالمفعول به بلا واسطة  
فالمفعول به مع الواسطة فالظرف الزماني فالمكاني فالمفعول له فالمفعول معه (النحو  
الوافي ج ۲ ص ۲۴۵)
۴. الأصل في المفاعيل الخمسة هو المفعول المطلق (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۱۹)

## مفعول به

١. الأصل في المفعول به أن يكون متأثراً (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٣١٣) (الكلام المفيد ص ٢٥٦)
٢. الأصل في المفعول به أن يعدّ من الفضلات<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٢٠ و ص ١٤٢)
٣. الأصل في فرض يكون عامل الظرف المختصّ «دَخَلَ» أو «سَكَنَ» أو «نَزَلَ» أن يكون مفعولاً و منصوباً<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٠٠)
٤. الأصل في المنصوبات المفعول به (علوم العربية ص ١٣٧)
٥. الأصل في المفعول به أن يكون منصوباً لفظاً و قد يكون مجروراً لفظاً و منصوباً محلاً<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٢٠)
٦. الأصل أن يكون المفعول به بعد اللام الزائدة مصدرأ مؤولاً<sup>٤</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٢١٧)
٧. الأصل في المفعول به الذّكر (القواعد الأساسيّة ص ١٩٤) (النحو القرآني ص ١٦٧)
٨. الأصل جواز حذف المفعول به (النحو الوافي ج ٢ ص ١٤٣) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٦٧)
٩. الأصل في «تُربياً» أن يكون مفعولاً لفعل محذوف<sup>٥</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٦)
١٠. الأصل في «جندلاً» أن يكون مفعولاً لفعل محذوف<sup>٦</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٦)
١١. الأصل في «مثلاً» في المتون العربيّة أن يكون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً به (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦١١)

١. گاهی جمله بدون مفعول به ناقص می‌شود؛ مانند مواردی که مفعول به محصور است؛ مثل: «ما أَكَلْتُ إِلَّا فَاكِهَةً».
٢. مانند: «دَخَلْتُ النَّارَ».
٣. مانند: «ذَهَبْتُ بِرَبِيذٍ».
٤. مانند: «أُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ». وَ قَدْ يَكُونُ إِسْمًا صَرِيحًا.
- ٥ و ٦. مانند: «الزَّيْمَةُ لِلَّهِ تُرْبِيًا وَ جَنْدَلًا».
٧. مفعول به برای فعل محذوف «أَضْرَبُ».

١٢. الأصل في «إِذْ» الواقعة في أوائل قصص القرآن الكريم أن تكون مفعولاً لفعل محذوف تقديره «أذْكَرُ» (مغنى الأديب ب ١ ص ١٦)
١٣. الأصل في المفعول به أن يؤخَّر عن الفاعل ما لم يفض تأخيرَه إلى إخلال لفظيٍّ أو معنويٍّ (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٤٣) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٦٦)
١٤. الأصل تقديم الفاعل على المفعول به (مبادئ العربية ج ٤ ص ٤٧) (الهداية في النحو ص ٧٦)
١٥. الأصل عدم تقدُّم المفعول به على الفعل العامل فيه (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٢٤١) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٦٦) (النحو القرآني ص ٢٠٨) (جواهر البلاغة ص ١٤٥)
١٦. الأصل في عامل المفعول به الذَّكر (شرح شذور الذهب ص ٢٨٤) (النحو القرآني ص ٢١٠)
١٧. الأصل في القول و ما تصرَّف منه أن تحكى به الجمل (شرح ملأ جامي ج ١ ص ١٢٢) (علوم العربية ص ٥٣٦) (معجم النحو ص ٢٣٠) (شرح ابن الناطم ص ١٢٥) (جرعهاى از ادب قرآن ص ٣٨٧)
١٨. الأصل في الجمل التي تحتوى مفعولاً به أن يئوتى بالفعل فالفاعل فالمفعول به (معاني النحو ج ٢ ص ٧٤)
١٩. الأصل في المفعول به أن ينفصل عن الفعل (النهجة المرضية ج ١ ص ١٥٧)
٢٠. الأصل في الكلام أن يأتي الفعل ثمَّ الفاعل ثمَّ المفعول به (قواعد اللغة العربية ص ١٨٨) (الوافي في النحو و الصرّف ص ٣٩)

## إختصاص

١. الأصل في الإختصاص أن يكون بـ «أئ»<sup>١</sup> (مع الهوامع ج ١ ص ١٧١) (مكررات المدرس ج ٣ ص ٢٦١)
٢. الأصل في الإختصاص أن لا يكون في صدر الجملة (النحو الوافي ج ٤ ص ٩٥)
٣. الأصل في «أئ» في باب الإختصاص أن يكون حكمها كحكم «أئ» في باب النداء<sup>٢</sup> (مع الهوامع ج ١ ص ١٧١)
٤. الأصل في الإختصاص أن يكون بـ «أئ»<sup>٣</sup> (مع الهوامع ج ١ ص ١٧١) (مكررات المدرس ج ٣ ص ٢٦١)
٥. الأصل في الأسماء المضافة الداخلة في باب الإختصاص «بني فلان» و «مُعَشَّر» مضافة و «آل بيت» و «آل فلان» (مع الهوامع ج ١ ص ٧١) (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٤٣٢)
٦. الأصل في الإسم المختص أن يكون معرباً<sup>٤</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٢٩)
٧. الأصل في الإسم المختص ألا يكون علماً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٠) (مكررات المدرس ج ٣ ص ٢٦٠)
٨. الأصل أن لا يتقدم الإسم المخصوص إسم ظاهر<sup>٥</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٩٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٩١ و ص ١٩٢)

---

١. مانند: «أنا أفعل كذا أيها الرجل» و گاهی بدون «أئ» می آید؛ مانند: «نَحْنُ الْعَرَبُ أَحْسَنُ النَّاسِ كَلَاماً».

٢. احكامی مانند: مبنی بر ضم بودن، محلاً منصوب بودن، موصوف به اسم جنس بودن و ...

٣. اگر اسم مختص «أئ» باشد مبنی بر ضم می باشد.

٤. قاعدة کلی.

۹. الأصل<sup>۱</sup> فى المخصوص أن لا یرخّم إختیاراً (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۵)
۱۰. الأصل<sup>۲</sup> فى المخصوص أن لا یندب (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۵)
۱۱. الأصل<sup>۳</sup> أن لا یتقدّم الإسم المخصوص ضمیرٌ غیبة (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۵ مبادئ العربیة ج ۴ ص ۱۹۱ و ص ۱۹۲)
۱۲. الأصل فى المخصوص أن یقع بعد ضمیر المتکلم (مبادئ العربیة ج ۴ ص ۱۹۱) (جامع الدروس العربیة ص ۳۷۲) (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۵) (معانى النحو ج ۲ ص ۱۰۵) (الوافى فى النحو و الصّرف ص ۲۶۰)
۱۳. الأصل فى الإختصاص أن یسبق المخصوص ضمیر بمعناه فى التکلم أو الخطاب (النحو الوافى ج ۴ ص ۶۵)
۱۴. الأصل فى الإسم المختصّ مع عامله أن تكون فى محلّ نصب حالاً من الضمیر الصّالح قبلها لأن یرکون صاحب حال<sup>۴</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۶)
۱۵. الأصل<sup>۵</sup> تصدیر المخصوص بـ «أل» (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۵)

۱ و ۲ و ۳. قاعدة کلی.

۴. اگر ضمیر، مبتدا باشد نمی‌تواند صاحب حال قرار گیرد بنابراین جمله‌ای که اسم مخصوص در آن است نمی‌تواند حال باشد بلکه جمله معترضه به شمار می‌آید.

۵. کثیراً.



## تحذير

١. الأصل في التحذير أن يكون بـ «إيّا»<sup>١</sup> (النهجة المرضية ج ٢ ص ١١١)
٢. الأصل في أسلوب التحذير أن يكون من الإنشاء الطلبى<sup>٢</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ١٠٥)
٣. الأصل في أسلوب التحذير أن يشتمل على المحذّر و المحذّر و المحذّر منه<sup>٣</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ٩٧) (شرح ابن الناظم ص ٣٦٩)
٤. الأصل في الضمير في باب التحذير أن يكون للمخاطب المحذّر (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣١٢) (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٨٧) (النهجة المرضية ج ٢ ص ١١١) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٧٥)
٥. الأصل في العبارة التحذيرية المبدوءة بالضمير «إيّاك»، أتحذرك (معجم النحو العربى ص ٧٢)
٦. الأصل في المحذّر منه أن يكون منصوباً (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٨٩)

---

١. مانند: «إيّاك و الأسد» اگر بدون «إيّا» باشد احکام باب تحذير، مانند وجوب حذف عامل را ندارد؛ مانند: «نفسك الشر» یعنی «جنّب نفسك الشر».

٢. در غير اين صورت، خبرى خواهد بود.

٣. گاهى فقط «محذّر منه» ذکر مى شود؛ مانند: «الأسد الأسد».

---



---

## إغراء

---

١. الأصل في أسلوب الإغراء أن تكون من الإنشاء للطلب<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ١٠٦)
٢. الأصل في الضمير في باب الإغراء أن يكون للمخاطب (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٨٨)
٣. الأصل في الواو في باب الإغراء أن تكون للعطف (النحو الوافي ج ٤ ص ١٠٦)
٤. الأصل في أسلوب الإغراء أن يشتمل على المُغريّ و المُغريّ و المُغريّ به (النحو الوافي ج ٤ ص ١٠٥)
٥. الأصل في المُغريّ به أن يكون منصوباً (النحو الوافي ج ٤ ص ١٠٥)

---

١. در غير این صورت، خبریه خواهد بود.

## إِسْتِفْال

۱. الأصل في الإستفحال أن لا يقع بعد أدوات الإستفهام و الشرط (جامع الدروس العربية ص ۳۷۳)
۲. الأصل في باب الإستفحال أن يفسر الفعلُ الفعلَ و الوصفُ الوصفَ<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۱۲)
۳. الأصل في الجملة المفسرة أن تماثل الجملة المحذوفة المفسرة في محلها الإعرابي و عدمه<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۱۲)
۴. الأصل في المفسر أن يكون عين لفظ المفسر (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۱۲)
۵. الأصل في المشغول عنه أن يكون متقدماً على العامل (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۵۸) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۶۸)
۶. الأصل<sup>۳</sup> في المشغول عنه أن لا يكون متعدداً لفظاً و معنى<sup>۴</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۶۸)
۷. الأصل في المشغول عنه أن يقبل الإضمار<sup>۵</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۶۸)
۸. الأصل في المشغول عنه الرفع على الإبتدا (شرح ملا جامي ج ۱ ص ۲۹۶) (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۵۳) (شرح قطر الندى ص ۱۷۱) (جامع الدروس العربية ص ۳۷۲)
۹. الأصل في المشغول عنه أن يجوز فيه الرفع و النصب (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۸۷) (النحو القرآني ص ۴۱۱)

۱. بنابراین در «ما زَيْدًا أَنْتَ ضَارِبُهُ»، «ضَارِبٌ» و در «هَلْ زَيْدًا تُضْرِبُهُ؟»، «تُضْرِبُ» در تقدیر می‌گیریم.
۲. یعنی اگر جمله محذوف، محلی از إعراب داشته باشد، جمله مفسره هم همان محلّ إعرابی را دارد و اگر محلی از إعراب نداشت، جمله مفسره هم محلی از إعراب ندارد.
۳. قاعدة کلی.
۴. بنابراین «زَيْدًا دِرْهَمًا أَعْطَيْتَهُ» صحیح نیست؛ اما «زَيْدًا وَ عَمْرًا ضَرَبْتُهُمَا» صحیح است چون گرچه از نظر لفظ، متعدد هستند ولی در معنا، معطوف و معطوف علیه، مانند یک کلمه هستند.
۵. بنابراین مواردی مانند حال و تمییز که نمی‌توانند ضمیر باشند، مشغول عنه قرار نمی‌گیرند.

## منصوب به نزع خافض

۱. الأصل في الإسم المنصوب عند حذف الحرف الجار أن يقال إنه منصوب بنزع الخافض لا مفعولاً به (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۲۹)
۲. الأصل عدم نصب الإسم على نزع الخافض (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۳۱)
۳. الأصل في «ظناً» من «ظناً مئياً» أن يكون منصوباً بنزع الخافض<sup>۱</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۴ و ص ۴۳۸)
۴. الأصل في «حقاً» من «أحقاً» أن يكون منصوباً بنزع الخافض<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۴)
۵. الأصل في «غير» من «غير شك» أن يكون منصوباً بنزع الخافض<sup>۳</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۴)
۶. الأصل في «الشام» المنصوب بعد «ذهب» أن يكون منصوباً بنزع الخافض (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۳۰)
۷. الأصل في «مكة» المنصوب بعد «توجه» أن يكون منصوباً بنزع الخافض (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۳۰)
۸. الأصل في كل مكان محدود منصوب بعد «دخل و سكن و نزل» أن يكون منصوباً بنزع الخافض (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۳۰)
۹. الأصل في المنصوب بنزع الخافض أن يكون سماعياً<sup>۴</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۹ و ص ۶۶۰)

۱ و ۲ و ۳. در اصل، قبل از این کلمات، «فی» بوده است. برخی نیز این کلمات را منصوب بنا بر ظرفیت (مفعول فيه بودن) دانسته‌اند.  
۴. حذف حرف جر در صورتی که باعث اشتباه نشود قبل از حروف مصدری «أن، أن، کئی» جائز و قیاسی است.

## تنازع

۱. الأصل أن يصحَّ التنازع في المعمولات<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۵۰)
۲. الأصل<sup>۲</sup> عدم التنازع بين حرفين (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۸۹) (شرح شذور الذهب ص ۵۴۵) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)
۳. الأصل عدم التنازع بين فعلين جامدين<sup>۳</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۸۹) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۴)
۴. الأصل<sup>۴</sup> عدم التنازع بين إسمين غير عاملين (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)
۵. الأصل<sup>۵</sup> عدم التنازع بين فعل متصرف و آخر جامد (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)
۶. الأصل عدم وقوع التنازع بين أكثر من عاملين و أكثر من معمول<sup>۶</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۰۲)
۷. الأصل<sup>۷</sup> عدم التنازع بين فعل متصرف و إسم غير عامل (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)
۸. الأصل في باب التنازع أن يكون بين العاملين إرتباط<sup>۸</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۱۸۷) (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۵۰) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)
۹. الأصل في باب التنازع أن يكون كل واحد منهما موجباً إلى المعمول من غير فساد في اللفظ أو في المعنى (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۵)

۱. تنازع در حال و تمییز بنا بر قول اصح جائر نیست.
۲. قاعدة کلی.
۳. تنازع بین دو فعل تعجب جائر است: «ما أجمل و أبدع منظر الأفلاك».
- ۴ و ۵. قاعدة کلی.
۶. در مثال زیر، سه عامل «طلبت و لم أدرك و لم أنب» در دو معمول «الندى» و «بعده» تنازع دارند: «طلبت فلم أدرك بوجهي و لئتي قعدت و لم أنب الندى بعد سانب».
۷. قاعدة کلی.
۸. مانند آن که دو عامل، معطوف و معطوف علیه باشند.

١٠. الأصل في باب التنازع أن يكون العاملان متقدمين على المعمول (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٩٦) (أوضح المسالك ج ٢ ص ١٨٧)
١١. الأصل في باب التنازع أن يكون المعمول متأخراً (شرح شذور الذهب ص ٥٤٥)
١٢. الأصل في باب التنازع جواز إعمال كل واحد من العاملين (النحو الوافي ج ٢ ص ١٥٧) (شرح قطرى الندى ص ١٧٣)
١٣. الأصل في المتنازعين أن يكونا فعلين (النحو الوافي ج ٢ ص ١٤٨) (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١)
١٤. الأصل في المتنازعين أن يكونا إثنين (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١) (النحو الوافي ج ٢ ص ١٥٠)
١٥. الأصل في باب التنازع أن يعمل المتنازع الثانى فى المتنازع فيه (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٠٥)
١٦. الأصل في باب التنازع إعمال العامل الثانى (شرح ملاً جامى ج ١ ص ١٦٨) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٠٢ و ٢٠٣)
١٧. الأصل في فرض إعمال الأول وجود الضمير فى الثانى فى جميع الحالات<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ١٥٢)
١٨. الأصل فى الفعلين فى باب التنازع أن يكونا متصرفين (النحو الوافي ج ٢ ص ١٤٩)
١٩. الأصل فى عوامل باب التنازع أن لا تكون أكثر من أربعة (النحو الوافي ج ٢ ص ١٥٠)
٢٠. الأصل فى باب التنازع إن كان العاملان إسمين أن يكونا مشبهين للفعل فى العمل (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٩٤)
٢١. الأصل فى المتنازع فيه أن يكون إسماً ظاهراً<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١)
٢٢. الأصل فى المتنازع فيه أن يكون متأخراً من العاملين المتنازعين (شرح الرضى على

١. فرقى نعى كند كه ضمير رفع باشد يا نصب و يا جر.

٢. بنابر این نباید ضمير باشد.

الكافية ج ١ ص ٢٠٣)

٢٣. الأَصْلُ فِي الْمْتَنَازِعِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ وَاحِدًا (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ١٥٠) (شرح قطر الندى ص ١٧٣)

٢٤. الأَصْلُ فِي الْمْتَنَازِعِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ فَاعِلًا أَوْ مَفْعُولًا بِهِ<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٠٤)

٢٥. الأَصْلُ عَدَمُ وَقُوعِ التَّنَازُعِ فِي الْحَالِ وَ التَّمْيِيزِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ١٥٠)

---

١. يعنى دو عامل متنازع يا هر دو مفعول به مي خواهند يا هر دو فاعل و يا اين كه يكي فاعل مي خواهند و ديگري مفعول به.



## منادی

۱. الأصل فى المنادى أن لا يحذف (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۴) (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۲۹)
۲. الأصل فى المنادى أن يكون إسماً للعاقل (النحو الوافى ج ۴ ص ۵ و ۹)
۳. الأصل فى المنادى أن يكون حقيقياً<sup>۱</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۹) (معجم الفروق النحوية و الصرفة ص ۱۲۵)
۴. الأصل فى المنادى أن يكون مفعولاً به<sup>۲</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۱۲) (شرح ابن الناطم ص ۷) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۳۶) (قواعد اللغة العربية ص ۲۳۹)
۵. الأصل فى المنادى أن يكون علماً (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۳۹۷) (شرح ملأجامى ج ۱ ص ۲۸۷)
۶. الأصل فى النداء ألا يخرج عن معناه الأصلي<sup>۳</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۸۰)
۷. الأصل فى النداء الحقيقى أن يكون موجهاً للعاقل (النحو الوافى ج ۴ ص ۶۸)
۸. الأصل فى النداء أن يكون مختصاً بالمخاطب (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۴) (شرح ابن عقيل ص ۲۴۳) (معانى النحو ج ۲ ص ۱۰۵)
۹. الأصل فى نداء الأعداد المتعاطفة المسمى قبل النداء أن يكون المعطوف و المعطوف عليه منصوباً معاً عند النداء<sup>۴</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۳۰)

۱. اگر منادی عاقل باشد، نداء حقيقى و اگر غيرعاقل باشد، نداء مجازى است؛ مانند: {يا أرضُ...} (هود / ۴۴).

۲. برای فعل محذوف «أنادى».

۳. گاهی از معنای اصلی خارج می‌شود؛ مانند: «يا لجمال الربيع!» که برای تعجب است.

۴. مانند: «يا خمساً و عشرين» (که «خمساً» و «عشرين» نام یک شخص در نظر گرفته شده است).

۱۰. الأصل في نصب الأعداد المتعاطفة أن يكون المعطوف و المعطوف عليه علماً على فرد واحد سمى بهما قبل النداء (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۰)
۱۱. الأصل في المنادى الذَّكْر (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۰)
۱۲. الأصل أن يكون المنادى معرباً (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۱)
۱۳. الأصل في المنادى المعرب أن يكون منصوباً (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۲۳) (شرح ملأ جامی ص ۲۶۱)
۱۴. الأصل في المنادى المفرد المعرفة أن يكون بناؤه على الضمة أو على ما ينوب عنها (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۲)
۱۵. الأصل عدم التوصل إلى نداء المقرون ب «أل» بإسم الإشارة القريب (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۰۷)
۱۶. الأصل عدم جواز دخول «أل» على المنادى (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۷۷)
۱۷. الأصل في الإسم أن يكون جائز النداء (راهنمای تجزیه و ترکیب زبان عربی ص ۴۲)
۱۸. الأصل في المنادى المفرد العَلَم البناء (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۲)
۱۹. الأصل في نحو «يا حسن بن علي» أن يبني المنادى على الفتح في محل نصب (الفوائد الصمدية ص ۳۵)
۲۰. الأصل في النكرة المقصودة البناء على الضمّ أو ما ينوب عنها (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳)
۲۱. الأصل في بناء النكرة المقصودة المفردة ألا تكون من الأعداد المتعاطفة<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳)
۲۲. الأصل في بناء النكرة المقصودة المفردة ألا تكون معربة مجرورة باللام في حالة الإستغاثة أو التّعجب<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۲۳)

۱. اگر منادی از اعداد متعاطفة و علم باشد هر دو جزء منصوب می‌شود؛ مانند: «يا خَمْسًا وَ عِشْرِينَ».

۲. چون با آمدن جار و مجرور، منادی در حکم منادای مضاف و محلاً منصوب می‌شود؛ مانند: «يا لَمَطْرٍ».

۲۳. الأصل فى بناء النكرة المقصودة المفردة ألا تكون موصوفة<sup>۱</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۲۳)
۲۴. الأصل فى النداء أن يكون الغرض منه طلب الإقبال (النحو الوافى ج ۴ ص ۹۶) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۸۶)
۲۵. الأصل فى المنادى أن يقع فى أوّل الكلام (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۱۱۸)
۲۶. الأصل أن يصحّ أن يكون متعجباً منه ما كان منادى و ما لا فلا (معجم الهوامع ج ۱ ص ۱۸۰)
۲۷. الأصل يقتضى أن لا ينادى إلا من يصحّ أن يكون منه إقبال إليك بنداىك (أوضح المسالك ج ۴ ص ۱۳)
۲۸. الأصل فيما إذا اضطرّ الشاعر إلى تنوين المنادى المبنيّ على الضمّ أن ينونه مرفوعاً (الموجز فى قواعد اللغة العربية ج ۱ ص ۳۲۱)

## منادى مضاف به ياء متكلم و توابع منادى

١. الأصل فى المنادى المضاف إلى ياء المتكلم إثبات الياء و فتحها<sup>١</sup> (شرح ابن الناطم ص ٣٥٥)
٢. الأصل فى المنادى المضاف إلى ياء المتكلم إسماً صحيح الآخر حذف ياء المتكلم و الإكتفاء بالكسرة التى قبلها<sup>٢</sup> (القواعد الأساسية ص ٢٥٠ و ص ٢٥١)
٣. الأصل فى المنادى المضاف إلى ياء المتكلم حذف الياء و إبقاء الكسرة (قواعد اللغة العربية ص ٢٤١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٠٨) (مكررات المدرس ص ٢٣٦)
٤. الأصل فى المنادى المضاف أن تكون إضافته بغير ضمير المخاطب (النحو الوافى ج ٤ ص ٢٨)
٥. الأصل فى توابع المنادى النَّصْب (شرح ملاً جامى ج ١ ص ٢٦١)
٦. الأصل فى إعراب تابع المنادى أن يكون كحكم متبوعه<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٧٧)
٧. الأصل فى نصب تابع المنادى المبنى وجوباً على الضمّ أن لا يكون منعوته (المنادى) إسم إشارة و لا كلمة «أى» أو «أية» و إلّا وجب رفع النَّعْت صورة<sup>٤</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٦)

١. مانند: «يا غلامى».

٢. مانند: «يا رَبِّ».

٣. مانند: «يا زَيْدُ الطَّوِيلُ نُورُ الْعِلْمِ» بنابر این كه «دُو» صفت «الطَّوِيلُ» باشد.

٤. مانند: «يا زَيْدُ الْجَالِسِ» به خلاف «يا هَذَا الْجَالِسُ».

## حروف نداء

۱. الأصل عدم الفصل بين حرف النداء و المنادى (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۴)
۲. الأصل فى حرف النداء «يا» (النحو الوافى ج ۴ ص ۸) (قواعد اللّغة العربيّة ص ۲۳۸) (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۲۸۳)
۳. الأصل فى حرف النداء ألا يدخل على ذى اللّام (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۳۸۱)
۴. الأصل فى حرف النداء أن يكون مذكوراً (نحو مقدّماتى ص ۸۴)
۵. الأصل فى حرف النداء النائب<sup>۱</sup> عن العامل الأصليّ المحذوف أن يكون معمولها شبه جملة<sup>۲</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۱۰)
۶. الأصل فى حرف النداء الذى يدخل على غير الإسم أن يكون حرف تنبيه<sup>۳</sup> (النحو الوافى ج ۴ ص ۹)
۷. الأصل فى «أيا» أن يكون لنداء البعيد (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۸۴ و ص ۱۷۸ و ۶۷۴)
۸. الأصل فى «يا» أن تكون لنداء البعيد (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۲)
۹. الأصل فى «يا» أن تستعمل فى المندوب (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۹)
۱۰. الأصل فى «يا» أن تكون حرف نداء (النحو الوافى ج ۴ ص ۸)
۱۱. الأصل عدم حذف حرف النداء مع المندوب و لا مع الضمير<sup>۴</sup> و لا مع المستغاث (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۳۴)

۱. قيد توضيحي است. حرف نداء، هميشه نائب از فعل محذوف «أذعو» و أمثال آن است.  
 ۲. مانند: «يا قمر بين السحاب» که «بين» متعلق به «يا» دانسته شده است بنا بر این که «يا» به معنای «أذعو» و أمثال آن است.  
 ۳. مانند: «يا ليت»، «يا زئما» و ...  
 ۴. مانند: «يا أنت».

۱۲. الأصل عدم حذف حرف «يا» في المنادى البعيد (النحو الوافي ج ۴ ص ۷) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۷)
۱۳. الأصل في موضع يكون المنادى إسم إشارة عدم حذف «يا» (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۷۵)
۱۴. الأصل في موضع يكون المنادى إسم جنس عدم حذف «يا» (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۷۵)
۱۵. الأصل في الجمع بين «أل» و حرف النداء في المنادى المشبه به أن يذكر معه وجه الشبه<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۲)
۱۶. الأصل في الجمع بين «أل» و حرف النداء في المستغاث به أن يكون المجرور باللام المذكورة<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۳)
۱۷. الأصل في الجمع بين «أل» و حرف النداء في إسم الموصول المبدوء بـ «أل» أن يكون مع صلة علماً<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۳)
۱۸. الأصل عدم دخول حرف النداء على غير الإسم (النحو الوافي ج ۴ ص ۹)

۱. مانند: «يا البليلُ تَرْتُمَا» که «تَرْتُمَا» وجه شبه است. (ابن جمله را به شخص خواننده می گویم و او را تشبیه به بلیل می کنیم).

۲. مانند: «يا لَوْلَادِ لِلْوَلَدِ».

۳. مانند: «يا الَّذِي كَتَبَ» بنا بر این که «الَّذِي كَتَبَ» اسم شخص است.

## ألفاظ خاصّة في باب منادى

١. الأصل في «هَنْ» أن ينادى به المذكر المجهول (النحو الوافي ج ٤ ص ٦٠)
٢. الأصل في «هَنَّة» أن ينادى بها المؤنث المجهول (النحو الوافي ج ٤ ص ٦٠)
٣. الأصل في «أَبَتْ» و «أُمَّتْ» أن لا يستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥)
٤. الأصل في «أَلَلَّهُمْ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥)
٥. الأصل في «فُلُّ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
٦. الأصل في «فَلَّة» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
٧. الأصل في «لُؤْمَانُ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
٨. الأصل في «مَلَأْمَانُ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٧) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
٩. الأصل في «مَلَأْمُ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
١٠. الأصل في «نُؤْمَانُ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٣٩)
١١. الأصل في «مخْبِثَانُ» أن لا تستعمل في غير المنادى (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥)
١٢. الأصل في كلِّ وصف على وزن «فَعَالٍ» بمعنى فاعلة أو فعيلة لسبِّ الأنثى و ذمّها

- أن لا تستعمل في غير المنادى<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۵۸)
۱۳. الأصل عدم الجمع بين حرف النداء و «أل» في غير إسم الله تعالى (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۴۱)
۱۴. الأصل في الأساليب العالی عند نداء لفظ الجلالة أن يقال «اللَّهُمَّ» (النحو الوافی ج ۴ ص ۳۱)
۱۵. الأصل في «الله» الذي يقع منادى أن يقترن ب «ميم» مشددة عوضاً عن حرف النداء (القواعد الأساسية ص ۲۴۸)
۱۶. الأصل أن لا يستعمل «اللَّهُمَّ» في غير النداء (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۸)
۱۷. الأصل في وزن «مَفْعَلَان» في باب النداء أن يدل على أمر مذموم<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۵۷)
۱۸. الأصل في «أَيُّ» التي تكون منادى أن لا يستعمل مندوباً (النحو الوافی ج ۴ ص ۷۲)
۱۹. الأصل في «أَيُّ» في النداء أن تكون إسماً (ثورة نحوية ص ۲۲۸) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۷۸)
۲۰. الأصل في «أَيُّ» الوصلية ألا تلحقها علامة (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۵)
۲۱. الأصل في استعمال «إِئِنَّ أُمَّي» و «إِئِنَّ عَمَي» في باب النداء هو «يا إِئِنَّ أُمَّ» «يا إِئِنَّ عَمَّ» (مختصر النحو ص ۲۰۶)
۲۲. الأصل في نداء «الله» أن يقال «اللَّهُمَّ» (شرح التسهيل ج ۳ ص ۲۵۷) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۲۸۱) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۴۲) (النحو الوافی ج ۴ ص ۳۱)

۱. مانند: «سَرَّاق» به معنای «سَارِقَة» و «خَبَاث» به معنای «خَبِيْثَة».

۲. مانند: «مَحْتَبَان».

۳. این منبع، «أَيُّ» را حرف دانسته که خلاف مشهور است.

۴. فقط علامت تانیث جانز است که محلق به «أَيُّ» شود.

## مستغاثٌ به

١. الأصل تقديم المستغاث به على المستغاث له<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٦١)
٢. الأصل أن يصح أن يكون مستغاثاً ما كان منادى و ما لا فلا (النحو الوافي ج ٤ ص ٦٤)  
(مع الهوامع ج ١ ص ١٨٠)
٣. الأصل عدم حذف المستغاث به (مع الهوامع ج ١ ص ١٨٠)
٤. الأصل في المستغاث به عدم الترخيم و لا يرخم المنادى المستغاث (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢١٤)
٥. الأصل في المستغاث به عدم جرّه بغير اللام و لا يجزّ المستغاث بغير اللام (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢١٤)
٦. الأصل عدم حذف المستغاث له (مع الهوامع ج ١ ص ١٨٠)
٧. الأصل في نداء المستغاث به أن يجزّ بلام مفتوحة وجوباً (معانى النحو ج ٤ ص ٢٨٧)
٨. الأصل في المستغاث به أن يستعمل مجروراً بلام مفتوحة (شرح قطر الندى ص ١٩٢)  
(النحو الوافي ج ٤ ص ٦٢)

## مندوب

١. الأصل<sup>١</sup> أن يذكر حرف النداء في أسلوب الندبة (النحو الوافي ج ٤ ص ٧١)
٢. الأصل<sup>٢</sup> عدم الإستغناء بحرف النداء بعوض أو بغير عوض في أسلوب الندبة (النحو الوافي ج ٤ ص ٧١)
٣. الأصل في الندبة أن تكون في كلام النساء (المحرر في النحو ج ٢ ص ٧٦٦)
٤. الأصل في الندبة أن تكون بـ «وا»<sup>٣</sup> (المحرر في النحو ج ٢ ص ٧٦٦)
٥. الأصل في المندوب أن يكون معيناً لا إبهام فيه (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٢)
٦. الأصل في الموصول بشرط تجرّده من «أل»<sup>٤</sup> و بشرط إشتهار الصلّة بين المخاطبين أن يصلح للندبة (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٣) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٥٨) (مكررات المدرّس ج ٣ ص ٢٤٦)
٧. الأصل في الموصولات المبدوءة بـ «أل» أن لا تكون مندوبة (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٢)
٨. الأصل في النكرات أن لا تكون مندوبة (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٢)
٩. الأصل في الضمير أن لا يكون مندوباً (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٢) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٥١) (معجم الهوامع ج ١ ص ١٧٩)
١٠. الأصل في المنادى المندوب أن يختم بألف زائدة المقصود منها مدّ الصوت<sup>٥</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٤) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨١)

١ و ٢. قانون كلي.

٣. مانند: «وا حُسَيْنَاهُ».

٤. مانند: «مَنْ» موصوله.

٥. مانند: «يا زَيْدًا» و «يا زَيْدَاهُ».

۱۱. الأصل فى إسم الإشارة الخالى من علامة الخطاب فى آخره أن لا يكون مندوباً<sup>۱</sup>  
(النحوالوافى ج ۴ ص ۷۲)
۱۲. الأصل فى «أئى» الموصولة و الندائىة أن لا تكون مندوبة (النحوالوافى ج ۴ ص ۷۲)  
(شرح ابن الناظم ص ۳۵۸)
۱۳. الأصل<sup>۲</sup> أن يحذف للألف الزائدة ما قد يكون فى آخر المندوب من ألف أخرى<sup>۳</sup>  
(النحوالوافى ج ۴ ص ۷۵) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۵۹) (شرح ابن الناظم ص ۲۵۹)
۱۴. الأصل فى الألف فى باب الندبة ألا تنقلب واواً و لا ياءً (شرح الرضى على الكافية ج ۱  
ص ۴۱۴)
۱۵. الأصل فى المندوب أن يكون إسماً معرباً معرفة بالعلمية أو مضافاً إلى معرفة  
توجب تعريف المضاف (القواعد الأساسية ص ۲۵۵)
۱۶. الأصل أن لا تكون أداة الندبة «يا» (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۱۶)
۱۷. الأصل فى «وا» أن تكون حرف نداء و تستعمل فى باب الندبة (شرح الرضى على  
الكافية ج ۱ ص ۴۱۲) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۸۳) (معجم الهوامع ج ۱ ص ۱۷۲)
۱۸. الأصل فى باب الندبة أن يستعمل مع «وا» (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۱۶) (شرح قطر  
الندى ص ۱۹۶)
۱۹. الأصل كون ألف المندوب فى الوقف متلوثة بهاء ساكنة (شرح التسهيل ج ۳ ص ۲۷۴)
۲۰. الأصل فى المندوب أن يختم جوازاً بألف زائدة تتصل بآخره إما حقيقة و إما حكماً  
(النحوالوافى ج ۴ ص ۷۴)

۱. بنابر این «وا هذا» صحیح نیست.

۲. قاعده کلی.

۳. مانند: «وا مُصْطَفَاه» که الف «مُصْطَفَى» حذف شده است.

## ترخيم

١. الأصل في الترخيم إما أن يكون علماً زائداً على ثلاثة أحرف و إما بقاء التانيث<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤)
٢. الأصل في الترخيم أن يكون للتخفيف (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٩) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٢٢٣)
٣. الأصل عدم الإشتراط في المرخم للضرورة<sup>٢</sup> أن يكون معرفة علماً أو غير علم (النحو الوافي ج ٤ ص ٩٠)
٤. الأصل في ترخيم المنادى أن يكون المنادى معرفة إما بالعلمية و إما بالقصد<sup>٣</sup> و الإقبال (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠)
٥. الأصل في ترخيم المنادى أن ينوي ثبوت المحذوف فلا يغير ما بقى عن شيء ممّا كان عليه قبل الحذف<sup>٤</sup> (أوضح المسالك ج ٤ ص ٦٥ و ص ٦٦) (شرح ابن الناطم ص ٣٦٥) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٦٨)
٦. الأصل في ترخيم المنادى المذكر أن يكون رباعياً فأكثر (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)
٧. الأصل في ترخيم المنادى المذكر أن يكون علماً (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)
٨. الأصل في ترخيم المنادى المذكر أن لا يكون تركيب الإضافة و الإسناد (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)
٩. الأصل في المركب المزجيّ و الإسناديّ عدم الترخيم (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٢٠)

١. مانند: «يا سَعاد» (سعاد) و «يا فاطِمُ» (فاطمة).

٢. ضرورت شعری.

٣. منظور، نكرة مقصوده است.

٤. مانند: «يا جَعْفُ» ، مرخم «جَعْفَر» که فاء آن، مفتوح باقی مانده است.

١٠. الأصل في الترخيم ألا يكون المنادى مركباً تركيب إسناد على الأرجح (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠)
١١. الأصل في الترخيم أن يكون في المنادى المختوم بتاء التأنيث (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٩)
١٢. الأصل في ترخيم النداء إن كان المنادى مقترناً بتاء التأنيث وجوب أن يكون علماً أو نكرة مقصودة (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠)
١٣. الأصل<sup>١</sup> في المنادى الذي فيه تاء التأنيث أن يرخم (معجم النحو ص ١٠١)
١٤. الأصل في المنادى المرخم العارى من تاء التأنيث أن يكون علماً (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠) (مع الهوامع ج ١ ص ١٨٢)
١٥. الأصل في فرض الوقف على المرخم أن يوقف مع الهاء<sup>٢</sup> (شرح ملا جامي ج ١ ص ٢٢٦)
١٦. الأصل عند ترخيم المؤنث بالتاء و حذفها على لغة من ينتظر أن يزداد على آخره عند الوقف هاء السكت<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٦)
١٧. الأصل عند ترخيم النداء أن يكون العلم المجرد من تاء التأنيث أربعة أحرف أو أكثر (النحو الوافي ج ٤ ص ٨١)
١٨. الأصل في الترخيم أن لا يكون مضافاً (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٢٢٤)
١٩. الأصل في الترخيم أن لا يكون شبيهاً لمضاف (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٢٢٤)
٢٠. الأصل في الترخيم أن لا يكون مندوباً (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النحو الوافي ج ٤ ص ٨٠) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٢٠)

۲۱. الأَصْلُ فِي التَّرْخِيمِ أَنْ لَا يَكُونُ مُسْتَعْنَاءً (شرح الرِّضَى عَلَى الْكَافِيَةِ ج ۱ ص ۳۹۴) (شرح مَلَّا جَامِي ج ۱ ص ۲۷۳) (النَّحْوُ الْوَاقِي ج ۴ ص ۸۰) (مِبَادِي الْعَرَبِيَّةِ ج ۴ ص ۲۲۰)
۲۲. الأَصْلُ فِي التَّرْخِيمِ أَنْ لَا يَكُونُ جُمْلَةً (شرح الرِّضَى عَلَى الْكَافِيَةِ ج ۱ ص ۳۹۴) (شرح مَلَّا جَامِي ج ۱ ص ۲۷۵)
۲۳. الأَصْلُ فِي تَرْخِيمِ النَّدَاءِ أَنْ لَا يَكُونُ الْمُنَادِي مِنَ الْأَلْفَاظِ الْمَبْنِيَّةِ أَصَالَةً قَبْلَ النَّدَاءِ<sup>۱</sup> (النَّحْوُ الْوَاقِي ج ۴ ص ۸۰)
۲۴. الأَصْلُ فِي تَرْخِيمِ النَّدَاءِ أَنْ لَا يَكُونُ الْمُنَادِي مِنَ الْأَلْفَاظِ الْمَقْصُورَةِ عَلَى النَّدَاءِ<sup>۲</sup> (النَّحْوُ الْوَاقِي ج ۴ ص ۸۰)
۲۵. الأَصْلُ فِي الْمُنَادَى الْمَرْخَمِ أَنْ يَحْذَفَ حَرْفٌ وَاحِدٌ (النَّحْوُ الْوَاقِي ج ۴ ص ۸۰) (جَامِعُ الدَّرُوسِ الْعَرَبِيَّةِ ص ۴۶۱) (شرح قَطْرِ التَّدْيِ ص ۱۹۰)
۲۶. الأَصْلُ فِي الْمُنَادَى الْمَرْخَمِ هُوَ الْإِنْتِظَارُ أَيْ نِيَّةُ الْمَحْذُوفِ (هَمْعُ الْهَوَامِعِ ج ۱ ص ۱۸۴)
۲۷. الأَصْلُ فِي الْمُنَادَى الْمَرْخَمِ جَوَازُ أَنْ يَكُونَ مُوصُوفًا (شرح الرِّضَى عَلَى الْكَافِيَةِ ج ۱ ص ۳۹۹)
۲۸. الأَصْلُ عَدَمُ جَعْلِ الْمُنَادَى الْمَرْخَمِ إِسْمًا بِرَأْسِهِ<sup>۳</sup> (شرح مَلَّا جَامِي ج ۱ ص ۲۸۱)

۱. مانند: «حَدَامٌ...».

۲. مانند: «يَا قُلُوبِ...».

۳. مثلاً در «یا حَارُّ» «حار» که مرخَّم «حَارِث» است، به صورت اسم کامل در نظر گرفته شده و به عنوان منادای مفرد معرفه، مبنی بر ضم شده است.

## استثناء

۱. الأصل في أسلوب الإستثناء أن يكون أسلوب الحساب في عملية الطرح<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۴۵)
۲. الأصل أن لا يتمتع إستثناء النصف<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۱۴)
۳. الأصل عدم كون المستثنى منه نكرة محضة في فرض كون الكلام تاماً موجباً (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۵۸)
۴. الأصل في العدد أن لا يقع مستثنى منه (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۹)
۵. الأصل في الإيجاب عدم إستقامه المعنى على كون المستثنى منه عاماً<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۳۹۸)
۶. الأصل في النفي إستقامة المعنى على كون المستثنى منه عاماً (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۳۹۸)
۷. الأصل في المستثنى أن يكون اسماً (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۳۰)
۸. الأصل في المستثنى إن وقع بعد تمام الكلام الموجب النصب (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۸۰) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۴۳) (مكزرات المدرس ج ۲ ص ۱۴۹)
۹. الأصل في المستثنى التأخير (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۷)
۱۰. الأصل في المستثنى الوارد بعد جُمَلٍ عَطِيفٍ بعضها على بعض أن يعود للكلى<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۷)
۱۱. الأصل في باب الإستثناء أن يكون ما بعد الأداة مستثنى<sup>۵</sup> (شرح قطر الندى ص ۲۱۸)

۱. یعنی تفريق در علم ریاضی؛ مانند: ۲-۹.

۲. مانند: «لَهُ عَلَى عَشْرَةٍ إِلَّا خَمْسَةٌ».

۳. یعنی غالباً در کلام مثبت، مستثنی منه نمی‌تواند کلمه‌ای باشد که بر عموم دلالت دارد و عام است؛ به همین علت در مثل «قُرَأَتِ الْأَيَّامُ إِلَّا يَوْمَ كَذَا»، منظور از «أَيَّامٌ» تمام روزهای دنیا نیست بلکه بخشی از روزها مانند روزهای هفته یا ماه، منظور است.

۴. مانند: «مَا قَامَ أَحَدٌ وَ مَا ذَهَبَ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدًا» که «زَيْدًا» إستثناء از هر دو جمله قبل است.

۵. در مقابل تابع.

١٢. الأصل في الجملة المستثناة الفعلية أن يكون فعلها إما مضارعاً وإما ماضياً مقترناً بـ «قَدْ» وإما ماضياً مسبوqاً بماضٍ آخر قبل «إلا» (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧٢ و ص ٢٧٣)
١٣. الأصل في الضمير الذي يقع مستثنى أن يكون منفصلاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧٩)
١٤. الأصل في المستثنى أن يخالف المستثنى منه في الحكم المذكور بالنفي والإثبات (سلسيل ص ٣٩٩)
١٥. الأصل في المستثنى تأخره عن المستثنى منه (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١١٦)
- علوم العربية ج ٢ ص ٦٥٧)
١٦. الأصل في المستثنى الذي وقع بعد النفي أو شبهه إن لم يتقدم المستثنى على المستثنى منه إتباع المستثنى منه في الإعراب<sup>١</sup> (مكرزات المدرس ج ٣ ص ١٥٠)
١٧. الأصل في المستثنى أن يكون أقل من المستثنى منه<sup>٢</sup> (معجم الهوامع ج ١ ص ٢٢٨)
١٨. الأصل في المستثنى أن يكون متصلاً (ثورة نحوية ص ٣٠)
١٩. الأصل جواز وقوع المستثنى المتصل جملة (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٥٩)
٢٠. الأصل في الجملة المستثناة أن تقع في الإستثناء المفرغ (مكرزات المدرس ج ٢ ص ٢٠٣)
٢١. الأصل في النفي والإستثناء أن يجيء لأمر ينكره المخاطب أو يشك فيه أو لما هو منزل هذه المنزلة (جواهر البلاغة ص ١٥٣ و ص ١٥٤)
٢٢. الأصل في المستثنى المفرغ أن يكون الكلام معه غير موجب (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٤٧٤ و ص ٩٥ و ج ٤ ص ١٩٨) (كتاب الكناش ج ١ ص ١٩٨) (ثورة نحوية ص ١٧٣) (الكلام المفيد ص ١٣٥) (فرائد حجتية ص ١٧٨)
٢٣. الأصل في أدوات الإستثناء أن تستعمل في المتصل والمنقطع<sup>٣</sup> (معجم الهوامع ج ١ ص ٢٣٢)
٢٤. الأصل في المستثنى أن لا يعرب بدلاً (علوم العربية ص ٦٥٧)
٢٥. الأصل فيما يحتمل الوجهين في باب الإستثناء هو النصب (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٠٥)

١. مانند: «ما جاء القوم إلا زئيد».

٢. مثلاً در «ما جاء القوم إلا زئيد»، «زيد» يك نفر است و «قوم» جندين نفر.

٣. «بيد» فقط برای إستثناء منقطع استفاده می شود.

## أدوات إستثناء

۱. الأصل في الإستثناء «إلّا» و الأصل في «إلّا» الإستثناء (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۲۶) (معانى النّحو ج ۲ ص ۲۲۶)(الكلام المفيد ص ۳۰۹)(شرح التّسهيل ج ۲ ص ۲۱۷ و ص ۲۳۱)
۲. الأصل في «إلّا» أن تدخل على الإسم (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۳۸)
۳. الأصل في الكلام التّأمّ الموجب وجوب نصب المستثنى بـ «إلّا» (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۴۹)
۴. الأصل في «إلّا» أن لا يستثنى بها شيان<sup>۱</sup> (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۱۵۶)
۵. الأصل في «إلّا» أن يكون ما بعدها مغايراً لما قبلها نفيّاً وإثباتاً لا ذاتاً و صفة<sup>۲</sup> (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۴۰۶)
۶. الأصل أن تكون أداة الحصر هي «إنّما» أو «إلّا» المسبوقة بالنّفى (النّحو الوافى ج ۲ ص ۷۳)
۷. الأصل في «خلا و عدا و حاشا» مجرّدة عن «ما» كونها أفعالاً لا حروفاً (النّحو الوافى ج ۲ ص ۷۳)
۸. الأصل في «خلا» و «عدا» في باب الإستثناء أن يكونا فعلين (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۳۹۲)
۹. الأصل أن يكون «عدا» فعلاً و أن ينصب الإسم بعده (الهداية و الصّمدية ص ۳۶)
۱۰. الأصل عدم تقدّم «ما» المصدرية على «حاشا» (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۷۷)
۱۱. الأصل في «سوى» في باب الإستثناء أن يكون حكمه كحكم «غير»<sup>۳</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۷۸) (شرح قطر الندى ص ۲۲۲) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۸۶)
۱۲. الأصل في «سوى» أن تكون للإستثناء أو لغيره إلّا النّعت (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۷۱)

۱. مثلاً «ما ضَرَبَ أَحَدٌ أَحَدًا إِلَّا زَيْدٌ عَمْرًا» خلاف اصل است و اكثر نحويون، آن را جائز نمی دانند.  
 ۲. به خلاف آنچه که در مورد «غیر» وجود دارد؛ مثلاً در «جاءني عالمٌ غيرٌ زيدٍ». «غير» دلالت بر مغایرت «زيد» و «عالم» دارد یعنی «آن عالم، زيد نبود» در حالی که در إستثناء، «آمدن یا نیامدن» مطرح است.  
 ۳. یعنی إعراب مستثنى به «إلّا» (در أقسام مختلف إستثناء) را می گیرد و به مابعد خود اضافه می شود.

١٣. الأصل في «غير» أن لا يستعمل في الإستثناء (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٦٩) (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٤٠٦)
١٤. الأصل حمل «غير» على الإستثناء لا العكس<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٢٦)
١٥. الأصل في «غير» أن يكون ما بعدها مغايراً لما قبلها ذاتاً و صفةً لا نقيماً و إثباتاً (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٤٠٦)
١٦. الأصل في تابع المستثنى ب «غير» و أخواتها الأسماء أن يكون مجروراً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧١)
١٧. الأصل في «غير» أن تكون صفةً للنكرة أو شبيهاً (مكدرات المدرس ج ٢ ص ١٦٠) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٨٦) (الهداية فى النحو ص ١٠٣)
١٨. الأصل فى «لماً» أن لا تكون إستثنائية (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣٩١)
١٩. الأصل فى «لا سيما» أن تقع قبلها الواو (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٧)
٢٠. الأصل فى الإسم الذى يكون بعد «لا سيما» أن يقع مجروراً<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٧) (الهداية و الصمدية ص ١٢٨)
٢١. الأصل هو النصب ب «خلا» و «عدا» مع جواز الجرّ بهما (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣٩٢)
٢٢. الأصل فى «خلا» أن يكون فعلاً لازماً (معانى النحوج ج ٢ ص ٢٣٤)
٢٣. الأصل فى فرض إستثناء الجملة ب «إلا» أن لا يكون الإستثناء متصلاً و أن يكون الكلام مفرغاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٧٢)
٢٤. الأصل فى «حتى» الإستثنائية أن يكون ما قبلها منفياً (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ١٣٨)
٢٥. الأصل فى أدوات الإستثناء هو «إلا» (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٣٦)
٢٦. الأصل أن يجعل فاعل «خلا» و «عدا» فى باب الإستثناء ضمير يعود إلى مصدر ما عمل فى المستثنى منه (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٣٠)

١. يعنى غالباً «غير» بر «إلا» حمل مى شود و معنای إستثناء پیدا مى كند و عكس اين مسأله، كم تر است.  
٢. يعنى «ما» زائده باشد و «سَيَّ» به اسم بعد اضافه شده باشد.

## مفعول مطلق

۱. الأصل في مصدر كان نوعاً من الفعل منصوباً أن يكون مفعولاً مطلقاً لا حالاً<sup>۱</sup> (مكزرات المدرّس ج ۲ ص ۱۸۰)
۲. الأصل في المفعول المطلق أن يكون مصدرراً (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۲۰) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۴۲) (مختصر النّحو ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸)
۳. الأصل في المفعول المطلق أن يكون من لفظ عامله (مكزرات المدرّس ج ۲ ص ۱۱۱)
۴. الأصل في المفعول المطلق هو التّأخير عن عامله (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۷)
۵. الأصل في المصدر الواقع موقع الفعل منصوباً أن يكون المصدر مكرراً أو محصوراً أو مستفهماً عنه أو معطوفاً و معطوفاً عليه<sup>۲</sup> (علوم العربيّة ص ۱۴۳)
۶. الأصل<sup>۳</sup> في عامل المفعول المطلق أنّ يكون إسم تفضيل (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۰۶)
۷. الأصل أن لا يعمل الفعل في مصدرين مؤكّد و مبيّن<sup>۴</sup> (معجم الهوامع ج ۱ ص ۱۸۸)
۸. الأصل في عامل المفعول المطلق الذّكر (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۷) (النّحو القرآنيّ ص ۲۲۹)
۹. الأصل عدم حذف عامل المفعول المطلق التّأكيدي (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۷ و ص ۱۷۳) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۱۱)
۱۰. الأصل عدم جواز حذف عامل المصدر المؤكّد جوازاً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۷۴)

۱. مانند: «جئتُ ركضاً».

۲. مانند: «زَيْدٌ سَيِّراً سَيِّراً»، «ما أنتُ إلا سَيِّراً» و ...

۳. قاعدة كلّی.

۴. یعنی گفته نمی‌شود: «ضَرَبْتُ ضَرْباً ضَرْباً شَدِيداً» بنا بر این در چنین مواردی، مصدر دَوَم، بدل محسوب می‌شود.

١١. الأصل عدم نيابة إسم الفاعل عن المصدر المفعول المطلق (مكثرات المدرّس ج ٢ ص ١١٨)
١٢. الأصل فى عامل المفعول المطلق هو الفعل (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٠٥)
١٣. الأصل فى المفعول المطلق أن يكون مصدرأ من لفظ الفعل (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٠٦)
١٤. الأصل فى المفعول المطلق النّوعى بيان النّوع<sup>١</sup> (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٦٤)
١٥. الأصل فى المفعول المطلق النّوعى أن لا يعمل (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٦٧)
١٦. الأصل عدم تأخير عامل المفعول المطلق التّأكيدى عنه (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٦٧ و ص ١٧٣)
١٧. الأصل فى المفعول المطلق العددى بيان العدد<sup>٢</sup> (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٦٥)
١٨. الأصل فى المفعول المطلق العددى أن لا يعمل (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٦٧)
١٩. الأصل أن يكون بعد إسم الإشارة الّذى ناب عن المفعول المطلق مصدر<sup>٣</sup> (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٧١) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٩ و ص ٥)
٢٠. الأصل فى الصّفة النّائبة عن المصدر أن تضاف إليه<sup>٤</sup> (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٧٠)
٢١. الأصل إعتبار المصدر النّائب عن عامله قسماً رابعأ مستقلأ بنفسه (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٧٩ و ص ١٨٢)
٢٢. الأصل أن يقوم المفعول المطلق مقام الفعل فى الدّعاء (علوم العربيّة ص ١٢٨)

١. از اين جهت كه مفعول مطلق نوعى دلالت بر تأكيد عامل هم دارد.  
 ٢. از اين جهت كه مفعول مطلق عددى دلالت بر تأكيد عامل هم دارد.  
 ٣. مانند: «ضَرَبْتُ ذَلِكَ الضَّرْبَ».  
 ٤. مانند: «تَكَلَّمْتُ أَحْسَنَ التَّكَلُّمِ».



## ألفاظ خاصّة در باب مفعول مطلق

۱. الأصل في «فَصْلاً» أن يستعمل بعد النّفي<sup>١</sup> (معجم النّحو العربيّ ص ۳۵۴)
۲. الأصل في «حقاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً لفعل محذوف وجوباً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۷۹) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۵۰)
۳. الأصل في «يقيناً» أن يكون مفعولاً مطلقاً لفعل محذوف وجوباً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۷۹) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۲۲)
۴. الأصل في «تَبَعاً» و «بُعْداً» و «تَعْساً» أن تستعمل منصوبةً مع جرّ معمولها باللام<sup>٢</sup> (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۴)
۵. الأصل في «لَبَّيْكَ» أن تكون منصوبةً مثناةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادئ العربيّة ج ۴ ص ۳۰۷)
۶. الأصل في «الويل» إضافته إلى الفاعل عند التّوجّع و الفرع<sup>٣</sup> (علوم العربيّة ص ۱۴۷)
۷. الأصل في «سَعْدَيْكَ» أن تكون منصوبةً مثناةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادئ العربيّة ج ۴ ص ۳۰۷)
۸. الأصل في «الْوَيْلُ» إضافته إلى المفعول عند التّهديد و التّخويف<sup>٤</sup> (علوم العربيّة ص ۱۴۷)
۹. الأصل في «سَعْدَيْكَ» أن تكون بعد «لَبَّيْكَ» (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۴ و ج ۳ ص ۵۸)
۱۰. الأصل في «حَتَانَيْكَ» أن تكون منصوبةً مثناةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادئ العربيّة ج ۴ ص ۳۰۷)

۱. مانند: «هذا الطّالِبُ لا يَحْفَظُ دَرْساً فَضْلاً عَنِ الْكِتَابِ».

۲. مانند: آية {بُئِىءَ لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ} (هود / ۴۴) {مؤمنون / ۴۱}.

۳. مانند: «يا وَيْلَنَا» به معنای «تَتَوَجَّعُ مِنْ هَذَا الْبَلَاءِ الْمُقْبِلِ».

۴. مانند: آية {وَيْلٌ لِّمَنْ آمَنَ إِذْ وَعَدَ اللَّهُ خَاقَانَ} (أحقاف / ۱۷) به معنای «أخْوَفُوكَ...».

۱۱. الأصل في «دَوَالِيكَ» أن تكون منصوبةً مثنأةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادی العربیة ج ۴ ص ۳۰۷)
۱۲. الأصل في «هَذَاذِيكَ» أن تكون منصوبةً مثنأةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادی العربیة ج ۴ ص ۳۰۷)
۱۳. الأصل في «حَدَارِيكَ» أن تكون منصوبةً مثنأةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵)
۱۴. الأصل في «سُبْحَانَ» أن يكون مفرداً منصوباً مضافاً و يعرب مفعولاً مطلقاً دائماً (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶)
۱۵. الأصل في «مَعَاذُ» أن تكون مفردةً منصوبةً مضافةً (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶)
۱۶. الأصل في «رِيحَانَ» أن يكون مفرداً منصوباً مضافاً و يعرب مفعولاً مطلقاً دائماً (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۹۹)
۱۷. الأصل<sup>۱</sup> إستعمال «رِيحَانَ<sup>۲</sup> اللّهِ» بعد «سُبْحَانَ اللّهِ» (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۶)
۱۸. الأصل في «وَيْثِلُ» أن يكون مفعولاً مطلقاً لعاملٍ مهملٍ<sup>۳</sup> أو لفعلٍ من معناها (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۲ و ص ۱۸۳) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۴۳)
۱۹. الأصل في «وَيْثِجُ» أن يكون مفعولاً مطلقاً لعاملٍ مهملٍ أو لفعلٍ من معناها (النحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۲ و ص ۱۸۳) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۴۳)
۲۰. الأصل في «شَيْئاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً<sup>۴</sup> (معجم إعراب ألفاظ القرآن الكريم ص ۹۲)
۲۱. الأصل في «أَيْضاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۸۲) (معجم الأدوات النحویة ص ۴۰)

۱. الكثير.

۲. به معنای «إِسْتِرْزَاقُ».

۳. یعنی فعلی از لفظ مفعول مطلق که عرب در قدیم استفاده می کرده ولی استعمال آن را ترک کرده است.

۴. این در صورتی است که بعد از فعل لازم قرار بگیرد یا بعد از فعل متعدی دارای مفعول به باشد.

٢٢. الأصل في «مُفَرَّقاً» في المتون العربيّة أن يكون مفعولاً مطلقاً (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٨)
٢٣. الأصل في «فَضْلاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً و أن يستعمل بعد النّفى (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٨٦)
٢٤. الأصل في «كرامة» مفردة منصوبة غير مضافة أن تكون مفعولاً مطلقاً (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٦) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٤١)
٢٥. الأصل في «حجراً» مفردة منصوبة غير مضافة أن يكون مفعولاً مطلقاً (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٦) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٤٥)
٢٦. الأصل في «نعمة» مفردة منصوبة غير مضافة أن تكون مفعولاً مطلقاً (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٦)
٢٧. الأصل في «قطعاً» أن يعرب مفعولاً مطلقاً قطعاً (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٤)
٢٨. الأصل في «إتفاقاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً به (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٢١)
٢٩. الأصل في «مثلاً» في المتون العربيّة أن يكون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً به (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦١١)

## مفعول له

۱. الأصل في المفعول له الذكر (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۱)
۲. الأصل<sup>۱</sup> في المفعول له أن يكون مصدرأ صريحأ (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۸)
۳. الأصل<sup>۲</sup> في المفعول له أن يقع جوابأ لـ «ما السَّبَبُ؟» أو «لِمَ؟» أو «لِمَاذَا» (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۷) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۲۵)
۴. الأصل فيما وضع للتعليل أن يكون مذكورأ لفظأ (شرح مآل جامي ج ۱ ص ۳۲۶ و ص ۳۲۷)
۵. الأصل في تعليلات الأفعال هو اللآم (شرح مآل جامي ج ۱ ص ۳۲۶)
۶. الأصل بقاء اللآم في اللفظ و النية<sup>۳</sup> (شرح مآل جامي ج ۱ ص ۳۲۶)
۷. الأصل في التعليل أن يكون بأمر قلبية معنوية لا بأمر حسية من أفعال الجوارح (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۹) (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۲۵)
۸. الأصل في عامل المفعول له الذكر (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۱)
۹. الأصل في المفعول له أن يتأخر عن عامله (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۱) (شرح مآل جامي ج ۱ ص ۲۴۱)
۱۰. الأصل في المفعول له مع إجتماع الشروط الثلاثة؛ هو النصب (جامع الدروس العربية ص ۳۸۸)
۱۱. الأصل في الحروف الجارة المفيدة للتعليل هي اللآم (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۸)

۱. قاعدة كلي.

۲. غالبأ.

۳. در مفعول له منصوب، «لام» در لفظ حذف شده و در نيت باقى مى ماند.

۴. شروط، عبارتند از: ۱. مصدر باشد ۲. فعل قلبى باشد ۳. از نظر فاعل و زمان با عامل خود متحد باشد.

١٢. الأصل في المفعول له المجرد من «أل» و الإضافة النصب (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٨) (النحو القرآني ص ٢٣٣) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٢٥) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٢٢) (شرح ابن النظم ص ١٦) (شرح شذور الذهب ص ٣٠٣) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٤١)
١٣. الأصل في المفعول له التَّنْكِير بحسب الإستعمال (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٣٢٣)
١٤. الأصل في الإسم المجرد من «أل» و الإضافة أن يكون منصوباً على أنه مفعول له (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٩) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٤١)
١٥. الأصل في المفعول له أن لا يقترن ب «أل» (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٨)
١٦. الأصل في المفعول له المقترن ب «أل» الجبرّ (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٢٥) (النحو الوافي ج ٢ ص ١٨٤) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٤١) (شرح ابن النظم ص ١٦٦) (مكترزات المدرّس ج ٢ ص ١٢٢) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٢٢) (شرح شذور الذهب ص ٣٠٣)
١٧. الأصل في إتيان المفعول له منصوباً أن يدلّ على حصول العلة و حدوثها<sup>١</sup> (معاني النحو ج ٢ ص ٢٠٠)
١٨. الأصل في نصب المفعول له أن يكون مقارناً<sup>٢</sup> لفعله (معاني النحو ج ٢ ص ٢٠١)
١٩. الأصل في نصب المفعول له هو الإتحاد في الفاعل (معاني النحو ج ٢ ص ٢٠١)
٢٠. الأصل في المفعول له المقترن ب «أل» الجبرّ بحرف التعليل (النحو القرآني ص ٢٣٣)

١. وقتی مفعول له با لام مجرور می شود احتمال عدم حصول علت نیز وجود دارد.  
٢. از نظر زمان.

## مفعول فيه و ظرف

۱. الأصل في المفعول فيه الذَّكْر (بداة النحو ص ۱۷۷)
۲. الأصل في الظَّروف أن لا تكون مبنية (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۳۴) (جامع الدروس العربية ص ۳۹۳)
۳. الأصل في الظرف ألا يكون مؤكداً (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۰۳)
۴. الأصل في إعراب الظروف النَّصْب (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۱۰)
۵. الأصل في الغايات أن لا تقع أخباراً و لا صلاتٍ و لا صفاتٍ و لا أحوالاً (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۴۳)
۶. الأصل في ظروف الغايات ألا تقع نعتاً و لا منوعتاً (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۰۴)
۷. الأصل في الظرف أو المفعول فيه أن يتضمَّن معنى «في» بإطراداً<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۲)
۸. الأصل في الظروف التي تلاقى فعلها في الإشتقاق أن لا تتضمَّن معنى «في» بإطراداً<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۲)
۹. الأصل في الظروف الدالَّة على المقادير أن لا تتضمَّن معنى «في» بإطراداً<sup>۴</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۹۲)
۱۰. الأصل في الظرف المكانيّ المختصَّ جِزَّهُ ب «في» (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۰۰)

۱. ظرف تأكیدی یعنی ظرفی که معنای جدیدی ایجاد نمی‌کند بلکه معنای آن از جمله قبل آن فهمیده می‌شود؛ مانند: آیه {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا} (إسراء / ۱) زیرا «إسراء» به حرکت در شب گفته می‌شود پس «لَيْلًا» ظرف تأکیدی است.

۲. یعنی در حالات مختلف، معنای «في» استمرار داشته باشد و وابسته به شرایط خاصی یا فعل معین نباشد.

۳. منظور، اسم مکان یا اسم زمانی است که از فعل ساخته می‌شود.

۴. مانند: «سیرت فرسخاً».

١١. الأصل في المفعول فيه هو الظرف الزمانيّ (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٣١٨ و ص ٣١٩)
١٢. الأصل في كلّ مكان محدود منصوب بعد «دَخَلَ» و «سَكَنَ» و «نَزَلَ» أن يكون منصوباً بنزع الخافض (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٠٣)
١٣. الأصل في فرض يكون عامل الظرف المكانيّ المختصّ هو «دَخَلَ» و «سَكَنَ» و «نَزَلَ» أن يكون مفعولاً به و منصوباً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٠٠)
١٤. الأصل في الأسماء الزمانيّة المبهمة المضافة لجملة مضارعية مضارعها معرب أن تكون معربة<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٦)
١٥. الأصل في الأسماء الزمانيّة المبهمة المضافة لجملة إسمية أن تكون معربة (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٦)
١٦. الأصل في الأسماء الزمانيّة المبهمة المضافة لجملة فعلية فعلها مبنياً أن تبني على الفتح (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٦)
١٧. الأصل في ظرف الزمان أن لا يكون خبراً عن الجئة<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢٧٣) (مكزرات المدرّس ج ١ ص ١٦٨)
١٨. الأصل في ظرف الزمان أن لا يقع حالاً من إسم عين (مكزرات المدرّس ج ١ ص ١٦٨)
١٩. الأصل في ظرف الزمان أن لا يقع صفة لإسم عين (مكزرات المدرّس ج ١ ص ١٦٨)
٢٠. الأصل في الظرف المضاف إلى الجملة الفعلية المصدرة بفعل مبنياً أن يكون مبنياً (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣١٠)
٢١. الأصل في عامل المفعول فيه الذّكر (بداة النحو ص ١٧٧) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢١٨)
٢٢. الأصل في المفعول فيه تأخره عن عامله (النحو الوافي ج ٢ ص ١٩٤) (بداة النحو ص ١٨٢)
٢٣. الأصل في الظرف المتصرّف المجرور أن يجزّ بـ «مِنْ» (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٠٦)

١. مانند: آية {هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ} (مانده/ ١١٩).

٢. اسم ذات.

٢٤. الأصل في الظرف الزمان المبهم المتصرف المضاف إلى الجملة الإعراب (مبادئ

العربية ج ٤ ص ٣١٠)

٢٥. الأصل في نيابة كلمة عن الظرف أن تكون في ظروف المكان (معجم النحو العربي ص

٢٦٦)

٢٦. الأصل في المصدر النائب عن الظرف أن ينوب عن ظرف الزمان (شرح ابن الناظم

ص ١٦٩)

٢٧. الأصل أن كل ما كان من الكلام فاؤه حرف علة فان «المفعِل» منه مكسور العين

(شرح الرضى على الشافية ج ٣ ص ٩٨)

## «إِذْ» و «إِذَا» و «لَدُنْ» و «حَيْثُ» و «عَنْ» و «مَعَ»

١. الأصل فى «إِذْ» أن يكون مفعولاً فيه (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٥) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٢٠)
٢. الأصل فى «إِذْ» أن يكون إسماً للزمن الماضى (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ١٠٨) (مع الهوامع ج ١ ص ٢٠٤) (شرح شذور الذهب ص ١٧٣) (شرح ابن الناطم ص ٢٢٠) (الهداية فى النحو ص ١٦٩)
٣. الأصل فى «إِذْ» فى أوائل قصص القرآن أن يكون مفعولاً به بتقدير «أذُكُرُ» (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (مغنى الأديب ب ١)
٤. الأصل فى «ذال» من «إِذْ» عند الكوفيين تحريكها بالكسر (النحو الوافى ج ٣ ص ٦٤)
٥. الأصل فى «إِذْ» أن يضاف إلى الجملة (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٧) (شرح ابن الناطم ص ٢٥٢)
٦. الأصل فى «إِذْ» أن تضاف إلى الماضى أو إلى الجملة الإسمية (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٥٢)
٧. الأصل فى «إِذَا» الغير الفجائية أن تكون ظرفاً للمستقبل (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٨ و ص ٢١٩) (مع الهوامع ج ١ ص ٢٠٦) (الهداية فى النحو ص ١٦٩)
٨. الأصل فى «إِذَا» الظرفية أن يتضمّن معنى الشرط (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٨ و ص ٢١٩) (شرح ابن الناطم ص ٢٤١) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٦) (الهداية فى النحو ص ١٦٩)
٩. الأصل فى «إِذَا» أن لا تجزم (النحو الوافى ج ٢ ص ٢١٩)
١٠. الأصل فى «إِذَا» الظرفية أن يكون الفعل بعدها ماضياً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٦)

۱۱. الأصل في استعمال «إذا» أن تكون لزمان من أزمنة المستقبل (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۰۵) (شرح ابن الناطم ص ۲۴۱) (النحو القرآنی ص ۴۹)
۱۲. الأصل هو القول بأن «إذا» ظرف مستقبل خافض شرطه منصوب بجوابه<sup>۱</sup> (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۱۶۳)
۱۳. الأصل في «إذا» غير الفجائية أن تكون مفعولاً فيه (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۳۲۰)
۱۴. الأصل في «لَدُنُّ» أن تجرّ بـ «مِنْ» (أوضح المسالك ج ۳ ص ۱۴۵) (النحو الوافی ج ۲ ص ۲۳۱) (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۱۴) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۷۶) (معاني النحو ج ۲ ص ۱۸۸)
۱۵. الأصل في «لَدُنُّ» أن يستعمل مع «مِنْ» لإبتداء الغاية (النحو الوافی ج ۳ ص ۸۹) (النحو القرآنی ص ۱۱۵)
۱۶. الأصل في «لَدُنُّ» أن يكون مبنياً على السكون (النحو الوافی ج ۳ ص ۹۰)
۱۷. الأصل في «لَدُنُّ» أن يخرج من الظرفية إلى شبه الظرفية بالجرّ بـ «مِنْ» (النحو الوافی ج ۳ ص ۹۰)
۱۸. الأصل في «لَدُنُّ» أن يضاف لفظاً و معناً معاً (النحو الوافی ج ۳ ص ۸۸)
۱۹. الأصل في «لَدُنُّ» أن يكون مضافاً لمفرد أو لجملة (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۳۱)
۲۰. الأصل في «حَيْثُ» كونها في محلّ نصب على الظرفية أو خفض بـ «مِنْ» (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۲۷ و ص ۶۱) (مغنی الأديب ب ۱ ص ۱۷۰)
۲۱. الأصل في «حَيْثُ» المجردة من «ما» أن تدخل على الفعل (الفوائد الصمدية ص ۳۳)
۲۲. الأصل في «حَيْثُ» أن تكون للمكان (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۰۴) (النحو الوافی ج ۲ ص ۲۲۷) (معجم الهوامع ج ۱ ص ۲۱۲) (شرح شذور الذهب ص ۱۷۶)

۱. یعنی «إذا» به جمله شرط اضافه شده و آن را مجرور می‌کند و خودش به واسطه جواب شرط، منصوب می‌شود.

٢٣. الأصل في «حَيْثُ» أن تبني على الضمّ (النحو الوافي ج ٢ ص ٦١ و ص ٢٢٧) (الكلام المفيد ص ٤٥)
٢٤. الأصل إضافة «حَيْثُ» إلى الجمل إسميّة كانت أو فعلية (أوضح المسالك ج ٣ ص ١٢٤) (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٧) (شرح ابن النّاطم ص ٢٣٩ و ص ٢٤٠) (شرح شذور الذهب ص ١٧٦) (مكزيات المدرّس ج ١ ص ٢٣٤) (الهداية في النحو ص ١٦٨)
٢٥. الأصل في ظروف المكان أن لا تكون مضافة إلى الجملة إلّا «حَيْثُ» (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٧٣ و ج ٣ ص ١٩٦) (النحو الوافي ج ٣ ص ٩١)
٢٦. الأصل في «عِنْدَ» أن يكون ظرفاً للمكان (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٨) (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣١٩) (الكلام المفيد ص ١٢٠)
٢٧. الأصل في إستعمال «عِنْدَ» أن يكون للمظروف الحاضر أو القريب (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٨)
٢٨. الأصل في «عِنْدَ» ألا يستعمل في بدء الغاية الزمّنية (النحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)
٢٩. الأصل في «عِنْدَ» أن ينصب على الظرفيّة أو يجزّ ب «مِنْ» (النحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)
٣٠. الأصل في «عِنْدَ» أن يكون معرباً (النحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)
٣١. الأصل في «عِنْدَ» أن يضاف لفظاً و معنأ معاً (النحو الوافي ج ٣ ص ٨٨)
٣٢. الأصل في «مَعَ» أن تكون مضافة (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٥ و ج ٣ ص ٩٠)
٣٣. الأصل في «مَعَ» المضافة أن تدلّ على زمان إجتماع إثنين (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٥ و ج ٣ ص ٩٠)
٣٤. الأصل في «مَعَ» أن تدلّ على إتحداد الوقت بين الشّيئين أو الأشياء ما لم تقم قرينة على عدم الإتحاد (النحو الوافي ج ٣ ص ٩٥)
٣٥. الأصل في «مَعَ» أن تكون ظرفاً للمكان (معاني النّحو ج ٢ ص ٢١٠) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ١٥٥)

## بَقِيَّةُ أَلْفَاظِ دَرِّ بَابِ مَفْعُولٍ فِيهِ

١. الأَصْلُ فِي «عَوَّضُ» أَنْ يَتَقَدَّمَ نَفْيٌ أَوْ شَبَهَهُ (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢٠٦) (أَوْضَحَ الْمَسَالِكِ ج ٢ ص) (شَرْحُ ابْنِ عَقِيلٍ ج ١ ص ٥٣٤) (مَكْرَزَاتُ الْمُدْرَسِ ج ٢ ص ١٣٤) (مَعْجَمُ الْأَدْوَاتِ النَّحْوِيَّةِ ص ٧٢)
٢. الأَصْلُ فِي «عَوَّضُ» الظَّرْفِيَّةُ أَنْ تَكُونَ لِإِسْتِغْرَاقِ الزَّمَانِ الْمُسْتَقْبَلِ الْمُنْفَى دَائِمًا (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢٠٦) (شَرْحُ مَلَأَ جَامِي ج ٢ ص ١١٦) (أَوْضَحَ الْمَسَالِكِ ج ٢ ص) (عِلْمُ الْعَرَبِيَّةِ ج ٢ ص ٨٠٠) (شَرْحُ ابْنِ عَقِيلٍ ج ١ ص ٥٣٤) (الْهَادِيَّةُ فِي النَّحْوِ ص ١٧٤)
٣. الأَصْلُ فِي «مَا» الزَّائِدَةُ بَعْدَ «رَثِّثُ» وَصَلَهَا فِي الْكِتَابَةِ بِالظَّرْفِ (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢٨٨)
٤. الأَصْلُ فِي «مَا» الْمَصْدَرِيَّةُ بَعْدَ «رَثِّثُ» فَصَلَهَا فِي الْكِتَابَةِ عَنِ الظَّرْفِ (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢١٣)
٥. الأَصْلُ فِي «قَطَّ» الظَّرْفِيَّةُ فَتَحَ الْقَافَ وَ تَشْدِيدَ الطَّاءِ ضَمًّا (مَعِ الْهَوَامِعِ ج ١ ص ٢١٣)
٦. الأَصْلُ أَنْ تَسْتَعْمَلَ «قَطَّ» مَعَ الْمَاضِي (الْمَحْرَزُ فِي النَّحْوِ ج ١ ص ١٧٨)
٧. الأَصْلُ فِي الْجَمَلَتَيْنِ بَعْدَ «لَمَّا» الظَّرْفِيَّةُ أَنْ تَكُونَ مَاضَوِيَّتَيْنِ (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٤ ص ٣١٦)
٨. الأَصْلُ أَنْ يُقَالَ بِأَنَّ «الآنَ» مَعْرَبٌ مَنْصُوبٌ عَلَى الظَّرْفِيَّةِ لَا مَبْنِيٌّ (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢٢١)
٩. الأَصْلُ فِي «أَمْسِ» مَقْرُونَةٌ بِـ «أَلْ» أَنْ تَكُونَ مَعْرَبًا مُتَصَرِّفًا (النَّحْوُ الْوَاوِي ج ٢ ص ٢٢١) (مَكْرَزَاتُ الْمُدْرَسِ ج ١ ص ٧٣) (شَرْحُ شَذُورِ الذَّهَبِ ص ١٤١)

١٠. الأَصْلُ فِي «أَمْسٍ» مَجْرَدَةٌ مِنْ «أَلٍ» كَوْنُهَا مَبْنِيَّةٌ عَلَى الْكَسْرِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ٢٢١)
١١. الأَصْلُ فِي «أَمْسٍ» أَنْ يَرَادَ بِهَا الْيَوْمُ الَّذِي قَبْلَ يَوْمِكَ (مَبَادِي الْعَرَبِيَّةِ ج ٤ ص ٢٨٣)
١٢. الأَصْلُ فِي «بَيْنَ» أَنْ يَكُونَ ظَرْفًا لِلْمَكَانِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ٢٢٣) (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٢ ص ١٨٠)
١٣. الأَصْلُ فِي «بَيْنَ» الَّتِي أُضِفَتْ لِمَفْرَدٍ وَكَانَ إِسْمًا ظَاهِرًا لَا يَدُلُّ عَلَى تَعَدُّدٍ أَنْ لَا تَتَكَرَّرُ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ٢٢٥)
١٤. الأَصْلُ فِي «بَيْنَ بَيْنَ» بَيْنَ هَؤُلَاءِ بَيْنَ هَؤُلَاءِ (شَرْحُ التَّسْهِيلِ ج ٢ ص ١٦٧)
١٥. الأَصْلُ وَقَوْعُ «بَيْنَ» مَفْرَدًا ظَرْفًا لِمَتَوَسِّطٍ فِي مَكَانٍ أَوْ زَمَانٍ مَلَاذِمًا لِلإِضَافَةِ إِلَى مَا يَتَوَسَّطُ فِيهِ مِنْهَا (شَرْحُ التَّسْهِيلِ ج ٢ ص ١٦٧)
١٦. الأَصْلُ فِي «بَيْنًا» وَ«بَيْنَمَا» دَخُولُهُمَا عَلَى الْجُمْلَةِ (عُلُومُ الْعَرَبِيَّةِ ص ٣٨٢)
١٧. الأَصْلُ فِي «أَبَدًا» أَنْ تَكُونَ ظَرْفًا لِإِسْتِغْرَاقِ الْمُسْتَقْبَلِ (مَوْسُوعَةُ النَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالإِعْرَابِ ص ١٧) (الْمَحْرَزُ فِي النَّحْوِ ج ١ ص ١٧٨)
١٨. الأَصْلُ فِي «مَتَى» أَنْ تَكُونَ لِلزَّمَانِ شَرْطًا أَوْ إِسْتِفْهَامًا (الهِدَايَةُ فِي النَّحْوِ ص ١٧٣)
١٩. الأَصْلُ فِي «سَوِيًّا» أَنْ يَكُونَ مَقْصُورًا مَضْمُومَ السَّيْنِ (شَرْحُ مَلَا جَامِي ج ١ ص ٣١٩)
٢٠. الأَصْلُ فِي «سَوِيًّا» أَنْ تَسْتَعْمَلَ ظَرْفًا لِأَدَاةِ إِسْتِثْنَاءِ (مَكْرَزَاتِ الْمُدْرَسِ ج ٢ ص ١٦١)
٢١. الأَصْلُ فِي «بَعْدَ» أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهَا الدَّلَالَةُ عَلَى تَأَخُّرِ شَيْءٍ عَنِ آخِرِ فِي زَمَانِهِ أَوْ مَكَانِهِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٢ ص ٢٢٢ وَج ٣ ص ١٠٧ وَ ص ١٠٨)
٢٢. الأَصْلُ فِي «قَبْلَ» وَ«بَعْدَ» وَ«دُونِ» أَنْ تَكُونَ مِضَافَةً (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ١٠٦ وَ ص ١٠٨)
٢٣. الأَصْلُ فِي «دُونِ» أَنْ يَنْصَبَ عَلَى أَنَّهُ مَفْعُولٌ فِيهِ (مَوْسُوعَةُ النَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالإِعْرَابِ ص ٣٧٠)

٢٤. الأصل في «دون» أن يكون معناه الدلالة على المكان الأقرب إلى مكان المضاف إليه (النحو الوافي ج ٣ ص ١٠٨)
٢٥. الأصل في وضع «أَيْنَ» الدلالة على الظرفية المكانية (النحو القرآني ص ٤٧)
٢٦. الأصل في وضع «حَيْثُمَا» الدلالة على الظرفية المكانية (النحو القرآني ص ٣٧)
٢٧. الأصل في الجهات السَّتّ أن تكون مضافةً (النحو الوافي ج ٣ ص ١٠٩)
٢٨. الأصل في أسماء الجهات أن تعرب إعراب المفعول فيه (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٨٠)
٢٩. الأصل في «مُدَّة» أن تكون مفعولاً فيه (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢١)
- (معجم الأدوات ص ١١٢)
٣٠. الأصل في «أَسْفَلَ» أن يكون منصوباً على الظرفية (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٥٣)
٣١. الأصل في «نادرًا» أن يكون مفعولاً فيه (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٦٩)
٣٢. الأصل في «هُنَيْئَةً» أن تعرب ظرف زمان (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٧٠٤)
٣٣. الأصل في «يَمِينًا» أن يكون مفعولاً فيه (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٧٢٢)
٣٤. الأصل في «أَجَلًا» أن تعرب ظرف زمان (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٢٣)

## مفعول معه

۱. الأصل<sup>۱</sup> في المفعول معه أن يكون بعد واو بمعنى «مَع» (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۳۶)
۲. الأصل عدم وقوع المفعول معه منصوباً بعد «ما» أو «كَيْفَ» الإستفهاميتين<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۴۰)
۳. الأصل في إفادة معنى المصاحبة و المعية هو الواو (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۳۳۰)
۴. الأصل في الواو التي قبل المفعول معه أن تكون للعطف<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۵۱۶) (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۰) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۳۴ و ۲۳۵)
۵. الأصل في الواو أن لا تعمل (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۵۱۸)
۶. الأصل في دوران الأمر بين المعية و العطف هو العطف (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۳۳۷) (النهجة المرضية ج ۱ ص ۲۱۰) (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۱) (شرح قطر الندى ص ۲۰۷)
۷. الأصل هو القول بأن العامل في المفعول معه هو الفعل أو معناه<sup>۴</sup> بتوسط الواو التي بمعنى «مَع» (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۳۳۱)
۸. الأصل هو القول بأن ناصب المفعول معه هو ما سبقه من فعل أو شبهه (قواعد اللغة العربية ص ۲۱۲ و ۲۱۳)

۱. قاعدة كلي.

۲. «كَيْفَ أَنْتَ وَ الْبَحْرُ» و أمثال آن سماعی است.

۳. اما برای این که معنای مصاحبت و معیت را صراحتاً برساند از اصل خود خارج می شود.

۴. شبه فعل؛ مانند: «أنا ذَاهِبٌ وَ خَالِدٌ».

## حال

۱. الأصل في الحال أن لا يتوقف معنى الكلام عليها (ثورة نحوية ص ۱۹۲)
۲. الأصل في الحال أن تكون فضلة (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۴ و ص ۳۳۴) (أوضح المسالك ج ۱ ص ۲۳۲ و ص ۳۵۹) (معجم النحو العربي ص ۱۴۱)
۳. الأصل في الحال أن يقع بعد تمام الكلام من جهة التركيب لا من جهة المعنى (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۲)
۴. الأصل في لفظ الحال التذكير و في معناه التأنيث (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۳)
۵. الأصل في الحال أن تكون مذكورة (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۱۷)
۶. الأصل في الحال أن تكون جائزة الحذف (همع الهوامع ص ۲۴۹) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۶۰۰)
۷. الأصل عدم جواز تعارض الأحوال المتعددة<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۰۳)
۸. الأصل في الحال أن تكون نكرة أو مؤولة بالنكرة (همع الهوامع ص ۲۹۳) (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۹۳) (أصول النحو ص ۹۹) (الدروس النحوية ك ۲ ص ۵۹) (النحو القرآني ص ۲۵۴)
۹. الأصل في الحال أن تكون منتقلة<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۲۸۸) (الفوائد الصمدية ص ۲۸) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۶۹) (شرح ابن الناظم ص ۱۹۳) (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۹۶) (القواعد النحوية ص ۱۴۷) (معاني النحو ج ۲ ص ۲۴۴) (النحو القرآني ص ۲۵۲)
۱۰. الأصل في الحال أن لا تكون لازمة (شرح ابن الناظم ص ۱۹۳)

۱. مثلاً گفته نمی‌شود: «حَضَرَ الْقَطَارُ سَرِيعاً بَطِيناً». البته گاهی دو حال که در ظاهر، متضاد هستند، با هم معنای وسط و معتدل در آن معنا را می‌رسانند که در این صورت، آمدن دو حال متضاد جائز است؛ مانند: «أَنْزَلَ الطَّعَامَ مُنْتَلِئاً جَانِعاً» یعنی «در حالتی که بین گرسنگی و سیری هستی دست از غذا بکش».

۲. در مقابل حال ثابته که همیشه، ملازم صاحب حال است؛ مانند: «زَيْدٌ أَبُوكَ رَجِيماً» که مهربانی، همیشه در پدر وجود دارد برخلاف «جَاءَ زَيْدٌ رَاكِباً».

۱۱. الأصل في الحال الثابتة أن تلازم صاحبها (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۵)
  ۱۲. الأصل في الحال أن تكون مقصودة لذاتها<sup>۱</sup> (جامع الدروس العربية ص ۴۲۰) (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۹۱)
  ۱۳. الأصل في الحال أن تكون مقارنة<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۲۵۸ و ج ۲ ص ۲۸۴ و ص ۳۰۴) (معنى الأديب ب ۴ ص ۶۴) (الفوائد الصمدية ص ۲۸)
  ۱۴. الأصل في الحال أن لا تكون مقدرة<sup>۳</sup> (الكلام المفيد ص ۱۱۳)
  ۱۵. الأصل هو القول بعدم وجود الحال المحكية<sup>۴</sup> في اللغة العربية (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۰۴)
  ۱۶. الأصل في الحال أن تكون مبيّنة<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۵) (معنى الأديب ب ۴ ص ۶۴)
  ۱۷. الأصل في الحال أن لا تكون مؤكدة (شرح قطر الندى ص ۲۱۵) (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۸۵)
  ۱۸. الأصل هو القول بجواز مجيء الحال المؤكدة بعد الجملة الفعلية (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۳۵۸)
  ۱۹. الأصل مجيء الحال المؤكدة بعد الجملة الإسمية (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۳۵۹)
  ۲۰. الأصل في الحال التي تؤكد عاملها أن يكون وصفاً موافقاً للعامل معنئاً لا لفظاً<sup>۶</sup> (شرح ابن الناظم ص ۲۰۷)
- 
۱. در مقابل حال موطئه که مقدمه چینی برای صفت خود است؛ مانند: آیه {فَمَثَلُهَا بَشْرًا سَوِيًّا} (مریم/ ۱۷) که در اصل، «سَوِيًّا» حال است و «بَشْرًا» که اکنون حال واقع شده برای زمینه چینی است. (حال موطئه همیشه جامد و موصوف است).
  ۲. از لحاظ زمانی؛ مثلاً در «جاءَ زَيْدٌ رَاكِبًا»، زيد در هنگام آمدن، سواره است.
  ۳. در مقابل حال مقارنه. در حال مقدره (مستقبله)، زمان حال بعد از عامل حال است؛ مانند: آیه {إِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرٌ وَإِنَّا كَفُورٌ} (انسان/ ۳) که زمان «شَاكِرًا» و «كَفُورًا» بعد از «هَدَيْنَا» است.
  ۴. حال محکیه یعنی حالی که مربوط به زمان گذشته است؛ مانند: «جاءَ زَيْدٌ أَمْسَ رَاكِبًا». طبق ابن اصل، موارد حال محکیه نیز جزء حال مقارنه به حساب می‌آیند زیرا زمان آمدن و سواره بودن، یکی است.
  ۵. شبیهه که مؤسسه نیز گفته می‌شود در مقابل «حال مؤکده» قرار دارد که معنای حال از ماقبل فهمیده می‌شود و حال فقط آن را تأکید می‌کند و معنای جدیدی به جمله اضافه نمی‌کند؛ مانند: {وَلِي مُدْبِرًا} (نعل/ ۱۰).
  ۶. گاهی لفظاً نیز مانند عامل است؛ مثل: آیه {وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رِسُولًا} (نساء/ ۷۹).

٢١. الأصل في الحال أن تكون حقيقيَّة<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣١٢)
٢٢. الأصل في الحال السببيَّة أن تكون مفردة و إن كان الإسم المرفوع بها تثنية أو جمعاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٣١٣)
٢٣. الأصل في الحال أن يكون مفرداً<sup>٢</sup> (أوضح المسالك ج ٢ ص ٣٣٦) (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٢٥٨) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٩٤) (مبادئ العربيَّة ج ٤ ص ٢٤٨) (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣٥٢) (ماء معين ص ١٢٣) (شرح التسهيل ج ٣ ص ١٧١)
٢٤. الأصل في الحال أن يكون مشتقاً (الوافي في النحو و الصرف ص ٣٠١) (النحو الوافي ج ٢ ص ١٦٦ و ص ٢٨٧) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٥٦٩ و ص ٥٧١) (الدروس النحويَّة ك ٢ ص ٥٩) (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣٥٠ و ج ٢ ص ٢٥٣) (شرح إبن الناطم ص ١٩٣) (مبادئ العربيَّة ج ٤ ص ١٦٠) (اصول النحو ص ٩٩) (معجم الفروق النحويَّة و الصرْفِيَّة ص ١٦١)
٢٥. الأصل في الحال أن يكون وصفاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٨٤) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٧٤) (معاني النحو ج ٢ ص ٢٤٤) (النحو القرآني ص ٢٥٥)
٢٦. الأصل في الحال أن لا تكون مصدرأ (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٥٧٤) (النحو القرآني ص ٢٥٥)
٢٧. الأصل في الحال الجامدة أن تؤوّل بالمشتق (معجم الهوامع ج ١ ص ٢٣٨)
٢٨. الأصل في رابط الجملة الحاليَّة أن يكون مذكوراً (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٢٠)
٢٩. الأصل في الإسم المنصوب الذي بعد «وَقَعَ» أن يكون حالاً أو خبراً لـ «وَقَعَ»<sup>٣</sup> (معجم الهوامع ص ١١٣)
٣٠. الأصل عدم ذكر «قَدْ» بدون الواو في الجملة الحاليَّة المصدرَّة بفعل ماضٍ مثبت<sup>٤</sup> (مبادئ العربيَّة ج ٤ ص ٢٥٠)

١. يعني حال، بيان كتنده هيث خود صاحب حال باشد برخلاف حال سببيّه كه بيان كتنده هيث متعلق صاحب حال است؛ مانند: «جاءَ زَيْدٌ رَأْيِيّاً أبوه».

٢. در مقابل جمله.

٣. مانند: «لا يَقَعُ الفَعْلُ مَبْدَأً» (بناير خبر بودن اسم منصوب، «وَقَعَ» فعل ناقصه است).

٤. «زُرْتُكَ وَ قَدْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ» صحيح است.

۳۱. الأصل في رابط الجملة الحالية هو الضمير (شرح الصّفاى ج ۴ ص ۱۸۳)
۳۲. الأصل في الجملة الماضوية أن لا تقترن بالواو<sup>۱</sup> (شرح شذور الذهب ص ۲۰۶)
۳۳. الأصل في المضارع المنفى بـ «لا» أن لا يقترن بالواو (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۳۵۵)
۳۴. الأصل عدم وقوع الواو الرابطة في الجملة الحالية الماضوية المسبوقة بـ «لا» النافية (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۱۰)
۳۵. الأصل في الجملة الحالية الإسمية الواقعة بعد حال مفرد أن لا تقترن بالواو<sup>۲</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۹)
۳۶. الأصل في رابط الجملة الحالية أن يكون ضميراً (جامع الدروس العربية ص ۴۲۲)
- (القواعد الأساسية ص ۲۳۲)
۳۷. الأصل في الجملة الحالية أن يكون ربطها بالواو و الضمير معاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۱) (مع الهوامع ص ۲۴۶)
۳۸. الأصل في الجملة الحالية المصدرية بـ «ليس» أن يكون ربطها بالواو و الضمير معاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۱) (مع الهوامع ص ۲۴۶)
۳۹. الأصل في فرض وحدة الحال و تعدد ما تصلح له بلا قرينة أن تكون للأقرب<sup>۳</sup> (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۰۱)
۴۰. الأصل عدم تقديم الحال على المضاف إليه في الإضافة اللفظية<sup>۴</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۵۴)
۴۱. الأصل في الحالين اللتين إقتضاهما أفعال التفضيل أن تتأخر عنه<sup>۵</sup> (مع الهوامع ج ۱

۱. إقتران آن به «واو» بسیار کم است؛ مانند: آیه {أَتُؤْمِنُ لَكَ وَتَتَّبَعُكَ الْأَزْدَ لَوْلَا} (شعراء/ ۱۱۱).

۲. مانند: «جاء زيدٌ رآكياً يدهُ على رأيه».

۳. مانند: «جاء زيدٌ و عمروٌ و بكرٌ ضاحكاً» که «ضاحكاً» حال از «بكر» است.

۴. در اضافه معنوی كاملاً متعنع است ولی در اضافه لفظی به صورت کم گاهی مقدم می شود؛ مانند: «هذا شاربٌ ممزوجةٌ القهوة» که در اصل «هذا شاربٌ القهوة ممزوجة» بوده است. البته همچنان که گفته شد این استعمال، بسیار کم و خلاف اصل است.

۵. البته در استعمال، «أفعل» همیشه بین دو حال قرار می گیرد؛ مانند: «هذا بشرٌ أطيبُ منه رطباً»، و غیر این صورت جایز نیست و این اصل، این نکته را بیان می کند که طبق اصل اولی، حال باید بعد از عامل

ص ۲۴۲)

۴۲. الأصل في الحال الفضلة و العمدة أن تذكر في الكلام (معجم النحو العربي ص ۱۴۱)

۴۳. الأصل أن يصح الإستدلال لتعيين الحال بالجواب عن السؤال بـ «كيف» (معجم

النحو العربي ص ۱۳۷)

۴۴. الأصل في واو الحال أن تكون بمعنى «إِذْ» (معاني النحو ج ۲ ص ۲۶۳)

۴۵. الأصل في الحال أن يجوز فيها أن تتأخر عن صاحبها (قواعد اللغة العربية ص ۲۲۳)

۴۶. الأصل في الحال أن لا تدلّ على الثبوت و الدوام (الكلام المفيد ص ۲۶۹)

۴۷. الأصل في الجملة التي تلي «ما لي، ما لنا و...» أن تكون حالية منفية بـ «لا» (جامع

الدروس العربية ص ۴۲۴)

قرار بگیرد اما به خاطر اين كه افعال تفضيل هميشه بين مفضل و مفضلّ عليه قرار می‌گیرد در اینجا نیز از اصل، چشم پوشی شده است.

۱. مانند: آية { وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ } (مانده/ ۸۴).

## صاحب حال و عامل حال

١. الأصل في صاحب الحال أن يكون معرفة (شرح ابن الناظم ص ١٩٨) (الوافي في النحو و الصرف ص ٢٩٤) (اصول النحو ص ٩٩) (معجم النحو العربي ص ١٤٢) (النحو القرآني ص ٢٥٧) (قواعد اللغة العربية ص ٢٢٢) (مختصر النحو ص ١٥١) (الهداية في النحو ص ٩٨)
٢. الأصل في الحال أن تكون نفس صاحبها في المعنى<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٩٤ و ص ٣٠٤) (جامع الدروس العربية ص ١٤٠) (شرح ابن الناظم ص ١٩٧)
٣. الأصل مطابقة الحال مع صاحبها في التذكير و التأنيث و الإفراد و التثنية و الجمع (النحو الوافي ج ٢ ص ٣١٣ و ص ٣١٦) (معجم النحو العربي ص ١٤٣)
٤. الأصل في صاحب الحال أن يكون مذكوراً (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٢٠) (معجم النحو العربي ص ١٤٣) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٦٠٠)
٥. الأصل في صاحب الحال أن يكون معرفة أو نكرة غير محضة (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٣٤١) (معجم الهوامع ج ١ ص ٢٤٠)
٦. الأصل في صاحب الحال أن لا يكون نكرة (النحو الوافي ج ٢ ص ٣١٤) (مكترات المدرس ج ٢ ص ١٨١)
٧. الأصل في فرض كون صاحب الحال نكرة أن تكون عامة<sup>٢</sup> أو خاصة<sup>٣</sup> أو مؤخره عن الحال (شرح شذور الذهب ص ٣٣٠)
٨. الأصل في صاحب الحال أن لا يكون مضافاً إليه (معجم الهوامع ص ٢٤٠)
٩. الأصل في صاحب الحال أن لا يكون مبتدأً و لا ما أصله المبتدأ (النحو الوافي ج ٤ ص ٩٧) (شرح شذور الذهب ص ٤٤)

١. يعني در «جاء زَيْدٌ رَاكِباً» شخص سواره (راكب) همان «زَيْدٌ» است.  
٢. مانند آن که نکره در سیاق نفی باشد.  
٣. به واسطه اضافه یا وصف.

١٠. الأصل في الحال تأخرها عن صاحبها (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٩٥) (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٥١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٥٤) (شرح ابن النّاطم ص ١٩٩) (معجم الهوامع ص ٢٤١)
١١. الأصل عدم تقديم الحال المؤكّدة على صاحبها (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٩٥)
١٢. الأصل في عامل الحال أن يكون هو عاملاً في صاحبها (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢٣) (مكزرات المدرّس ج ٢ ص ١٨٨)
١٣. الأصل في عامل الحال الذّكر (النحو الوافي ج ٢ ص ٣١٨ و ص ٣٢٠)
١٤. الأصل في عامل الحال أن يجوز حذفه (معجم الهوامع ص ٢٤٩)
١٥. الأصل في عامل الحال الذي يجب ذكره أن يكون عاملاً معنوياً (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٥٩٩)
١٦. الأصل في عامل الحال أن لا يكون حذفه واجباً (معجم الهوامع ص ٢٤٩)
١٧. الأصل في الحال تأخرها عن عاملها (معجم الهوامع ص ٢٤١) (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٩٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٢٥٥) (الوافي في النحو و الصّرف ص ٣٠٩) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٢٤)
١٨. الأصل في الحال أن يجوز فيها أن تتأخّر عن العامل و أن تتقدّم على العامل (أوضح المسالك ج ٢ ص ٣٢٦)
١٩. الأصل عدم تقديم الحال المؤكّدة على عاملها (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٩٥)
٢٠. الأصل عدم تقديم الحال على العامل المعنوي<sup>١</sup> (شرح ملاحامي ج ١ ص ٣٤٦)
٢١. الأصل في عامل الحال وجوب أن يذكر في الكلام (معجم النحو العربيّ ص ١٤٥)
٢٢. الأصل في عامل الحال أن يكون فعلاً (معجم النحو العربيّ ص ١٤٣)
٢٣. الأصل في صاحب الحال تقديمه (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٥١)
٢٤. الأصل أن يكون العامل في الحال هو العامل في صاحبها (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٦٩)

## ألفاظ خاصه در باب حال

۱. الأصل في «بَغْتَةً» في «جاءَ العَدُوُّ بَغْتَةً» أن يكون حالاً مؤوَّلاً بالصفة<sup>۱</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۶)
۲. الأصل في «رَكُضاً» في «جاءَ العَدُوُّ رَكُضاً» أن يكون حالاً مؤوَّلاً بالصفة<sup>۲</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۶)
۳. الأصل في «صَبْرًا» في قولك «قَتَلْتَهُ صَبْرًا» أن يكون حالاً مؤوَّلاً بالصفة<sup>۳</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۳)
۴. الأصل في «شَجَاعَةً» في قولك «زَيْدٌ عَتَرْتَهُ شَجَاعَةً» أن يكون حالاً مؤوَّلاً بالصفة<sup>۴</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۴۶)
۵. الأصل في «مَرَحًا» أن يعرب حالاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۶۲۱)
۶. الأصل في «مُفَرَّقَةً» أن يعرب حالاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۶۳۸)
۷. الأصل في «وحداناً» أن يعرب حالاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۷۱۲)
۸. الأصل في «مَعًا» أن يكون حالاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۰)
۹. الأصل في «وَحْدَةً» أن يكون حالاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۰)
۱۰. الأصل في «لُغَةً» أن تعرب حالاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۵۷۹)
۱۱. الأصل في «إِتِّفَاقًا» أن يكون حالاً أو مفعولاً مطلقاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۲۱)
۱۲. الأصل في «يَقِينًا» أن يكون حالاً أو مفعولاً مطلقاً (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۷۲۲)
۱۳. الأصل في «كَافَّةً» أن تكون مجردة من «أل» والإضافة (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۵۴۰) (علوم العربية ص ۵۷۳)
۱۴. الأصل في «جَمِيعًا» أن يقطع عن الإضافة (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۶۱)



## تمییز

۱. الأصل في التَّمييز الذِّكْر (بداة النحو ص ۱۹۰)
۲. الأصل في التَّمييز أن لا يكون مؤكداً لعامله (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۳۴) (القواعد النحوية ص ۲۴۱) (شرح قطر الندى ص ۲۱۵)
۳. الأصل في التَّمييز أن يكون موصوفاً بما انتصب عنه<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۷۱)
۴. الأصل في التَّمييز أن لا يتوقف معنى الكلام عليه (ثورة نحوية ص ۱۹۲)
۵. الأصل في التَّمييز أن يكون غير سببي<sup>۲</sup>
۶. الأصل في التَّمييز المنصوب بفعل متصرف كونه فاعلاً في الأصل<sup>۳</sup> (شرح ابن الناظم ص ۲۱۸)
۷. الأصل في التَّمييز أن يكون نكرة (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۱۴) (ثورة نحوية ص ۲۶) (مجمع الهوامع ص ۲۵۲) (شرح ابن الناظم ص ۲۱۴) (شرح شذور الذهب ص ۲۰۴) (شرح قطر الندى ص ۲۴۸)
۸. الأصل في التَّمييز الجمود (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۲۵ و ص ۳۳۴) (معجم الفروق النحوية و الصرْفِيَّة ص ۱۶۱)
۹. الأصل في التَّمييز أن يكون اسماً جامداً و أن يكون للذوات (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۵۹ و ص ۲۶۰) (النحو القرآني ص ۲۷۵) (فراند حجتیه ص ۱۵۹)
۱۰. الأصل في التَّمييز أن يكون بمعنى «مِنْ» البَيَانِيَّة (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۲۴ و ص

۱. مانند: «زَيْدٌ طَابَ نَفْسًا» و «أَنْتَ مِثْلُهُ رَجُلًا»، که در اصل «لِزَيْدٍ نَفْسٌ طَابَتْ» و «أَنْتَ رَجُلٌ مِثْلُهُ» بوده است.

۲. مثلاً «طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا» در اصل «طَابَ نَفْسُ زَيْدٍ» بوده است.

- ٣٢٥) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٦٠١) (شرح شذور الذهب ص ٣٣٩) (شرح ابن النّاطم ص ٢١٤)
١١. الأصل فى التّمييز أن يطلب فيه بيان الجنس و ذلك يتأدى بالمفرد (شرح شذور الذهب ص ٣٣٦)
١٢. الأصل فى المبهمات المقادير (شرح ملا جامى ج ١ ص ٣٧١)
١٣. الأصل فى تمييز المفرد أن يكون جامداً (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٥)
١٤. الأصل فى تمييز الذات أن يكون عن مقدار (شرح ملا جامى ج ١ ص ٣٦٤) (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٥٦) (شرح قطر الندى ص ٢١٢) (الهداية و الصّديّة ص ١٥٨)
١٥. الأصل فى تمييز المفرد أن يكون مميّزه شيئاً محسوساً مجسماً (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٥)
١٦. الأصل فى تمييز الجملة أن يكون ما أصله فاعل أو مفعول به فى الصّناعة (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٦)
١٧. الأصل فى تمييز الأعداد الثلاثة إلى العشرة الذى يكون إسم جمع أو إسم جنس أن يكون مجروراً بـ «مِنْ»<sup>١</sup> (جامع الدروس العربيّة ص ٤٣١)
١٨. الأصل عدم الفصل بين العدد و التّمييز (جامع الدروس العربيّة ص ٤٣٦) (مع الهوامع ص ٢٥٣)
١٩. الأصل فى تمييز الثلاثة إلى العشرة أن يجمع جمع قلّة (مع الهوامع ص ٢٥٢)
٢٠. الأصل عدم حذف مميّز «كَمْ» الإستفهاميّة و الخبريّة (شرح ملا جامى ج ٢ ص ١٠٠)
٢١. الأصل فى تمييز «كَمْ» الإستفهاميّة أن يكون منصوباً و فى الخبريّة أن يكون مجروراً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٣)
٢٢. الأصل فى تمييز «كَمْ» الخبريّة الإفراد (جامع الدروس العربيّة ص ٤٣٣) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٢٦٤)
٢٣. الأصل فى تمييز «كَمْ» الإستفهاميّة الإتصال (مع الهوامع ص ٢٥٤)

١. مانند: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْقَوْمِ» (اسم جمع) و «ثَلَاثَةٌ مِنَ الطَّيْرِ» (اسم جنس).

٢. تمييز؛ مانند: «كَمْ تَلْمِيذًا نَجَحَ؟» و «كَمْ تَلْمِيذٍ نَجَحَ».

۲۴. الأصل عدم دخول «مِنْ» في مميِّز «كَمْ» الإستفهامية (شرح ملأ جامي ج ۲ ص ۹۰)
۲۵. الأصل في مميِّز «كَأَيْنَ» أن يكون مجروراً بـ «مِنْ»<sup>۱</sup> (جامع الدروس العربية ص ۴۳۴)  
(معجم الفروق النحوية و الصَّرْفِيَّةِ ص ۲۷۰) (معجم الهوامع ص ۲۵۵) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۶۴)
۲۶. الأصل في التميِّز أن يكون منصوباً (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۳۷۱) (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۲۴) (أوضح المسالك ج ۲ ص ۳۶۳)
۲۷. الأصل في تميِّز المقدار أن يكون منصوباً (الفوائد الصَّدِيَّةِ ص ۲۹)
۲۸. الأصل في أسماء الوزن و الكيل و المساحة و العدد و كل ما كان فيه نوع من الإبهام أن تحتاج إلى التميِّز (اصول النحو ص ۱۰۲)
۲۹. الأصل في تميِّز المفرد أن يكون منصوباً في موضع يكون المميِّز كيلاً أو وزناً أو مساحاً (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۲۷)
۳۰. الأصل في التميِّز تأخُّره عن المميِّز و العامل (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۳۸۱) (أوضح المسالك ج ۲ ص ۳۷۱) (شرح ابن النَّاظِمِ ص ۲۱۴) (مكزرات المدرِّس ج ۲ ص ۳۲۲) (القواعد النَّحْوِيَّةِ ص ۲۴۱) (الكلام المفيد ص ۱۱۵) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۶۵)
۳۱. الأصل في موضع كان العامل فعلاً مشتقاً أو وصفاً يشبهه عدم تقديم التميِّز على عامله<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۳۱) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۳۵) (شرح شذور الذهب ص ۲۰۵) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۲۶۵)
۳۲. الأصل في عامل التميِّز أن يتقدِّم على التميِّز (قواعد اللِّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ص ۲۳۰)
۳۳. الأصل في التميِّز المنسوب بفعل متصرف أن يكون فاعلاً في الأصل (قواعد اللِّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ص ۲۳۱)
۳۴. الأصل عدم تأويل التميِّز الجامد بالمشتق<sup>۳</sup> (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۳۷۹)

۱. مانند: «كَأَيْنَ مِنْ نَبِيٍّ أَنْكَرَهُ قَوْمُهُ».

۲. در مواردی که عامل، فعل جامد باشد، تقدّم قطعاً ممتنع است.

۳. به خلاف مانند «كَفَى زَيْدٌ رَجُلًا» که به معنای «كَفَى زَيْدٌ كَامِلًا فِي الرَّجُولِيَّةِ» است.

## اسم عدد

١. الأصل في الثلاثة إلى العشرة ثبوت التاء (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ١٢٩) (علوم العربية ص ٥١١) (شرح ابن الناظم ص ٤٤٧) (شرح التسهيل ج ٢ ص ٣١١)
٢. الأصل في الثلاثة إلى العشرة أن يقصد بها المعدود و يذكر (معجم النحو ص ٢٣٣)
٣. الأصل في الثلاثة إلى العشرة أن تقترن بالتاء للمذكّر وتحذف للمؤنث (معجم النحو ص ٢٣٢)
٤. الأصل في أسماء العدد من الواحد إلى العشرة أن تكون على أوزان خاصّة معهودة<sup>١</sup> (شرح ملاً جامى ج ١ ص ٩٤)
٥. الأصل أن لا يجمع بين إثنتين و معدوده (مكررات المدرّس ج ٤ ص ٩٢)
٦. الأصل في إستعمال الإثنتين أن يكون للمذكّر بدون التاء و للمؤنث بالتاء (الهداية فى النحو ص ١٧٨)
٧. الأصل فى الواحد أن يكون للمذكّر بدون التاء و للمؤنث بالتاء (الهداية فى النحو ص ١٧٨)
٨. الأصل فى «ثمانى عشرة» فتح الياء (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ١٣٥) (الكلام المفيد ص ١٥٠)
٩. الأصل فى العدد المركّب إستعمال «أحد» و «إحدى» لا «واحد» و «واحدة»<sup>٢</sup> (مكررات المدرّس ج ٤ ص ٩٣)
١٠. الأصل فى المركّب من العدد الترتيبى أن يجرى مجرى المركّب من العدد الأصليّ فى أن الجزئين منه يبيان على الفتح<sup>٣</sup> (سلسبيل ص ٤٠٠)

١. به خلاف أعداد معدول؛ مانند: «ثلاث و...».

٢. مانند: «أحد عشر».

٣. مانند: «الفصل الخامس عشر».

١١. الأصل في «حادى عشر» أن تكون مبنية على الفتح (الهداية و الصمدية ص ١٧٥)
١٢. الأصل في كلمة «نَيْف»<sup>١</sup> أن تستعمل بعد العقود و بعد «مِأَة» و «أَلْف» (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٩٥)
١٣. الأصل في أسماء العدد أن لا تثنى و لا تجمع (مع الهوامع ج ١ ص ٤٣)
١٤. الأصل عدم «أل» في باب أسماء العدد (علوم العربية ص ٥١٤)
١٥. الأصل في العَلَمِ المذكَرِ كان مؤنث اللَّفْظِ مراعاة اللَّفْظِ و تذكير العدد<sup>٢</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٤٤)
١٦. الأصل في جميع ألفاظ العدد أن تضاف إلى معدوداتها (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٢٨٧)
١٧. الأصل في موضع كان المضاف عدداً أن يقع المضاف إليه موصوفاً لا المضاف<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢١٧)
١٨. الأصل في مميِّز الثلاثة إلى العشرة أن يكون مجروراً بالاضافة لا بـ «مِنْ» (مكزيات المدرس ج ٤ ص ٩٦)
١٩. الأصل في المضاف إليه لأعداد الثلاثة إلى العشرة أن يكون من جموع القلَّة (معجم النحو ص ٢٣٦) (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٢٨) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣١٣)
٢٠. الأصل في مميِّز العدد التَّنْكِيرِ (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٢٩١)
٢١. الأصل في المعدود أن يكون موصوفاً (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٣٠٠)
٢٢. الأصل إذا كان المميِّز إسم جنس جمعى أو إسم جمع أن يفصل بينه و بين العدد بـ «مِنْ»<sup>٤</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٤٤٥)
٢٣. الأصل أن لا يجمع بين الواحد و الإثنين و معدودهما إلا إذا أريد بيان أن المقصود

١. كناية از عددى بين يك تا سه.

٢. مانند: «جاء ثلاث حَمْرَات».

٣. مانند: آية (سَنِعْ نَفْرَاتِ سِفَانِ) (يوسف/ ٤٣).

٤. مانند: «ثلاثة مِنَ الْقَوْمِ» و «ثلاثة مِنَ الْعَرَبِ».

- باسم الجنس المعدود لا الجنسيّة<sup>١</sup> (أوضح المسالك ج ٤ ص ٢٤٣)
٢٤. الأصل في تمييز المفرد المتعدّد العطف بين المتعدّد<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٢٨)
٢٥. الأصل في «مأة» أن يكون مميّزها مفرداً مجروراً (مكزرات المدرّس ج ٤ ص ١٠٠)
٢٦. الأصل في مميّز الثلاثة إلى العشرة أن يكون مجروراً مجموعاً لفظاً أو معنى<sup>٣</sup> (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ١٣٦ و ص ١٣٧) (شرح شذور الذهب ص ٦٠٠) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣١١ و ص ٣١٢) (الهداية في النحو ص ١٨١)
٢٧. الأصل في «أحد» هو «واحد» و الأصل في «إحدى» هو «واحدة» (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ١٣١)
٢٨. الأصل في العدد المركّب أن يكون بالواو<sup>٤</sup> (معاني النحو ج ٣ ص ٢٣٤)
٢٩. الأصل في المركّب العددي كلمتان بينهما واو العطف (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٩٥)
٣٠. الأصل في «واحد» و «إثنين» أن لا يستعملا مع تمييز (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٩٨)
٣١. الأصل إستعمالاً عطف العقود على الزائد لا عطف الزائد على العقود (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ١٣٤)
٣٢. الأصل في أسماء العدد إثننا عشرة كلمة<sup>٥</sup> (الكلام المفيد ص ١٤٦)
٣٣. الأصل في «أحد عشر» و «إحدى عشرة» «وحد عشر» و «وحدى عشرة» (شرح التسهيل ج ٢ ص ٣١٥)

١. مثلاً در آية {وقال الله لا تتخذوا إلهين اثنين إنما هو إله واحد} (نحل/ ٥١) آيه در صدد بيان نفی تعدّد إله است نه بحث سر إثبات یا عدم إثبات الإلهيت.

٢. مانند: «عندي رطلٌ سمنًا و زَيْتًا».

٣. مانند: «ثلاثة رجال» و «ثلاثة رهط» (رَهْطُ الرَّجُلِ: قوم و خویش شخص).

٤. یعنی اصل «خَمْسَةَ عَشْرَ»، «خَمْسَةَ و عَشْرَ» بوده است.

٥. یعنی از یک تا ده و صد (بنه) و هزار (الف).

## حروف جرّ

۱. الأصل في حرف الجرّ أن لا يدخل على مثله إلّا لتوكيد لفظي (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۵۶)
۲. الأصل في الحروف الجارّة أن يكون لها معنى<sup>۱</sup> (سلسبيل ص ۳۲۱)
۳. الأصل<sup>۲</sup> في حرف الجرّ أن يجزّ الظاهر و المضمّر<sup>۳</sup> (علوم العربيّة ج ۲ ص ۳۶۹)
۴. الأصل فيما إذا أمكن في كلّ حرف يتوهم خروجه عن أصلّي و كونه بمعنى كلمة أخرى أن يبقى على أصل معناه الموضوع له<sup>۴</sup> (شرح الرّضی على الكافية ج ۴ ص ۳۲۹)
۵. الأصل فيما إذا أمكن في كلّ حرف يتوهم خروجه عن أصلّي و كونه زيادة أن يبقى على أصل معناه الموضوع له (شرح الرّضی على الكافية ج ۴ ص ۳۲۹)
۶. الأصل عدم نيابة أحرف الجرّ بعضها عن بعض (معجم النحو ص ۱۲۵) (مغنی الأديب ب ۱ ص ۴۱) (معانی النحو ج ۳ ص ۷ و ج ۲ ص ۱۶۸)
۷. الأصل في الحرف الجارّ إذا كان وسيلةً للتعدية أن لا يجوز حذفه مع بقاء معموله مجروراً (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۴۲) (الإقتراح ص ۱۱۵)

۱. گاهی برخی حروف گرچه زائده نیستند ولی معنا هم ندارند؛ مانند: «باء» تعدیه در مثل «ذَهَبْتُ بِرَيْدٍ» که «باء» معنای خاصی ندارد و فقط عامل را تغییر می‌دهد.
۲. الأكثر.
۳. یعنی توانایی جرّ اسم ظاهر و ضمیر را داشته باشد به خلاف برخی حروف جرّ که فقط بر سر اسم ظاهر می‌آیند؛ مانند: «کاف».
۴. یعنی به جای آن که معنای حرف جرّ را تغییر دهیم یا آن را زائد بدانیم، در صورت امکان باید معنای فعل را تغییر دهیم تا متناسب با آن حرف جرّ باشد. البته تغییر معنای فعل به صورت تضمین است نه به طور کلی؛ مثلاً در آیه {إِذَا كَانُوا عَلَى النَّاسِ} {مطففین/۲} به جای آن که «علی» را به معنای «مِنْ» بدانیم می‌گوییم «إِذَا كَانُوا» متضمّن معنای «حکم و تسلّط» است: «نَحْكُمُوا فِي الْإِكْتِيَالِ (و نَسَلَطُوا) عَلَى النَّاسِ».

٨. الأصل في الحروف الجارة أن تعدّى الأفعال إلى الأسماء<sup>١</sup> (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠٩)
٩. الأصل قصر التعدية على حرف الجرّ الأصلي<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٧)
١٠. الأصل عدم تعلق حرف الجرّ الأصلي مع مجروره بأحرف المعاني<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٤٢)
١١. الأصل أن لا يحذف حرف الجرّ (شرح التسهيل ج ٢ ص ٨٠)
١٢. الأصل في حروف الخفض أن لا يجوز الإبتداء بها (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٥٦٦)
١٣. الأصل في حروف الخفض أن لا تقع في موضع مبتدأ (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٥٦٦)

١. يعنى ارتباط دادن بين معنای فعل و معنای اسم.

٢. يعنى ارتباط دادن بين معنای فعل و معنای اسم.

٣. برخی قائل به جواز تعلق حرف جرّ به حروف معانی هستند؛ مثلاً در آیه {مَا أَنْتَ بِغَفِيَةٍ تِلْكَ بِمُخْتَوِينَ} (قلم/

٢) «بِنِعْمَةٍ» را متعلق به «ما» می دانند.

## جَارٌّ وَ مَجْرُورٌ

١. الأصل في الجارِّ و المجرور أن يكون لهما متعلِّق به (الدَّر المصون ص ٢٢)
٢. الأصل تقديم المتعلِّق على المتعلِّق (الدَّر المصون ص ٢٢) (تجزيه و تركيب بيشرفته ص ٧٩)
٣. الأصل عدم الإتيان بالجرِّ بالمجاورة (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٣٦)
٤. الأصل في المجرور أن يكون إسمًا ظاهراً (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٧٤)
٥. الأصل في المجرور هو المجرور بالحرف (شرح شذور الذهب ص ٤١٧) (شرح قطر الندى ص ٢٢٣)
٦. الأصل في باب القَسَم أن يكون المجرور إسم الله تعالى (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٧٥)

## «باء» و «تاء» و «كاف»

١. الأصل في معانى الباء الإلصاق و الإستعانة (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٠)
٢. الأصل في القَسَم بالحرف أن يكون بالباء الجارة (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٧٤)
٣. الأصل في باء التعدية أن يستعان بها في تعدية الفعل اللّازم إلى مفعول به (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٠ و ص ٣٨١) (شرح التسهيل ج ٢ ص ١٠)
٤. الأصل في «بَصَرَ» أن يتعدى بالباء (النحو الوافى ج ٢ ص ١٢٢)
٥. الأصل في الباء بمعنى التعدية عدم تقديره (جامع المقدمات ج ص ٤٥٢)
٦. الأصل دخول الباء الّتى بمعنى بدل على المتروك (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨١)
٧. الأصل في الباء بمعنى «عن» أن يكون بعد السّؤال (مكزرات المدرّس ج ٢ ص ٢٣٨)
٨. الأصل أن تزداد الباء الجارة في مفعول «عرفت» و نحوه (مغنى الأديب ج ١ ص ٨٥)  
(مع الهوامع ج ١ ص ١٦٧)
٩. الأصل في الباء الجارة بعد الإنتهاء أن تكون زائدة (النحو الوافى ج ٢ ص ٢٣٧)
١٠. الأصل في الباء التعليلية أن تفيد المقابلة مع التعليل (معانى النحو ج ٢ ص ٢٠٣)
١١. الأصل في الباء الجارة المعدية أن تعدى الفعل القاصر (مغنى الأديب ب ١)
١٢. الأصل في معنى الباء الإلصاق الحقيقى أو المجازى (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٦)
١٣. الأصل أن يتعدى «خلا» بالباء (النحو القرآنى ص ٢٩٢)
١٤. الأصل في كاف التشبيه أن تكون مؤخرّة (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ١٦١)
١٥. الأصل في الباء الزائدة أن تزداد في الفاعل و المفعول به و المبتدأ و خبره و خبر النَّاسخ (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٤)
١٦. الأصل في الباء بعد إسم الفعل «عَلَيْكَ» أن تكون زائدة (موسوعة النحو و الصّرف و

(الإعراب ص ١٨٧)

١٧. الأصل في الباء بعد «ألقي» أن تكون زائدة (كتاب الكناش ج ٢ ص ٧٧)
١٨. الأصل في مجرور التاء لفظ الجلالة «الله» (شرح ابن النّاطم ص ٢٣١) (شرح قطر الندى ص ٢٢٥) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧١) (الهداية في النّحو ص ٢٧٣)
١٩. الأصل في التاء الجارة القسمية أن لا تجرّ إلا «الله و ربّ و الرحمن» (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٩) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٥) (نحو مقدّماتي ص ٧٤)
٢٠. الأصل في الكاف أن تكون حرفاً جارياً (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠)
٢١. الأصل في الكاف المتصلة بـ «ما» الزائدة أن تكفّف عن العمل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٥ و ص ٥٣٦) (النّحو الوافي ج ١ ص ٤٠١) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٣٢) (شرح ابن النّاطم ص ٣٢٩)
٢٢. الأصل في الكاف الملحقة بـ «ما» الزائدة أن تدخل على الجملة الإسمية (شرح ابن النّاطم ص ٢٢٩) (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٥٠)
٢٣. الأصل في التّشبيه الكاف (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧١)
٢٤. الأصل في الكاف التّشبيه (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧١) (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٣٦٥) (الهداية في النّحو ص ٢٧٣)
٢٥. الأصل دخول الكاف على المشبّه به (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (معجم النّحو العربيّ ص ٣٩٣)
٢٦. الأصل في الكاف التعليلية أن تفيد التّشبيه مع التّعليل (معاني النّحو ج ٢ ص ٢٠٣)
٢٧. الأصل في الكاف الجارة أن تدخل على الإسم لا الضّمير (شرح الرّضى على الشّافية ج ٤ ص ٤٨٩)

## «فِي» و«عَنْ» و«عَلَى»

١. الأصل في معاني «فِي» الجارّة الظرفيّة (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٣) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦٩) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٤)
٢. الأصل في «فِي» التي تكون بمعنى «مِنْ» أن تكون تبعيضيّة (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٤)
٣. الأصل في «فِي» كونها أصليّة (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٣)
٤. الأصل أن تكون المقايسة التي كانت من معاني «فِي» الجارّة بين شيء سابق على «فِي» و شيء لاحق بعدها و يكون اللاحق أفضل و أكثر من السابق<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٣)
٥. الأصل في «فِي» التعليليّة أن تفيد الظرفيّة مع التعليل (معاني النحو ج ٢ ص ٢٠٣)
٦. الأصل في معاني «عَنْ» المجاوزة و الأصل في المجاوزة «عَنْ» (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦١ و ص ٣٩٨) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٥) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٣) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧١) (الهداية في النحو ص ٢٧٣) (نحو مقدماتي ص ٧٣)
٧. الأصل في فرض وقوع ساكن بعد «عَنْ» أن تتحرّك نونها بالكسر (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٨)
٨. الأصل في «عَنْ» الإسميّة بمعنى جانب أن تقع مجرورة بـ «مِنْ» لا غير (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٩) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٩)
٩. الأصل في معاني «عَلَى» الجارّة الإستعلاء (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٥) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٧١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٣)

١. مانند: آية {فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأَجْرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ} (توبه / ٣٨) که متاع آخرت، أفضل از متاع دنیا است.

١٠. الأصل في «على» أن تكون للضرر (جامع المقدمات ج ١ ص ٤٥٥)
١١. الأصل في مادة المرور أن تستعمل مع «على» لا مع الباء (ثورة نحوية ص ١٥٧)
١٢. الأصل في كلمة «على» الجارة الأصلية إذا كانت للإضراب و الإبطال عدم تعلقها هي و مجرورها بشيء<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٤٥ و ص ٣٩٧)
١٣. الأصل في «على» الإسمية بمعنى «فوق» أن تقع مجرورةً بـ «مِنْ» (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٩٧) (شرح ابن الناظم ص ٢٢٧ و ص ٢٩٧)
١٤. الأصل تعدية «بِخِلِّ» و «شَحَّ» و «ضَنَّ» بـ «على» (شرح التسهيل ج ٣ ص ٢٩)

١. مانند: «الحَسَدُ كَالِإِسْرَافِ كِلَاهُمَا دَاءٌ، عَلَى أَنَّ الْإِسْرَافَ أَقْلُ ضَرَرًا».

## «لام» و «مُنذُ» و «مُنذُ» و «رُبُّ» و «مِنُ»

١. الأصل في لام الجرّ الفتح (الأصول النحوية و الصرفية ج ١ ص ٤٩٠)
٢. الأصل في حروف التعليل هي اللّام (علوم العربية ج ٢ ص ٧٧٠) (شرح التسهيل ج ٣ ص ٢٠)
٣. الأصل في اللّام الجارّة أن تكون مكسورة مع كلّ ظاهر و مفتوحة مع كلّ ضمير (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٤)
٤. الأصل في الإرادة أن لا تتعدّى باللّام (ثورة نحوية ص ١٣٦)
٥. الأصل في معاني اللّام الجارّة الإختصاص (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٨) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦٩) (ثورة نحوية ص ١١٨)
٦. الأصل في اللّام أن تكون للنّفع (جامع المقدمات ج ١ ص ٤٥٥)
٧. الأصل في اللّام الجارّة أن لا تستعمل لإنتهاء الغاية (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٦)
٨. الأصل في اللّام الجارّة الدّالة على التّعجب بغير قسّم أن تكون بعد النّداء (النحو الوافي ج ١ ص ٣٧١)
٩. الأصل في اللّام المقدّرة في الإضافة أن تكون لبيان الملك أو الإختصاص (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٥) (النحو الوافي ج ٣ ص ١٩)
١٠. الأصل أن تزداد اللّام الجارّة بين الفعل و مفعوله (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٧)
١١. الأصل في فرض كون الزّمن بعد «مُنذُ» للحاضر أن تكون حرف جرّ و الإسم بعدها مجروراً بها (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٣)
١٢. الأصل في فرض كون الزّمن بعد «مُنذُ» للماضي إعتبارها حرف جرّ (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٤)

۱۳. الأصل فى «مُذَّ» أن تكون حرفاً (النحو الوافى ج ۲ ص ۴۳۵)
۱۴. الأصل فى فرض كون الزمن بعد «مُذَّ» للحاضر أن يكون حرف جرّ و الإسم بعدها مجروراً بها (النحو الوافى ج ۲ ص ۴۰۳)
۱۵. الأصل فى فرض كون الزمن بعد «مُذَّ» للماضى إعتبارها إسماً (النحو الوافى ج ۲ ص ۴۰۴)
۱۶. الأصل فى «مُذَّ» أن تكون إسماً (النحو الوافى ج ۲ ص ۴۳۵)
۱۷. الأصل فى «رُبَّ» أن يكون جوابها فعلاً ماضياً<sup>۱</sup> (القواعد الأساسيّة ص ۲۶۴)
۱۸. الأصل أن يكون لـ «رُبَّ» مع مجرورها إتصال معنوى بفعل ماض يقع بعدها أو بما يعمل عمله (النحو الوافى ج ۲ ص ۴۰۶)
۱۹. الأصل فى المبتدأ الذى يكون مجروراً لـ «رُبَّ» أن يكون خبره محذوفاً (نحو مقدّماتى ص ۷۲)
۲۰. الأصل فى «رُبَّ» المكفوفة أن تدخل على الفعل الماضى (قواعد اللّغة العربيّة ص ۲۵۰)
۲۱. الأصل فى «رُبَّ» أن تكون للتقليل<sup>۲</sup> (أصول النحو ص ۱۵۲) (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۲۸۷) (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۳۷ و ص ۹۰) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۷۰)
۲۲. الأصل فى «رُبَّ» أن تكون للتكثير<sup>۳</sup> (مكزرات المدرس ج ۲ ص ۲۳۰)
۲۳. الأصل فى «ما» الزائدة التى تقع بعد «رُبَّ» أن تكون كافّة (مغنى الأديب ب ۱ ص ۱۱۳) (شرح الرضى الكافية ج ۴ ص ۲۹۴)
۲۴. الأصل فى «رُبَّ» أن تجرّ النكرات (النحو الوافى ج ۳ ص ۲۳ و ص ۳۳۱ و ص ۴۰۵) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۵) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۷) (مبادئ العربيّة ج ۴ ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹) (شرح شذور الذهب ص ۱۸۰ و ص ۴۲۲) (جامع المقدمات ج ۱ ص ۴۵۷)

۱. مانند: «رُبَّ فِتَى نَفَعَهُ الْإِجْتِهَادُ».

۲. در اصل، وضع شده برای تقلیل.

۳. در استعمال غالباً برای تکثیر استفاده می‌شود گرچه وضعاً برای تقلیل است.

٢٥. الأصل في مجرور «رُبٌّ» أن يكون مبتدأ مرفوعاً محلاً (معجم الأدوات النحوية ص ٦٢)  
(علوم العربية ص ٣٦٧)
٢٦. الأصل في استعمال «رُبٌّ» و ما دخل عليه أن يجيء بعد حالة خالية من اليقين  
(النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٤ و ص ٤٠٥)
٢٧. الأصل في حذف «رُبٌّ» و بقاء عملها أن يكون بعد الواو (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٩)  
(موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٣٨٣)
٢٨. الأصل أن تكون الجملة التي تكون نعتاً لمجرور «رُبٌّ» فعلية ماضوية لفظاً و معنى  
أو معنى فقط (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٦) (معجم النحو العربي ص ١٧٢)
٢٩. الأصل إحتياج النكرة التي يجزها «رُبٌّ» لنعت مفرد أو جملة أو شبه جملة (النحو  
الوافي ج ٢ ص ٤٠٦ و ص ٤٠٧) (شرح ابن الناظم ص ٢٢١)
٣٠. الأصل في معاني «مِنْ» الجارة إبتداء الغاية (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٥٨) (شرح ابن  
عقيل ج ٢ ص ١٧)
٣١. الأصل في معنى «مِنْ» إبتداء الغاية المكانية أو الزمانية (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦١)
٣٢. الأصل في «مِنْ» التي لإبتداء الغاية أن تكون للمكان (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٥٨)
٣٣. الأصل في «مِنْ» التبيينية أن يكون ما قبلها أكثر و أكبر مما بعدها (النحو الوافي ج  
٢ ص ٣٥٨)
٣٤. الأصل في «مِنْ» البيانية أن يكون ما قبلها جنساً عاماً يشمل ما بعدها (النحو  
الوافي ج ٢ ص ٣٥٨)
٣٥. الأصل في «مِنْ» التي لبيان الجنس أن تقع بعد «ما» و «مهما» (أوضح المسالك ج  
٣ ص ٢١) (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٥٠)
٣٦. الأصل في «مِنْ» الجارة التبعية أن يكون ما قبلها جزءاً من المجرور بها (النحو  
الوافي ج ٢ ص ٣٥٧)
٣٧. الأصل في «مِنْ» التبعية أن يكون ما قبلها أقل و أصغر مما بعدها (النحو الوافي

ج ۲ ص ۳۵۷)

۳۸. الأصل في «مِنْ» التَّعْلِيلِيَّةُ أَنْ تَفِيدَ الْإِبْتِدَاءَ مَعَ التَّعْلِيلِ (معاني النَّحْوِ ج ۲ ص ۲۰۳)

۳۹. الأصل في «مِنْ» الزَّائِدَةُ أَنْ تَقَعَ بَعْدَ نَفْيٍ أَوْ شَبَهِهِ (مَكْرَزَاتِ الْمَدْرَسِ ج ۲ ص ۲۳۳)  
(سلسبیل ص ۳۴۹)

۴۰. الأصل هو القول بزيادة «مِنْ» في غير الكلام الموجب (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۹)  
(شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۶۵)

۴۱. الأصل في «مِنْ» الدَّاخِلَةُ عَلَى الظَّرُوفِ غَيْرِ الْمُتَصَرِّفَةِ<sup>۲</sup> أَنْ تَكُونَ لِلسَّبَبِيَّةِ (النَّحْوِ الْوَاقِي ج ۲ ص ۳۶۱)

۴۲. الأصل في الإِسْمِ الْمَجْرُورِ بِ «مِنْ» الْمَبْدُوءِ بِ «أَلْ» الَّتِي لَيْسَتْ مِنَ الْحُرُوفِ الْأَصْلِيَّةِ فَتَحْ نُونِ «مِنْ» (النَّحْوِ الْوَاقِي ج ۲ ص ۳۶۳)

۴۳. الأصل عدم حذف نون «مِنْ» في فرض وقوع حرف مشدّد بعد «أَلْ» الَّتِي لَيْسَتْ مِنَ الْحُرُوفِ الْأَصْلِيَّةِ<sup>۳</sup> (النَّحْوِ الْوَاقِي ج ۲ ص ۳۶۳)

۴۴. الأصل في فرض وقوع حرف ساكن غير «أَلْ» بعد «مِنْ» تحرّك النّون بالكسر<sup>۴</sup>  
(النَّحْوِ الْوَاقِي ج ۲ ص ۳۶۳)

۴۵. الأصل في «مِنْ» الْجَارَةُ الْمَكْفُوفَةُ بِ «مَا» أَنْ لَا تَكُونَ بِمَعْنَى «رُبَّمَا» (النَّحْوِ الْوَاقِي ج ۲ ص ۳۶۲) (موسوعة النَّحْوِ وَ الصَّرْفِ وَ الْإِعْرَابِ ص ۶۴۸)

۴۶. الأصل في «مُذٌّ»، «مُتَذٌّ» (شرح التسهيل ج ۲ ص ۱۴۴)

۱. نهی و استفهام.

۲. مانند: «بَعْدَ، قَبْلَ وَ ...».

۳. برخی قبائل گاهی نون «مِنْ» را حذف می‌کنند؛ مانند: «مِفْقِيَانِ» که در اصل «مِنْ الْفِيَانِ» است.

۴. مانند: «عَجِبْتُ مِنْ اِسْتِثْبَادِ الْاِنْسَانِ».



## «حَتَّى» و «إِلَى» و «لَوْلَا» و «كَيْ» و «لَعَلَّ» و «مَتَى»

١. الأصل في «حَتَّى» الواقعة بعد النَّفَى و الإستفهام و «قَلَمًا» إذا أُريد بها النَّفَى المحض نصب الفعل بعدها (مع الهوامع ج ٢ ص ٢٤١)
٢. الأصل في «حَتَّى» أن تكون جارة لكثرة إستعمالها (النحو الوافي ج ٣ ص ٤١٧) (شرح ملأجامى ج ٢ ص ٤٩)
٣. الأصل<sup>٢</sup> في «حَتَّى» دخول ما بعدها فى حكم ما قبلها (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٥) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠١) (الوافى فى النحو و الصرف ص ٣٨٢)
٤. الأصل أن تجرَّ «حَتَّى» الآخِرَ من الأشياء أو ما يتصل بالآخر ممَّا يكون قبله مباشرة<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٥)
٥. الأصل<sup>٤</sup> عدم دخول ما بعد «حَتَّى» فيما قبلها (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٣٦٦)
٦. الأصل في «حَتَّى» أن يكون مدخولها جزءاً ممَّا قبلها لا ملاقياً للجزء الأخير (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٤٠٩) (المحرر فى النحو ج ٢ ص ٩٢٣) (جامع المقدمات ج ١ ص ٤٥٦)
٧. الأصل فى معانى «حَتَّى» إنتهاء الغاية (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٤ و ص ٣٧٥) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠٠) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦١)
٨. الأصل عدم دلالة «حَتَّى» الجارة على الإستثناء (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٦ و ص ٣٧٨) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠٠)
٩. الأصل أن يكون الوصول إلى إنتهاء الغاية فى «حَتَّى» الغائبة دفعات لا دفعةً واحدة أى تدرجاً و تمهلاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٥) (الوافى فى النحو و الصرف ص ٣٨١)

١. «قَلَمًا».

٢. غالب در استعمال.

٣. مانند: «أَتَمَمْتُ الصَّفْحَةَ حَتَّى السُّطْرِ الْأَخِيرِ» و {سلامٌ منى حتى مطلق الفجر} (قدر/٥).

٤. اصل اولی بدون در نظر گرفتن استعمال.

١٠. الأصل أن يكون الإستثناء بـ «حَتَّى» منقطعاً (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٧)
١١. الأصل أن يبقى النفي الذي قبل «حَتَّى» على حاله بعد تأويلها بـ «إِلَّا» (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٧)
١٢. الأصل في «إلى» عدم دخول ما بعدها في حكم ما قبلها (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٤)  
(معنى الأديب ب ١ ص ١٠١)
١٣. الأصل في «إلى» الغائية أن تقتضى إنقضاء ما قبلها بغير تمهّل أو إنقطاع (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٥)
١٤. الأصل في معانى «إلى» الجارة إنتهاء الغاية (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٤) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٢٠) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦٩) (الهداية فى النحو ص ٢٦١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٢)
١٥. الأصل فى معنى «إلى» إنتهاء الغاية المكانية والزمانية (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٦٢)
١٦. الأصل فى «إلى» دلالتها على الوصول إلى الغاية دفعة واحدة (الوافى فى النحو و الصرف ص ٣٨١)
١٧. الأصل فى «لَوْلَا» أن لا يكون الضمير المتصل بعدها (شرح قطر الندى ص ٢٢٥)
١٨. الأصل فى «لَوْلَا» أن يقال بعدم كونها حرف جرّ (شرح قطر الندى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)
١٩. الأصل فى «كَيْ» أن يقال بعدم كونه حرفاً جارياً (شرح قطر الندى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)
٢٠. الأصل فى لام «كَيْ» أن تكسر (النحو القرآنى ص ٣٤)
٢١. الأصل فى «لَعَلَّ» الجارة أن يكون معناها التّرجى والتّوقّع (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٥٦)
٢٢. الأصل عدم إستعمال «لَعَلَّ» حرف جرّ (النحو الوافي ج ٢ ص ٣٥٦) (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٤٠٣) (شرح قطر الندى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)
٢٣. الأصل فى «مَتَى» أن يقال بعدم كونها حرف جرّ (شرح قطر الندى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)
٢٤. الأصل فى «حَتَّى» معنى السببية (كتاب الكناش ج ٢ ص ١٤)

## إِضَافَةٌ

١. الأَصْلُ فِي الإِضَافَةِ تَضَمَّنَ مَعْنَى اللَّامِ (شرح مَلَأَ جَامِيَ ج ٢ ص ١٠٢) (أَوْضَحَ الْمَسَالِكَ ج ٣ ص ٨٥) (مَعْجَمُ النَّحْوِ ص ٣٢)
٢. الأَصْلُ فِي مَعْنَى الإِضَافَةِ هُوَ الإِخْتِصَاصُ (شرح مَلَأَ جَامِيَ ج ١ ص ٤٣٤) (مَكْرَزَاتُ الْمَدْرَسِ ج ١ ص ٣٣)
٣. الأَصْلُ فِي الْوَصْفِ الْعَامِلِ أَنْ يَرْفَعُ ضَمِيرًا مُسْتَتِرًا عِنْدَ الإِضَافَةِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ٢٨)
٤. الأَصْلُ فِي حَذْفِ النَّوْنِ فِي الْمُثَنَّى وَالْجَمْعِ أَنْ يَكُونَ لِسَبَبِ الإِضَافَةِ (أَوْضَحَ الْمَسَالِكَ ج ٣ ص ١٠١)
٥. الأَصْلُ هُوَ الإِضَافَةُ إِلَى الْمَظْهَرِ (شرح مَلَأَ جَامِيَ ج ١ ص ٧٥)
٦. الأَصْلُ جَوَازُ إِضَافَةِ كُلِّ ظَرْفٍ مَبْهَمٍ أُرِيدَ بِهِ الْمُسْتَقْبَلُ إِلَى الإِسْمِيَّةِ الْمُشْتَمَلَةِ عَلَى مَعْنَى الإِسْتِقْبَالِ (مَبَادِي الْعَرَبِيَّةِ ج ٤ ص ٣٠٩)
٧. الأَصْلُ أَنْ يُضَافَ الزَّمَانُ إِلَى الْجُمْلَةِ الْفِعْلِيَّةِ (شرح الرِّضَى عَلَى الْكَافِيَةِ ج ٣ ص ١٧٢)
٨. الأَصْلُ فِي الإِضَافَةِ الْأَصْلِيَّةِ أَنْ لَا يَقَعَ بَيْنَ طَرَفَيْهَا فَاصِلٌ يَضْعِفُ قُوَّةَ الْإِرْتِبَاطِ وَالْإِتِّصَالِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ٢٨)
٩. الأَصْلُ فِي الْأَسْمَاءِ أَنْ تَكُونَ صَالِحَةً لِلإِضَافَةِ وَالْإِفْرَادِ (مَكْرَزَاتُ الْمَدْرَسِ ج ٢ ص ٢٧٠) (قَوَاعِدُ اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ص ٢٥٥)
١٠. الأَصْلُ فِي الْإِسْمِ أَنْ يَجُوزَ إِضَافَتُهُ وَاعْدَمَ إِضَافَتُهُ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ١١٥)
١١. الأَصْلُ فِي الإِضَافَةِ إِثْبَاتُ الْمُضَافِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ (مَعْجَمُ النَّحْوِ الْعَرَبِيِّ ص ٥٠٦)
١٢. الأَصْلُ فِي إِسْمِ الْمَفْعُولِ أَنْ لَا يُضَافَ إِلَى نَائِبِ الْفَاعِلِ (مَعْجَمُ النَّحْوِ الْعَرَبِيِّ ص ٥١٧)
١٣. الأَصْلُ فِي الْأَسْمَاءِ إِذَا تَعَلَّقَ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ الإِضَافَةُ (مَعِ الْهَوَامِعِ ج ٣ ص ٤٤)
١٤. الأَصْلُ فِي أَغْرَاضِ الإِضَافَةِ هُوَ التَّعْرِيفُ (النَّحْوُ الْقُرْآنِيُّ ص ٣١٥)

## إِضَافَةُ لَفْظِيَّهِ وَ مَعْنَوِيَّهِ

۱. الأصل في الإضافة اللفظية أن تكون وصفاً (النحو الوافي ج ۳ ص ۹)
۲. الأصل في الإضافة المعنوية ألا تكون ظرفية<sup>۱</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۶۶) (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۰۶)
۳. الأصل في المضاف في الإضافة المعنوية الذكر (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۵۰)
۴. الأصل في الإضافة أن تكون معنوية (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۰) (الهداية و الصمدية ص ۷۶)
۵. الأصل في الإضافة المحضة أن يكون المضاف اسماً جامداً أو في حكم الجامد (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۲)
۶. الأصل في الإضافة المحضة أن تكون خالية من ضمير يفصل بين المضاف و المضاف إليه<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۷)
۷. الأصل في الإضافة المعنوية أن تجعل كل مضاف المعرفة معرفة (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۴۹)
۸. الأصل في الإضافة المعنوية أن يكتسب المضاف من المضاف إليه تعريفاً أو تخصيصاً (شرح الصفائى ج ۲ ص ۲۵۰)
۹. الأصل في الإضافة اللفظية أن يكون المضاف اسماً مشتقاً عاملاً في المضاف إليه (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۹۷)
۱۰. الأصل في الإضافة غير المحضة أن يحذف «أل» من المضاف (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۳)
۱۱. الأصل في الإضافة غير المحضة أن يكون المضاف وصفاً عاملاً (معجم النحو العربى ص ۵۰۴)

۱. إضافة ظرفية، نسبت به دو نوع دیگر کم تر است.  
 ۲. منظور، ضمیری است که در مضاف، مقدر است همچنان که در إضافة لفظی این گونه است و در إضافة معنوی نیز إضافة اسم تفضیل چنین است.

## مضاف و مضاف إليه

١. الأصل في المضاف و المضاف إليه أن يكونا متغايرين<sup>١</sup> (شرح ملاً جامي ج ١ ص ٢٨٦ و ج ٢ ص ٢٢٦)
٢. الأصل في المضاف و المضاف إليه أن يكونا شيئين (النحو الوافي ج ٣ ص ٤٠)
٣. الأصل عدم حذف المضاف إليه و إبقاء المضاف على حاله (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٤)
٤. الأصل في الحرف الجارّ المقدرّ بين المضاف و المضاف إليه أن يكون «مِنْ» أو «لام» (القواعد الأساسية ص ٢٧٢ و ص ٢٧٣)
٥. الأصل في المضاف إذا حذف المضاف إليه أن يكون معرباً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٠٥)
٦. الأصل في المضاف أن يكون معرباً (النحو الوافي ج ٣ ص ٦) (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ١٥٦)
٧. الأصل أن يقال بعدم دخول «أل» على العدد المضاف (النحو الوافي ج ٣ ص ١١٤)
٨. الأصل عدم جواز دخول «أل» على العدد المضاف إلى ذى «أل» (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٤٨) (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢١٠)
٩. الأصل في كلّ مضاف أن يكون في رتبة المضاف إليه<sup>٢</sup> (شرح قطر الندى ص ٩٧)
١٠. الأصل مغايرة المضاف للمضاف إليه (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٣١٣)
١١. الأصل في إكتساب المضاف عن المضاف إليه التذكير أو التأنيث كون المضاف صالحاً للحذف و إقامة المضاف إليه مقامه (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٤٨)

١. در إضافة بيانیه، تغایر وجود ندارد.

٢. از لحاظ معرفه بودن، البتّه مضاف به ضمیر در رتبه علم است.

١٢. الأصل في المضاف إليه أن يكون إسماً حقيقةً أو حكماً (أوضح المسالك ج ٣ ص ٨١)  
 (جامع المقدمات ج ٢ ص ١٨٧) (الكلام المفيد ص ١١٨) (النحو الوافي ج ٣ ص ٦) (شرح الرضى على  
 الكافية ج ٢ ص ٢٠٨)
١٣. الأصل أن يقوم المضاف إليه مقام المضاف المحذوف و يحلّ محله في الإعراب  
 (النحو الوافي ج ٣ ص ١١٦) (شرح ملأجامى ج ١ ص ١٤٦)
١٤. الأصل فى مورد جىء بمضاف إليه و نعت للإسم الواحد أن يقدم المضاف إليه فى  
 الكتابة و يقدم النعت فى الترجمة بالفارسيّة
١٥. الأصل أن يقال بأن المضاف إليه يجزّ بحرف الجزّ المقدّر (الدّر المصون ج ١ ص ٢٣)
١٦. الأصل فى المضاف إليه الأفراد (مبادئ العربيّة ج ٤ ص ٣٠٨) (النحو الوافي ج ٣ ص ٦١)  
 (شرح ملأجامى ج ٢ ص ٣٨٥)
١٧. الأصل فى المضاف إلى المفرد الإعراب (شرح ملأجامى ج ٢ ص ١١٧)
١٨. الأصل فى فرض حذف المضاف أن يخلفه المضاف إليه فى إعرابه (قواعد اللّغة  
 العربيّة ص ٢٥٧)
١٩. الأصل فى فرض حذف المضاف إليه أن يكون المضاف معرباً منوّناً (موسوعة النحو و  
 الصّرف و الإعراب ص ١٠٥)
٢٠. الأصل أن لا يفصل بين المضاف و المضاف إليه (شرح ملأجامى ج ٢ ص ٢٥) (جامع  
 المقدمات ج ١ ص ٥٠٢)
٢١. الأصل عدم الفصل بين المضاف و المضاف إليه بغير الظّرف (شرح الرضى على  
 الكافية ج ١ ص ٣٨٦)
٢٢. الأصل فى المتضايقين أن يكون الفصل بينهما فى الشّعْر بالظّرف و الجارّ و  
 المجرور (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢٦٠)

٢٣. الأصل<sup>١</sup> فى المضاف أن يكون اسماً (أوضح المسالك ج ٣ ص ٨١) (جامع المقدمات ج ٢ ص ١٨٧) (النحو الوافى ج ٣ ص ٩)
٢٤. الأصل عدم جواز تعدد المضاف مع المضاف إليه الواحد (الوافى فى النحو و الصرف ص ٣٩٧)
٢٥. الأصل فى الظروف المبهمه المضافة إلى الجمل الفعلية و الإسمية الإعراب (قواعد اللغة العربية ص ٢٥٧)
٢٦. الأصل فى فرض حذف المضاف إليه أن يبقى إعرابه و يرد إليه تنوينه (قواعد اللغة العربية ص ٢٥٧)
٢٧. الأصل فى المضاف إليه أن يستقل من المضاف فى الخارج (أصول النحو ص ١٢٦)

## ألفاظ خاصه در باب إضافه

١. الأصل في «لبيك» أن تضاف إلى ضمير المخاطب (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٧٦)
٢. الأصل في الألفاظ المتوغلّة في الإبهام أن تكون ملازمة للتّكثير<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٢١)
٣. الأصل في جميع الألفاظ المتوغلّة في الإبهام أن لا يصلح لأن يكون نعتاً أو منعوته (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٢)
٤. الأصل في «مِثْل» أن تكون من الألفاظ المبهمة و الأسماء المتوغلّة في الإبهام (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٢)
٥. الأصل في «غَيْر» أن يكون مضافاً (النحو الوافي ج ٣ ص ٩٧)
٦. الأصل في الأسماء المتوغلّة في الإبهام أن لا تستفيد التّعريف من المضاف إليه المعرفة إلّا بأمر خارج عن الإضافة<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٦)
٧. الأصل في «غَيْر» عدم التّخصيص بالمضاف إليه (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٢١١)
٨. الأصل أن لا يحذف المضاف إليه بعد «غَيْر» (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٦٩)
٩. الأصل في المضاف إليه لـ «كُلّ» أن يكون إسماً ظاهراً و مماثلاً للمنعوت في لفظه و معناه معاً (النحو الوافي ج ٣ ص ٣٣٣)
١٠. الأصل في «كُلّ» إذا أضيفت إلى المعرفة مراعاة اللفظ<sup>٣</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٠)

١. مانند: «غَيْر» و «مِثْل».

٢. مثلاً اگر «غَيْر» میان دو ضدّ واقع شود؛ مثل: «العلّم غَيْرُ الجهل».

٣. مثل: «الرّجُلُ كُلُّ الرّجُلِ...».

٤. یعنی مفرد مذکر.

١١. الأصل في «حيثُ» أن يضاف إلى الجملة الفعلية (النحو الوافي ج ٣ ص ٦١) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٠٠ و ج ٢ ص ١٠٤)
١٢. الأصل أن يكون الفعل بعد «إذا» ماضياً (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٠٩)
١٣. الأصل في «إذُ» أن تضاف إلى الفعلية التي فعلها ماضٍ (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٠٩)
١٤. الأصل في «إذُ» أن يكون ظرفاً للزمن الماضي المبهم و يضاف إلى الجملة (النحو الوافي ج ٣ ص ٦٢ و ص ٦٣) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٥٥)
١٥. الأصل في المضافات إلى الجمل «إذُ» و «إذا» (شرح التسهيل ج ٣ ص ١٢٠)
١٦. الأصل فيما يضاف إلى الجمل من أسماء الزمان «إذُ» في الماضي و «إذا» في المستقبل (شرح التسهيل ج ٣ ص ١٢٣)
١٧. الأصل في «مَعَادَ» أن يستعمل مضافاً منصوباً (النحو الوافي ج ٢ ص ٩٢ و ص ٩٣)
١٨. الأصل في «سُبْحَانَ» أن يستعمل مضافاً منصوباً (النحو الوافي ج ٢ ص ٩٣) (كتاب الكنّاش ج ١ ص ٢٩٦)
١٩. الأصل في «غُدُوَّة» الواقعة بعد «لَدُنْ» جرّها (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٠٧)
٢٠. الأصل في «أَيُّ» عدم الإضافة إلى مفرد معرفة (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٦١)
٢١. الأصل في «أَيُّ» الوصفية أن لا تضاف إلا إلى نكرة (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٦٢ و ص ٦٣)
٢٢. الأصل في «أَيُّ» الشرطية و الإستفهامية أن يضافا إلى المعرفة و إلى النكرة (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ٦٣)
٢٣. الأصل أن يذكر مع «أَيُّ» مضاف إليه (ثورة نحوية ص ٥٦) (مغنى الأديب ب ١ ص ٧٨)
٢٤. الأصل في «غَيْرُ» التي قطعت عن الإضافة أن تتقدّمها «لَيْسَ» (شرح الصفائى ج ٢ ص ٢٤٩)
٢٥. الأصل في «غَيْرُ» المقطوعة عن الإضافة أن تبني على الضمّ (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٠٦)
٢٦. الأصل في «غَيْرُ» أن يكون ملازماً للإضافة و الإبهام (النحو القرآنى ص ٢٤٨)



## مصدر

۱. الأصل صحّة مجيء صيغة الصّفة مقام المصدر<sup>۱</sup> (شرح ملاحامی ج ۱ ص ۳۵۹)
۲. الأصل في المصدر أن يفرّد<sup>۲</sup> (الأصول النحويّة و الصّرفيّة ج ۱ ص ۴۶۸)
۳. الأصل في المصدر أن يشتمل على كلّ الحروف الأصليّة و الزّائدة التي يشتمل عليها فعله الماضي (سلسبيل ص ۳۵۲)
۴. الأصل في المصدر أن يتضمّن أحرف فعله لفظاً (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۶)
۵. الأصل في المصدر أن يكون له فعل من لفظه (كتاب الكنّاش ج ۱ ص ۳۲۰) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۴۳)
۶. الأصل أن يصحّ الإستغناء عن المصدر بجعل الفعل مع «أن» و «ما» المصدريتين محلّه<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۵۶)
۷. الأصل أن لا يجعل المصدر خبراً و نعتاً للذّات (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۵۳)
۸. الأصل إستعمال المصدر نعتاً (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۸۶)
۹. الأصل في المصدر ألاّ يشتمل و لا يجمع (الحدائق النديّة ج ۲ ص ۱۳۶) (سلسبيل ص ۳۶۳)
۱۰. الأصل في المصدر أن يكون صريحاً (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۲)
۱۱. الأصل في المصدر الصّريح أن يدلّ على الحدث و لا يدلّ على الزّمان (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۲)

---

۱. مانند آن که برخی گفته‌اند: در آیه {وَلَا تَقْنُؤُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ} (بقره/۶۰) «مُفْسِدِينَ» به معنای «إفساد» است.

۲. یعنی مثنی و جمع نشود.

۳. گاهی حرف مصدری همراه با صله‌اش نمی‌تواند به جای مصدر صریح بیاید؛ مانند: «كَانَ إِسْتِقْبَالَكَ الْفَضِيوْفَ حَسَنًا» که به جای «استقبال» نمی‌توان مصدر مؤوّل آورد زیرا در کلام عرب، حرف مصدری بلافاصله بعد از «كان» استعمال نشده است.

۱۲. الأصل في المصدر الصريح ألا يدلّ على ذات و لا زمان و لامكان و لا تذكير و لا تأنيث و لا عدد (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۳۳)
۱۳. الأصل في المصدر الصريح الخالي من الدلالة على المرّة أو الهيئة أن يدلّ على المعنى العقليّ المحض الذي لا وجود له في غير الذهن<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۲ و ص ۱۶۱)
۱۴. الأصل في المصدر أن يكون متصرفاً<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۲۹)
۱۵. الأصل في المصدر الميميّ أن يعرب على حسب حاجة الجملة (النحو الوافي ج ۳ ص ۶۸)
۱۶. الأصل عدم بناء مصدر النّوع من غير الثلاثي المجرّد (القواعد النّحوية ص ۱۸۷) (موسوعة النّحو و الصرف و الإعراب ص ۶۳۰ و ص ۶۳۱)
۱۷. الأصل في المصدر المصوغ للدلالة على المرّة ألا يعمل (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۶۵ و ج ۳ ص ۱۶۴)
۱۸. الأصل في المصادر القياسية لغير الثلاثي أن تكون مضبوطة محصورة (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۴۵)
۱۹. الأصل أن لا تدخل الألف و اللّام على المصادر الأعلام<sup>۳</sup> (الأصول النّحوية و الصرفية ج ۲ ص ۵۱)
۲۰. الأصل في المصدر أن يضاف (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۵۹) (مكزرات المدرّس ج ۳ ص ۱۳)
۲۱. الأصل في المصدر أن يكون مضافاً إلى الضمير<sup>۴</sup> (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ۴۳۲ و ص ۴۳۳)

۱. به نوعی توضیح اصل شماره ۱۲ است.

۲. یعنی نقش های مختلف علاوه بر مفعول مطلق بگیرد.

۳. یعنی وقتی مصدر علم می شود؛ مانند آن که اسم شخصی را «عَوْن» بگذاریم.

۴. منظور، این است که در مواردی که ضمیر بعد از مصدر می آید غالباً مصدر به آن اضافه می شود و گاهی نیز ضمیر به صورت منفصل می آید (أعجبتني ضرباً يأك).)

۲۲. الأصل في المصدر المضاف أن يعمل (معجم النحو ص ۳۴۷)
۲۳. الأصل في المصادر المثناة لفظاً أن تضاف إلى ضمير المخاطب لا غير<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۵۸)
۲۴. الأصل في المصدر الذي كان من المتعدّي أن يضاف إلى فاعله و يذكر بعده المفعول به منصوباً (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۷۷)
۲۵. الأصل إضافة المصدر إلى فاعله ثم يأتي مفعوله (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۸۶) (شرح الرضی علی الکافیة ج ۳ ص ۴۰۸) (أوضح المسالك ج ۳ ص ۲۱۲ و ص ۱۹۲) (شرح ابن الناطم ص ۲۵۴) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۲۸) (النحو المقدّمات ص ۱۰۴)
۲۶. الأصل عدم إضافة المصدر إلى المفعول به (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۸۶)
۲۷. الأصل عدم إضافة المصدر إلى المفعول فيه (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۸۶)
۲۸. الأصل عدم إضافة المصدر إلى المفعول له (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۱۸۷)
۲۹. الأصل في المصدر المنون أن يعمل (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۲۸)
۳۰. الأصل في المصدر أن يكون منوناً (مكزرات المدرّس ج ۳ ص ۱۵۷)
۳۱. الأصل في المصدر العددي<sup>۲</sup> ألا يعمل (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۵۷)
۳۲. الأصل في المصدر المعرف<sup>۳</sup> بـ «أل» أن لا يعمل (شرح الرضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۵۹) (شرح قطر الندی ص ۲۳۹) (جامع المقدّمات ج ۱ ص ۵۴۴ و ص ۴۹۹) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۲۸)
۳۳. الأصل في إعمال المصدر ألا يكون مصغراً (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۱۵)
۳۴. الأصل في الفعل هو المصدر<sup>۴</sup> (الأصول النحوية و الصرفية ج ۲ ص ۷۵)
۳۵. الأصل في المصدر أن يدلّ على الحدث (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۱۹۵)

۱. منظور، مصادری است که لفظاً مثنی هستند ولی در معنا دلالت بر تکرار می‌کنند؛ مانند: «سَبَّيْكَ، سَعْدِيْكَ و...».

۲. مصدر مرة.

۳. یعنی اصل فعل، مصدر است و فعل از مصدر ساخته شده است.

٣٦. الأصل فى إشتقاق الفعل هو المصدر (شرح الرضى على الشافية ج ٣ ص ٦٣)
٣٧. الأصل هو القول بإشتقاق الفعل الماضى و فعل الأمر و الفعل المضارع و اسم الفاعل و اسم المفعول من المصدر (شرح التسهيل ج ٢ ص ٢٥)
٣٨. الأصل أن يكون المصدر العامل مقدراً بحرف مصدرى موصول بفعل (شرح التسهيل ج ٢ ص ٤٤٠)
٣٩. الأصل فى المصدر المتعدى أن يضاف إلى فاعله (فراند حجتیه ص ٢٤٦)

## أوزان خاصه در باب مصدر

١. الأصل في الفعل الذي يدل على صناعة أن يكون مصدره على وزن «فِعَالَةٌ» (النحو الوافي ج ٣ ص ١٤٢) (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ١٠٧)
٢. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على داء أو صوت أن يكون على وزن «فُعَالٌ» (أوضح المسالك ص ٢٣٧) (شرح ابن الناظم ص ٢٦٣) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١١٧) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)
٣. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على سَيْر أن يكون على وزن «فَعِيلٌ» (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٧) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)
٤. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على حرفة أو ولاية أن يكون على وزن «فِعَالَةٌ» (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٧) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)
٥. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على إمتناع أو إباء أن يكون على وزن «فِعَالٌ»<sup>١</sup> (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٦) (شرح ابن الناظم ص ٢٦٣) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١١٦) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)
٦. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على تقلب و اضطراب و حركة أن يكون على وزن «فَعْلَانٌ»<sup>٢</sup> (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٦) (شرح ابن الناظم ص ٢٦٣) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١١٧) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)
٧. الأصل في مصدر «فَعَلَّ» الدال على صوت أن يكون على وزن «فُعَالٌ» أو «فَعِيلٌ»<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ١٠٨) (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٧) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٢٦)

١. مانند: «أبى إباء» و «جَمَحَ جِمَاحاً».  
 ٢. مانند: «جال جَوْلَاناً».  
 ٣. مانند: «صَرَخَ صَرَاحاً» و «صَهَلَ صَهِيلاً».

٨. الأصل في مصدر «فَعَلَ» أن يكون على وزن «فُعُولَةٌ» أو «فَعَالَةٌ»<sup>١</sup> (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٧)
٩. الأصل في مصدر «أَفْعَلَ» معتلّ العين أن يكون على وزن «إِفَالَةٌ»<sup>٢</sup> (مكزّرات المدرّس ج ٣ ص ٤٢) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٧)
١٠. الأصل في مصدر «إِسْتَفْعَلَ» معتلّ العين أن يكون على وزن «إِسْتِفَالَةٌ»<sup>٣</sup> (مكزّرات المدرّس ج ٣ ص ٤٢) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٧)
١١. الأصل في مصدر «فَعَلَ» المتعدّي أن يكون على وزن «فَعَّلٌ»<sup>٤</sup> (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٣) (شرح ابن النّاطم ص ٢٦٢) (مكزّرات المدرّس ج ٣ ص ٣٥) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٦)
١٢. الأصل في مصدر «فَعَلَ» المتعدّي أن يكون على وزن «فَعَّلٌ»<sup>٥</sup> (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٣) (مكزّرات المدرّس ج ٣ ص ٣٥) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٦)
١٣. الأصل في مصدر «فَعَلَ» اللّازم أن يكون على وزن «فُعُولٌ»<sup>٦</sup> (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٦) (شرح ابن النّاطم ص ٢٦٢) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١١٦) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٦)
١٤. الأصل في مصدر الفعل اللّازم على وزن «فَعَلَ» أن يكون على وزن «فِعَالَةٌ» إذا دلّ على حرفة أو ولاية<sup>٧</sup> (مكزّرات المدرّس ج ٣ ص ٣٥)
١٥. الأصل في مصدر «فَعَلَ» اللّازم الدالّ على غير لون أن يكون على وزن «فَعَّلٌ»<sup>٨</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٤٥٦) (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٣٦) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١١٥) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٦)

١. مانند: «سَهَّلَ سُهُولَةً» و «فَصَّحَ فَصَاحَةً».

٢. مانند: «أَقَامَ إِقَامَةً».

٣. مانند: «إِسْتَقَامَ إِسْتِقَامَةً».

٤. مانند: «ضَرَبَ ضَرْبًا».

٥. مانند: «فَهَمَ فَهْمًا».

٦. مانند: «جَلَسَ جُلُوسًا».

٧. مانند: «فَلَّحَ فَلَاحَةً».

٨. مانند: «فَرَّحَ فَرَّاحًا».

١٦. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ «فَعِيلَ» اللَّازِمِ الدَّالَّ عَلَى لَوْنٍ أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ «فُعْلَةٌ»<sup>١</sup>  
(موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٢٧)
١٧. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ الْفِعْلِ اللَّازِمِ عَلَى وَزْنِ «فَعِيلَ» أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ «فَعَلَ»<sup>٢</sup> إِذَا لَمْ  
يَدُلَّ عَلَى حَرْفَةٍ أَوْ وَايَةٍ (مَكْرَزَاتِ الْمَدْرَسِ ج ٣ ص ٣٥)
١٨. الأَصْلُ فِي الْفِعْلِ الْمَاضِي الثَّلَاثِي لِأَزْمًا مَعْتَلَّ الْعَيْنِ أَنْ يَكُونَ مَصْدَرُهُ عَلَى وَزْنِ  
«فَعَلَ»<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ١٤٣)
١٩. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ الْفِعْلِ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ «فَعَلَ» (جامع الدروس  
العربية ص ٤٩٩ و ص ١١٢ و ص ١٠٥) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٠٩)
٢٠. الأَصْلُ عَدَمُ مَجِيءِ «فِعْلَةٌ» لِلْهَيْئَةِ مِنْ غَيْرِ الثَّلَاثِي (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٢٥)
٢١. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ «فَعَّلَ» التَّفْعِيلِ (سلسيل ص ٢٦٣ و ص ٢٦٢)
٢٢. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ «فَاعَلَّ» الْمَفَاعَلَةِ (سلسيل ص ٢٦٣ و ص ٢٦٢)
٢٣. الأَصْلُ فِي الْمَصْدَرِ الْمِيمِيِّ لِلثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ «مَفْعَلٌ» (مغنى الفقيه  
سرف جامع كاريدي ص ٢٩٣)
٢٤. الأَصْلُ فِي «فُعُولٌ» الْمَصْدَرِ أَنْ يَكُونَ لِأَزْمًا (شرح مَلْجَمِي ج ١ ص ٣٢١)
٢٥. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ الْأَدْوَاءِ مِنْ غَيْرِ بَابِ «فَعِيلَ» الْمَسْكُورِ الْعَيْنِ أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ  
«فُعَالٌ» (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ١٠٨)
٢٦. الأَصْلُ فِي مَصْدَرِ الْأَدْوَاءِ مِنْ بَابِ «فَعِيلَ» الْمَسْكُورِ الْعَيْنِ أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ  
«فَعَلَ» (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ١٠٩)
٢٧. الأَصْلُ فِي الشَّرَادِ وَ الْهِيَاجِ وَ شَبْهِهِ أَنْ يَكُونَ مَصْدَرُهَا عَلَى وَزْنِ «فِعَالٌ» (شرح  
الرضى على الشافية ج ١ ص ١٠٧)
٢٨. الأَصْلُ عَدَمُ مَجِيءِ الْمَصْدَرِ الْمَضَاعِفِ عَلَى وَزْنِ «فَعْلَانٌ» بِفَتْحِ الْفَاءِ (مَكْرَزَاتِ  
الْمَدْرَسِ ج ٣ ص ٤٤)

١. مانند: «سَمَرٌ سَمْرَةٌ».

٢. مانند: «فَرَحٌ فَرَحًا».

٣. مانند: «نَامٌ نَوْمًا».

## اسم مصدر

۱. الأصل في اسم المصدر في اللّغة أن يدلّ على الحاصل من المصدر (سلسيل ص ۳۵۲)
۲. الأصل في اسم المصدر في اللّغة أن لا يراد منه معنى المصدر<sup>۱</sup> (سلسيل ص ۳۵۲)
۳. الأصل في اسم المصدر في صناعة النّحو أن يكون بمعنى المصدر (جرعهای از ادب قرآن ص ۳۴۵ و ص ۳۴۶) (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۰۷)
۴. الأصل في اسم المصدر أن ينقص عن حروف فعله<sup>۲</sup> (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۶۹)
۵. الأصل في اسم المصدر أن لا يدلّ على الحدث (معانی النّحو ج ۳ ص ۱۴۳) (معجم الفروق النّحوية و الصّرفية ص ۱۹۵)
۶. الأصل في اسم المصدر أن يضاف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۶۳)
۷. الأصل في اسم المصدر أن لا يعمل (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۶۱) (معجم النّحو ص ۲۴)

۱. گاهی معنای مصدر از اسم مصدر اراده می‌شود؛ مانند: «صَلَّيْتُ صَلَاةً».

۲. مانند «عَطَاء» که اسم مصدر باب «إِعْطَاء» است و یک همزه کم دارد.

## إِسْمُ فَاعِلٍ

١. الأصل عدم زيادة تاء التأنيث في إسم الفاعل الخاصّ بالموثوث<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ١٧٨)
٢. الأصل في وزن «فَعِلَ» إذا كان لازماً أن يكون وزن إسم فاعله على «فَعِلَ» أو «فَعْلَان» أو «أَفْعَل» (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٢٧)
٣. الأصل في إسم الفاعل أن يكون للحدوث (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢٤٤) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٣٢) (الهداية و الصمدية ص ٧٤) (معجم النحو ص ١٧)
٤. الأصل في إسم الفاعل أن يدلّ على المعنى المجرد الحادث و فاعله (النحو الوافي ج ٣ ص ١٩١)
٥. الأصل زيادة تاء التأنيث في آخر إسم الفاعل لدلالته على تأنيثه (النحو الوافي ج ٣ ص ١٧٨)
٦. الأصل إذا وقع إسم الفاعل مبتدأ مستغنياً بمرفوعه عن الخبر إعتماده على النفي أو الإستفهام<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ١٧٩)
٧. الأصل جواز إضافة إسم الفاعل إلى فاعله في موضع كان متعدياً لمفعول واحد<sup>٣</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ١٧٦)
٨. الأصل في الوصف أن يكون صلة «ألّ» (النحو الوافي ج ٣ ص ١٢)
٩. الأصل في «ألّ» الداخلة على المشتقات العاملة أن تكون موصولة (النحو الوافي ج ٣ ص ١٧٨)

١. مانند: «حائض».

٢. مانند: «أ قَائِمُ الرَّيْدَانِ؟» و «مَا قَائِمُ الرَّيْدَانِ».

٣. اليه وقتي اسم فاعل به فاعل خود اضافه شود ملحق به باب صفت مُشْبِهه می‌شود و مفعول آن نیز غالباً حذف می‌شود.

١٠. الأصل فى الوصف المستوفى لشروط العمل إعماله لا إضافته (مع الهوامع ج ٣ ص ١٤٨)

١١. الأصل إشتقاق إسم الفاعل من الفعل (كتاب الكناش ج ١ ص ٣٠٦)

١٢. الأصل عدم مجيء إسم الفاعل من الثلاثىّ المزيد فيه على وزن «فاعِل» (كتاب الكناش ج ١ ص ٣٢٧) (مكزرات المدرس ج ٣ ص ٥٤)

١٣. الأصل عدم مجيء إسم الفاعل من الثلاثىّ المجرّد على وزن «مُفْعِل» (شرح مآ جامى ج ٢ ص ١٩٣)

١٤. الأصل فى إصطلاح أهل النَّحو إطلاق إسم الفاعل على المحدود فى بابهِ (شرح التسهيل ج ٣ ص ٢٩٤)

## إِسْم مَفْعُول

۱. الأصل في إسم المفعول أن يؤخذ من الفعل المتعدّي (القواعد الأساسية ص ۳۱۳)  
(الصرف الصافي ص ۲۴۲)
۲. الأصل أن لا يجمع إسم المفعول جمع تكسير (جامع الدروس العربية ج ۴ ص ۱۹۳)
۳. الأصل عدم إضافة إسم المفعول إلى مرفوعه (النحو الوافي ج ۳ ص ۱۹۸ و ص ۱۹۹)
۴. الأصل عدم مجيء إسم المفعول على وزن «فُعْلَةٌ»<sup>۱</sup> (كتاب الكناش ج ۱ ص ۳۳۲)
۵. الأصل عدم إتحد لفظ إسم الفاعل و إسم المفعول (الصرف الصافي ص ۲۴۳)

۱. گاهی برای مبالغه، اسم مفعول بر وزن «فُعْلَةٌ» استعمال شده است؛ مانند: «زَيْدٌ ضَحْكَةٌ عَلَامَةٌ».

## صفت مُشْبِه

۱. الأصل في الصفة المُشْبِهَة أن تدلّ على معنى و ذات (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۳۲)
۲. الأصل في الصفة المُشْبِهَة الإشتقاق<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۱۶)
۳. الأصل في الصفة المُشْبِهَة أن تصاغ من الصفات الثابتة لموصوفاتها (علوم العربية ص ۲۷۵)
۴. الأصل في الصفة المُشْبِهَة أن تصاغ من مصدر الفعل الثلاثي اللازم المتصرف (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۰۴) (دانش صرف ص ۳۶۰)
۵. الأصل في الصفة المُشْبِهَة أن تشتقّ من الفعل اللازم (جرع‌ای از ادب قرآن ص ۳۲۶)
۶. الأصل<sup>۲</sup> في الصفة المُشْبِهَة الموصوغة من الثلاثي المجرد أن تصاغ من وزن «فَعِلْ»<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۰۵)
۷. الأصل أن يقال في مؤنث «أفْعَلْ» التّعيين<sup>۴</sup> «فَعَلَاء» (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۶۵)
۸. الأصل أن يجيء باب «أفْعَلْ، فَعَلَاء» من باب «فَعِلْ، يَفْعَلُ» (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۶۳)
۹. الأصل في الصفة المُشْبِهَة عدم تعرّفها بالإضافة<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۲۵)
۱۰. الأصل عدم إضافة الصفة المُشْبِهَة إلى المعمول المضاف إلى ضمير الموصوف<sup>۶</sup> (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۳۷)

۱. در برخی موارد، اسم در اصل، جامد است و تأویل به صفت مُشْبِه می‌رود؛ مانند: «زَيْدٌ أَسَدٌ» که به معنای «شجاع» است. به عبارت دیگر: صفت مُشْبِه اصیل همیشه مشتق است.
۲. یعنی اکثر.
۳. یعنی فعل آن بر وزن «فَعِلْ» باشد؛ مانند: «فَرَحٌ، نَعِبٌ و ...».
۴. در مقابل أفْعَل تفضیل؛ مانند: «أَحْمَرُ حَمْرَاءَ».
۵. یعنی با اضافه شدن معرفه نمی‌شود.
۶. یعنی «مَرَزَتْ بِرَجُلٍ حَسَنٍ وَجْهِهِ» خلاف اصل است.

١١. الأصل عدم إضافة الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ إلى المعمول المضاف إلى ما أضيف إلى ضمير

الموصوف<sup>١</sup> (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٣٧)

١٢. الأصل في «أَلٌ» الدَّاخِلَةُ عَلَى الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ أَنْ تَكُونَ لِلتَّعْرِيفِ (النَّحْوُ الْوَاقِفِيُّ ج ٣

ص ٢٢٥)

١٣. الأصل في الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ أَنْ لَا تَكُونَ مَجَارِيَةً عَلَى حَرَكَاتِ الْمَضَارِعِ وَسَكَنَاتِهِ

(شرح قطر الندى ص ٢٤٧) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٧١٤)

١٤. الأصل في معمول الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ أَنْ يَكُونَ مَرْفُوعاً (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص

٤٣٨) (شرح قطر الندى ص ٢٨)

١٥. الأصل في معمول الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ الْمَرْفُوعِ أَنْ يَكُونَ فَاعِلاً (شرح قطر الندى ص ٢٤٨)

١٦. الأصل في معمول الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ الْمَعْرُوفِ الْمَقْتَرَنِ بِضَمِيرِ الْمَوْصُوفِ أَنْ يَرْفَعُ عَلَى

أَنَّهُ فَاعِلٌ لَهَا<sup>٢</sup> (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٤٠)

١٧. الأصل في معمول الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ الْمَعْرُوفِ الْمَضَافِ إِلَى مَا فِيهِ ضَمِيرُ الْمَوْصُوفِ أَنْ

يَرْفَعُ عَلَى أَنَّهُ فَاعِلٌ لَهَا<sup>٣</sup> (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٤٠) (مبادئ العربية ج ٤ ص

١٧٣)

١٨. الأصل في قولك «زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهُهُ» أَنْ يَكُونَ «وَجْهُهُ» مَرْفُوعاً (شرح شذور الذهب

ص ٥١٨)

١٩. الأصل في معمول الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ الْمَنْصُوبِ الْمُنْكَرِ أَنْ يَكُونَ تَمْيِيزاً<sup>٤</sup> (شرح قطر

الندى ص ٢٤٨)

٢٠. الأصل عدم الفصل بين الصِّفَةِ الْمُشْبِهَةِ وَبَيْنَ مَعْمُولِهَا الْمَرْفُوعِ أَوْ الْمَنْصُوبِ

بِظَرْفٍ أَوْ جَارٍ وَ مَجْرُورٍ (النَّحْوُ الْوَاقِفِيُّ ج ٣ ص ٢٢٦)

١. يعنى «مَرَزَتْ بِرَجُلٍ حَسَنٍ وَجْهَ أَبِيهِ» خلاف اصل است.

٢. مانند: «جَاءَ رَجُلٌ حَسَنٌ وَجْهَهُ».

٣. مانند: «جَاءَ رَجُلٌ حَسَنٌ وَجْهَ أَبِيهِ».

٤. مانند: «زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهًا».

۲۱. الأصل في الصِّفَةِ المُشْبِهَةِ عدم تقديم معمولها عليها<sup>۱</sup> (شرح الرضی على الكافية ج ۲ ص ۲۶) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۳۴) (شرح شذور الذهب ص ۵۱۹)
۲۲. الأصل في الصِّفَةِ المُشْبِهَةِ أن تكون غير جارية على لفظ المضارع (شرح ابن النّاطم ص ۲۷۱)
۲۳. الأصل أن تدلّ الصِّفَةُ المُشْبِهَةُ على الثَّبوت و اللّزوم (الوافي في النحو و الصّرف ص ۵۹۳)
۲۴. الأصل في الصِّفَةِ المُشْبِهَةِ لـ «فَعَلَـُ» أن تكون على وزن «فَعِيلٌ»<sup>۲</sup> (شرح الرضی على الشّافية ج ۱ ص ۱۰۴)
۲۵. الأصل في الصِّفَةِ المُشْبِهَةِ أن تكون في «فَعِيلٌ»<sup>۳</sup> (شرح الرضی على الشّافية ج ۱ ص ۱۰۴)
۲۶. الأصل فيما فاعلها جمع في باب الصِّفَةِ المُشْبِهَةِ أن تجمع جمع تكسير<sup>۴</sup> (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۴۲۸)

۱. تقديم جارّ و مجرور بر صفت مُشْبِهه جائز است: مانند: «زَيْدٌ بِكَ فَرِحَ».  
 ۲. مانند: «كَرَمٌ يَكْرُمُ كَرِيمٌ».  
 ۳. مانند: «عَلِيمٌ رَحِيمٌ و...».  
 ۴. مانند: «حَسَانٌ» جمع «حَسَنٌ» در «مَرَزَتْ بِرِجَالِ حِسَانٍ غِلْمَانَهُمْ».

## صِيغَةُ مِبَالِغَةٍ

١. الأصل عدم إضافة إسم المبالغة إلى مفعوله (نحو مقدّماتي ص ١٠٦)
٢. الأصل في صيغة المبالغة الحدوث و عدم الدوام (النحو الوافي ج ٣ ص ١٩١) (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٣٨٢)
٣. الأصل في صيغة المبالغة أن تكون على وزن «فَعَّال» أو «فَعُول» أو «مِفْعَال» (النحو الوافي ج ٣ ص ١٨٩) (شرح قطر الندى ص ٢٤٤)
٤. الأصل في وزن «فَعَّال» أن يكون للمبالغة (النحو الوافي ج ٣ ص ١٩٤) (ثورة نحوية ص ٧٤)
٥. الأصل في وزن «فَعُول» بمعنى الفاعل عدم لحوق تاء التأنيث عليه<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٣١٧)
٦. الأصل في وزن «فَعُول» أن يكون بمعنى الفاعل (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٩٤)
٧. الأصل في صيغة المبالغة عدم تقديم معمولها عليه (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٤٢٣)
٨. الأصل في إسم المبالغة أن يصاغ من الثلاثي المجرد (دانش صرف ص ٣٦٢)

١. مانند: «صَبَّور» به معنای «صابر» که مشترک بین مؤنث و مذکر است.

## إسم تفضيل

١. الأصل في إسم التفضيل المذكّر أن يكون على وزن «أفعل»<sup>١</sup> (الهداية في النحو ص ٢٠٧) (الهداية و الصمدية ص ٧٧)
٢. الأصل في إسم التفضيل أن يكون غير منصرف مذكراً أو مؤنثاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٥٠ و ص ٦٥١)
٣. الأصل في إسم التفضيل التّغايير بحسب الذّات بين المفضّل و المفضّل عليه (شرح ملأ جامی ج ٢ ص ٢٣٢ و ص ٢٣٥)
٤. الأصل في إسم التفضيل أن يكون من له الزيادة فاعلاً<sup>٢</sup> (مكزرات المدرّس ج ٣ ص ٩٩)
٥. الأصل في مسألة الكحل أن يقع الإسم الظّاهر بين الضّميرين أولهما للموصوف و ثانيهما للظّاهر<sup>٣</sup> (مكزرات المدرّس ج ٣ ص ١٠٧) (قواعد اللّغة العربيّة ص ١١٢)
٦. الأصل في إسم التفضيل أن يدلّ على أن شيئين إشتراكاً في صفة و زاد أحدهما على الآخر فيها (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٨٠ و ص ٢٨١) (شرح قطر الندى ص ٢٤٦) (معجم النحو ص ١١ و ص ١٢)
٧. الأصل في إسم التفضيل أن يدلّ على الإستمرار و الدوام (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٨١) (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردى ص ٣٦٦)
٨. الأصل في معمول إسم التفضيل أن لا يتقدّم عليه (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٨٥) (شرح ملأ جامی ج ١ ص ٣٥١)
٩. الأصل في صيغة التفضيل «أفعل» إذا جاءت مجردة من «أل» و الإضافة أن لا تتثنى و لا تجمع و لا تؤنث (معجم النحو العربيّ ص ٥٥٢)

١. به خلاف «خَيْر» و «شَر».

٢. گاهی تفضيل در مفعول است؛ مانند: «أَعْرَف» به معنای «أَشَدُّ مَعْرُوفِيَّةً».

٣. مانند: «ما رأيتُ رجلاً أحسنَ في عينيّ الكحلُ منه في عينِ زيدٍ» که ضمير «عينيّ» به «رجلاً» برمی گردد و ضمير «منه» به «الكحل».

۱۰. الأصل في إسم التفضيل أن يستعمل باللام أو الإضافة أو كلمة «مِنْ»<sup>۱</sup> (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۹۸ و ص ۹۹) (الهداية و الصمدية ص ۱۴)
۱۱. الأصل في إسم التفضيل أن لا يثنى و لا يجمع و لا يؤنث (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۸۵ و ص ۲۸۶) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۸۸) (شرح قطر الندى ص ۲۴۶)
۱۲. الأصل في «أَخْيَر» و «أَشْر» أن تحذف همزتهما (الهداية و الصمدية ص ۱۲۷)
۱۳. الأصل في «أَخْيَر» و «أَشْر» أن يستعملا «خَيْراً» و «شَرّاً» (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹)
۱۴. الأصل في إسم التفضيل إذا كان مجرداً من «أل» و الإضافة أن يكون مفرداً مذكراً في جميع إستعمالاته (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۹۱ و ص ۳۰۲) (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۲۸) (شرح ابن الناظم ص ۲۹۴) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۲)
۱۵. الأصل في إسم التفضيل أن يستعمل مع «مِنْ» (الكلام المفيد ص ۲۱۳) (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۳۰) (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۴۳۳ و ص ۴۵۷ و ص ۴۵۸)
۱۶. الأصل أن يتأخر «مِنْ» مع مجروره عن أفعال التفضيل (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۱)
۱۷. الأصل عدم الفصل بين إسم التفضيل و «مِنْ» التي بعده (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۸۸)
۱۸. الأصل في إسم التفضيل أن يبنى للفاعل (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۲۲ و ص ۳۴۸) (كتاب الكنأش ج ۱ ص ۳۴۲)
۱۹. الأصل في أفعال التفضيل أن لا يصاغ من إسم العين<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۸۳)
۲۰. الأصل في إسم التفضيل أن لا يعمل في الإسم الظاهر (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۲۲)
۲۱. الأصل في إسم التفضيل المضاف أن تقصد به الزيادة على من أضيف إليه (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۲۲۵) (الهداية و الصمدية ص ۷۸)

۱. به همین علت گفته می‌شود: «أخَر» از اصل خود عدول کرده و غیر منصرف است. یعنی در اصل «الأخَر» یا «أخَر مِنْ» بوده است.

۲. ساختن أفعال تفضیل از اسم عین شاذ است؛ مانند: «أَحْتَك» از «حَنَك».

## إسم آلت

١. الأصل فى صيغة إسم الآلة أن تكون على وزن «مِفْعَل» و «مِفْعَلَةٌ» و «مِفْعَال» (النحو الوافى ج ٣ ص ٢٣٨)
٢. الأصل فى إسم الآلة من معتلّ اللّام و اللّفيف أن يكون على وزن «مِفْعَلَةٌ» (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٣٣) (فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربى ص ٢٨)
٣. الأصل فى إسم الآلة أن يصاغ من الثّلاثىّ المجرّد المتعدّى (دانش صرف ص ٣٧٦) (ماء معین ص ١٠٨) (معجم الفروق النّحوية و الصّرفية ص ٢٠٣) (الصّرف الصّافى ص ٢٥٨)
٤. الأصل فى إسم الآلة أن لا يصاغ من الأسماء الجامدة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٠)

## فعل تعجب

۱. الأصل في التعجب أن لا يصغراً<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۴۳)
۲. الأصل عدم الفصل بين فعل التعجب و معموله (شرح مآذ جامی ج ۲ ص ۳۵۰) (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۵۳)
۳. الأصل في باب التعجب ذكر المتعجب منه (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۴۷)
۴. الأصل في التعجب أن يكون على صيغتي «ما أفعله» و «أفعل به» (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۴۷) (شرح قطر الندى ص ۲۸۸)
۵. الأصل في «أفعل» التعجب أن لا ينصب إلا مفعولاً به واحداً<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۵۹)
۶. الأصل عدم الفصل بين «ما» و فعل التعجب (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۵۶) (معجم النحو ص ۱۱۲)
۷. الأصل وقوع «كان» الزائدة بين «ما» و فعل التعجب (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۵۶)
۸. الأصل في «أفعل به» عدم حذف الباء (جامع الدروس العربية ص ۴۷) (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۵۶)
۹. الأصل ذكر الفاعل المجرور بالباء في «أفعل به» (علوم العربية ج ۲ ص ۲۱۳)
۱۰. الأصل في فاعل «أفعل به» أن يكون مجروراً بالباء الزائدة دائماً (أوضح المسالك ج ۲ ص ۸۹)
۱۱. الأصل في فاعل «أفعل به» أن يكون مفرداً مذكراً للمخاطب دائماً راجعاً إلى مصدر الفعل المذكور<sup>۳</sup> (النحو الوافی ج ۳ ص ۲۴۵)

۱. «ما أميلح فلاناً و ما أحسسته» نیز استعمال شده که خلاف اصل است.

۲. «ما أكنى الغنى للفقير ثياباً» و أمثال آن، خلاف اصل است.

۳. طبق قول کسانی که قائلند فاعل «أفعل به» «أنت» مستتر در آن است نه ضمیر مجرور در «به».

## أفعال مدح و ذم

١. الأصل في فاعل «فَعَلَ» في هذا الباب أن يجزَّ بالباء الزائدة إن كان إسمًا ظاهرًا<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٧٨)
٢. الأصل في فاعل أفعال المدح و الذم أن يكون إسمًا ظاهرًا (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٢٧)
٣. الأصل في فاعل أفعال المدح و الذم أن يكون قابلاً للتغيير (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦٢)
٤. الأصل في إسم المخصوص صحّة دخول التّواسخ عليه<sup>٢</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٦٩) (القواعد الإساسية ص ٣٣٥) (معنى الأديب ب ٤ ص ٧٩)
٥. الأصل عدم تقديم المخصوص على أفعال المدح و الذم (معجم النحو ص ١٧٢)
٦. الأصل في المخصوص بالمدح و الذم أن يتأخّر (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٣٥٦)
٧. الأصل في المخصوص أن لا يحذف (النحو الوافي ج ٣ ص ٢٦٧) (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦١)
٨. الأصل عدم تقديم التّمييز على أفعال المدح و الذم (معجم النحو ص ١٧٢)
٩. الأصل جواز إجتماع الفاعل الظاهر و التّمييز في أسلوب المدح و الذم (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٦٣)
١٠. الأصل في أفعال المدح و الذم هو «نِعَم» و «بِئْسَ» (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٦٠)
١١. الأصل عدم كون فاعل «نِعَم» و «بِئْسَ» نكرة (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٣٥٤)

١. مانند: «شَرَفَ بَرِيْدٌ».

٢. مانند: «نِعْمَ رَجُلًا كَانَ زَيْدٌ».

٣. مانند: «نِعْمَ الشُّجَاعُ رَجُلًا يَقُولُ الْحَقَّ».

١٢. الأَصْلُ فِي «نِعَمَ» وَ «بُسَّ» إِذَا قَصِدَ بِهِمَا الْمَدْحُ وَالذَّمُّ كَسَرِ الْفَاءِ وَإِسْكَانِ الْعَيْنِ (شرح مَلَا جامى ج ٢ ص ٣٥٤)
١٣. الأَصْلُ فِي فاعِلِ «نِعَمَ» وَ «بُسَّ» أَنْ لَا يَثْنَى وَلَا يَجْمَعُ وَلَا يُؤنَّثُ (شرح مَلَا جامى ج ٢ ص ٣٥٥)
١٤. الأَصْلُ فِي «نِعَمَ» أَنْ يَكُونَ بِكسْرِ النَّوْنِ وَ سَكُونِ الْعَيْنِ (موسوعة النَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالإِعْرَابِ ص ٦٩٢)
١٥. الأَصْلُ فِي الْمَخْصُوصِ أَنْ يَذْكَرَ بَعْدَ «نِعَمَ» وَ «بُسَّ» وَ فاعِلُهُمَا (مَكْرَزَاتِ الْمَدْرَسِ ج ٣ ص ٩٢)(النَّحْوُ الْقُرْآنِيُّ ص ٤٢٢)
١٦. الأَصْلُ أَنْ يَعْتَبَرَ تَمْيِيزَ الضَّمِيرِ الْمَسْتَتِرِ فِي «نِعَمَ» وَ «بُسَّ» مِنْ تَمْيِيزِ الْمَفْرُودِ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ٢٧٠)
١٧. الأَصْلُ هُوَ الْقَوْلُ بِأَنَّ «حَبَّذَا» جَمَلَةٌ فَعْلِيَّةٌ (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ٢٧٠)
١٨. الأَصْلُ فِي فاعِلِ «حَبَّذَا» أَنْ يَكُونَ «ذَا» (النَّحْوُ الْوَافِي ج ٣ ص ٢٦١)
١٩. الأَصْلُ عَدَمُ تَغْيِيرِ «ذَا» فِي «حَبَّذَا» (شرح ابن عَقِيلِ ج ٢ ص ١٦٠)
٢٠. الأَصْلُ فِي إِسْمِ الْمَخْصُوصِ فِي بَابِ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ أَنْ يَكُونَ عِلْمًا (مَعْجَمُ الْفُرُوقِ النَّحْوِيَّةِ وَالصَّرْفِيَّةِ ص ١١٩)

## غیر منصرف

۱. الأصل في غير المنصرف أن يكون جزؤه بالفتحة (شرح ملا جامی ج ۱ ص ۷۱)
۲. الأصل في غير المنصرف أن لا يدخل عليه تنوين الصِّرف (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۹۴)
۳. الأصل في الأسماء أن تكون منصرفة (الأصول النحوية والصرفية ج ۲ ص ۲۱ و ۲۶) (فراند حجتیه ص ۶۳) (شرح شذور الذهب ص ۵۸۸) (الكلام المفيد ص ۲۲۵)
۴. الأصل في غير المنصرف أن يصير منصرفاً إذا صغراً (مجمع الهوامع ج ۱ ص ۳۶)
۵. الأصل في العدل أن لا يكون تحويله للقلب<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۷۱)
۶. الأصل في العدل أن لا يكون تحويله للتخفيف<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۷۱)
۷. الأصل في العدل أن لا يكون تحويله للإلحاق<sup>۴</sup> أو لزيادة المعنى<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۷۱)
۸. الأصل أنه إذا كان المعنى مكرراً يكون اللفظ أيضاً مكرراً<sup>۶</sup> (الهداية والصدية ص ۱۴)
۹. الأصل في الأعداد العشرة المعدولة أن تكون حالاً أو نعتاً أو خبراً (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۷۳)

۱. در مواردی که تصغیر، باعث از بین رفتن سبب منع صرف می‌شود مانند وزن فعل؛ اما در مواردی مانند تانیث که تصغیر، سبب منع صرف را از بین نمی‌برد، اسم منصرف نمی‌شود.
۲. «أیس» که مقلوب از «یئیس» است معدول به شمار نمی‌رود.
۳. «فخذ» که مخفف از «فخذ» است معدول به شمار نمی‌رود.
۴. «کونثر» که برای إلحاق به باب «جعفر»، واو به آن اضافه شده، معدول به شمار نمی‌رود.
۵. «رجیل» که برای رساندن معنای تحقیر، تغییر پیدا کرده، معدول به شمار نمی‌رود.
۶. این اصل و دو مورد قبل به معنای قاعده کلی است.
۷. به همین علت گفته می‌شود: «ثلاث» معدول از «ثلاثة ثلاثة» است زیرا معنای «ثلاث»، «سه تا سه تا» می‌باشد و باید لفظ نیز در اصل «ثلاثة ثلاثة» بوده باشد.

۱۰. الأصل في ما كان على وزن «فَعَلَ» علماً لمفرد مذكّر أن يمنع من الصّرف سماعاً للعلميّة مع العدل<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۹۵)
۱۱. الأصل في علم غير منصرف أن ينصرف عند التّشكيّر<sup>۲</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۷)
۱۲. الأصل في منع صرف الإسم للعلميّة مع العجمة أن يكون علماً في أصله الأعجميّ ثمّ ينتقل بعد ذلك إلى اللّغة العربيّة علماً فيها (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۸۵)
۱۳. الأصل في منع إسم إجتماع فيه القاف بعد الجيم أن يكون عجميّاً (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۱۱۳)
۱۴. الأصل في منع صرف الإسم للعلميّة مع العجمة أن يكون رباعيّاً فأكثر (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۸۵)
۱۵. الأصل في الأسماء التي تكون على وزن صيغ الأفعال المزيد فيها أن لا تنصرف (جامع الدّروس العربيّة ص ۲۸۴)
۱۶. الأصل في منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن تكون صيغة ثابتة في كلّ لا تتغيّر<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۹۱)
۱۷. الأصل في منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن تكون صيغة الفعل أصليّة لم يدخلها تغيير<sup>۴</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۹۱)
۱۸. الأصل في منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن لا يخالف العلم الطّريقة السّائرة في الفعل<sup>۵</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۹۱)

۱. مانند: «عَمَر».

۲. مانند: «لَكُلُّ مُوسَى فِرْعَوْنٌ».

۳. مثلاً كلمه «إِمْرِيء» که «راء» آن می‌تواند مضموم، مفتوح یا مکسور باشد، اگر عَمَم شود غیر منصرف نمی‌شود.

۴. مثلاً «رَدَّ» دارای وزن «فَعَلَ» است اما این وزن، اصلی نیست بلکه وزن اصلی آن «فَعِلَ» بوده است و به خاطر ادغام تغییر پیدا کرده است؛ پس «فَعَّلَ» اگر عَمَم شود غیر منصرف نمی‌شود گرچه هم وزن «رَدَّ» است.

۵. مثلاً «البُّب» اگر عَمَم شود غیر منصرف نمی‌شود؛ زیرا قاعده جاری در فعلی که لام الفعل و عين الفعل آن یکسان است، ادغام است.

۱۹. الأصل في «أَفْعَل» الموضوع على الإسمية الملحوظة فيه معنى الصفة أن يكون منصرفاً<sup>۱</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۱)
۲۰. الأصل في «أَفْعَل» الموضوع على الوصفية المزالة فيه المنتقل إلى الإسمية أن يكون غير منصرفاً<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۵۱)
۲۱. الأصل في كلِّ عَلمٍ على وزن «فَعَلَ» أن يكون منصرفاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۴۰۰) (الهداية و الصمدية ص ۱۶)
۲۲. الأصل عدم جمع منتهى الجموع جمع سلامة (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۱۶)
۲۳. الأصل في وزن منتهى الجموع الذي لا ينصرف أن يكون جمعاً (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۵۱)
۲۴. الأصل في «سَراوِئِل» أن يكون غير منصرف (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۲۲)
۲۵. الأصل في وزن «فَعْلان» أن يكون غير منصرف (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۶۰۰)
۲۶. الأصل في «رَبِيع» و «مَرَبِيع»، أربع أربع (الكلام المفيد ص ۲۱۹)
۲۷. الأصل في الإسم أن يكون على وزن الإسم لا على وزن الفعل (فرائد حجتیه ص ۲۶۴)
۲۸. الأصل في الأعلام المنقولة عن الأفعال أن تعرب إعراب الإسم الذي لا ينصرف (الموجز في قواعد اللغة العربية ج ۱ ص ۱۸۰)

۱. مانند: «أَجْدَل، أْفَعى، أَخيل و...» که در اصل، اسم هستند و لحاظ معنای وصفیت در آنها نیز جائز است.

۲. مانند: «أَدْعَم» که در اصل به معنای شیء دارای سیاهی بوده و به اِسْمِیَّت انتقال یافته بدون این که معنای وصفیت در آن باقی مانده باشد.

## توابع

۱. الأصل أن العامل في التابع هو العامل في المتبوع (النحو الوافی ج ۳ ص ۳۱۱)
۲. الأصل في التابع أن يكون على الإعراب الظاهر<sup>۱</sup> للمتبوع (شرح الرضی علی الکافیة ج ۳ ص ۴۱۸)
۳. الأصل في التوابع تبعيتها لمتبوعها في الإعراب دون البناء (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۴۳۱)
۴. الأصل كون الجملة تابعة للمفرد في الإعراب لا العكس<sup>۲</sup> (شرح الرضی علی الکافیة ج ۲ ص ۳۵۴)
۵. الأصل في التابع أن يكون على اللفظ<sup>۳</sup> (شرح الرضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۰۷)
۶. الأصل أن لا يكون بين التابع و متبوعه واسطة
۷. الأصل في معمول التابع أن لا يتقدم على المتبوع (النحو الوافی ج ۳ ص ۳۰۹)
۸. الأصل التسوية بين المعرب و المبنى في إجراء التوابع عليهما<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۳ ص ۱۵۵)
۹. الأصل في تابع المنادی المبنى النصب<sup>۵</sup> (مع الهوامع ج ۳ ص ۱۵۰)

---

۱. در مقابل إعراب محلی.  
 ۲. بنا براین «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ شَرِيفٍ وَ أَبُوهُ كَرِيمٌ» بهتر از «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ أَبُوهُ كَرِيمٌ وَ شَرِيفٌ» می باشد.  
 ۳. در مقابل تبعیت از محل.  
 ۴. طبق این اصل، کلمه ای که بعد از تکمیل خبر، بر اسم «إِنَّ» عطف داده شده است جانز است مرفوع باشد و فرقی نمی کند که اسم «إِنَّ» مبنی باشد یا معرب. در حالی که برخی قائلند جواز رفع معطوف فقط در صورتی است که اسم «إِنَّ» مبنی باشد؛ مثل: «إِنَّ هَذَا قَائِمٌ وَ زَيْدٌ».  
 ۵. مانند: «يَا زَيْدُ صَاحِبَ الْكُتُبِ».

## نعت

۱. الأصل في النعت أن لا يكون للتأكيد و لكنّه قد يكون للتأكيد<sup>۱</sup> (علوم العربية ص ۵۶۰)  
(جامع الدروس العربية ص ۵۰۳)
۲. الأصل في موضع جىء بنعت و مضاف إليه للإسم الواحد أن يقدم النعت في الترجمة بالفارسية و يقدم المضاف إليه في الكتابة<sup>۲</sup>
۳. الأصل في التّوابع هو النعت (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷۸)
۴. الأصل في النعت أن يكون مشتقاً (معاني النحو ج ۳ ص ۱۵۹) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۲۳۴) (الكلام المفيد ص ۱۸۴)
۵. الأصل في الصفة التي تلي المركب الإضافي أن تكون للمضاف (معجم النحو ص ۲۱۰)  
(مكّرات المدرّس ج ۳ ص ۱۱۶)
۶. الأصل في المنعوت أن يكون غير جامد (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۷۵)
۷. الأصل في الموصوف أن يكون أخصّ من الصفة و أعرف منها أو مساوياً لها<sup>۳</sup> (شرح التسهيل ج ۳ ص ۱۶۹) (جامع الدروس العربية ص ۵۰۲) (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۳۱۰)
۸. الأصل جواز حذف الموصوف في كلّ وصف أريد به موصوفه<sup>۴</sup> (علوم العربية ص ۸)
۹. الأصل في حذف منعوت أن يكون النعت مفرداً لا جملة و لا شبهها (علوم العربية ص ۵۵۵)
۱۰. الأصل أن يحذف الموصوف مع قرينة دالة عليه (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۲۹۰)  
(ص ۳۲۶)

۱. ضربت زيدا ضرباً واحداً.

۲. مانند: «کتاب زید النافع» کتاب سودمند زید.

۳. به همین علت، جمهور نحویین، اسم اشاره در مثل «جاء الرجلُ هذا» را عطف بیان یا بدل می‌دانند نه صفت چون «هذا» اعم از «الرجل» است.

۴. مانند: «تعلّموا العربية» که در اصل، «تعلّموا اللغة العربية» بوده است.

١١. الأصل في النَّعْتِ الإِشْتِقَاقُ (جامع الدُّروسِ العربيَّةِ ص ٤٩٧)
١٢. الأصل في النَّعْتِ أَنْ يَكُونَ مُشْتَقًّا أَوْ مُوَلَّأً بِهِ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٢ ص ٢٧٥) (شرح ابنِ عَقِيل ج ٢ ص ١٧٨)
١٣. الأصل في النَّعْتِ أَنْ يَكُونَ حَقِيقِيًّا
١٤. الأصل هو الوصف بالإسم (مع الوواع ج ٣ ص ٩٤)
١٥. الأصل مطابقة النَّعْتِ الحَقِيقِيِّ للمنعوت وجوباً في التَّذْكِيرِ وَ التَّأْنِيثِ وَ التَّعْرِيفِ وَ التَّنْكِيرِ وَ فِي الإِفْرَادِ وَ فِرْعَوْعِهِ وَ فِي حَرَكَاتِ الإِعْرَابِ الثَّلَاثِ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٣١٥) (سلسبيل ص ٣٩٠) (شرح شذور الذهب ص ٥٦١)
١٦. الأصل في النَّعْتِ السَّبَبِيُّ أَنْ يَذْكَرَ بَعْدَهُ إِسْمٌ ظَاهِرٌ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٣٢٤)
١٧. الأصل في النَّعْتِ الإِسْمِ وَ الإِفْرَادِ (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٢٥٨) (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤٦٦) (مبادئ العربيَّة ج ٤ ص ٣٣١) (مغنى الأديب ب ٣ ص ٤٧) (النَّحْوُ المُقَدِّمَاتِي ص ١١٤)
١٨. الأصل في الجُمْلَةِ الوَاقِعَةُ صِفَةً أَنْ لَا تَكُونَ خَالِيَةً مِنْ ضَمِيرٍ يَرْبِطُهَا بِالمُوصُوفِ (شرح ابنِ عَقِيل ج ٢ ص ١٨٣) (شرح شذور الذهب ص ٥٥٩)
١٩. الأصل أَنْ لَا يَكُونَ الوَصفُ لِمَجْرَدِ المَدْحِ أَوْ الذَّمِّ (شرح الرِّضَى عَلَى الكَافِيَّةِ ج ٢ ص ٣١٠)
٢٠. الأصل في النَّعْتِ أَنْ يَكُونَ لِلتَّوْضِيحِ مَعَ المَعْرِفَةِ وَ لِلتَّخْصِيصِ مَعَ النِّكَرَةِ (شرح الرِّضَى عَلَى الكَافِيَّةِ ج ٢ ص ١٨٧) (جامع المُقَدِّمَاتِ ج ٢ ص ٢٥٣) (الهِدَايَةُ فِي النَّحْوِ ص ١٢٧)
٢١. الأصل في الصِّفَةِ أَنْ تَكُونَ لِبَيَانِ المُوصُوفِ (جامع الدُّروسِ العربيَّةِ ص ٥٠٣)
٢٢. الأصل في النَّعْتِ أَنْ يَكُونَ لِلتَّخْصِيصِ أَوْ التَّوْضِيحِ (مَكْرَزَاتِ المَدْرَسِ ج ٢ ص ١١٧)
٢٣. الأصل عدم الفصل بين الصِّفَةِ وَ المُوصُوفِ (النَّحْوُ الوَافِي ج ١ ص ٢٠٨ وَ ج ٣ ص ٣١٠)
٢٤. الأصل عدم الفصل بين الصِّفَةِ وَ المُوصُوفِ بِالخَبَرِ (شرح الرِّضَى عَلَى الكَافِيَّةِ ج ٢ ص ١٣٠)

۲۵. الأصل عدم الفصل بالخبر بين الصِّفة و الموصوف (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۱۱)
۲۶. الأصل عدم الفصل بين الصِّفة و موصوفها (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۲۶۸)
۲۷. الأصل في النَّعت الَّذی يجوز قطعه عن التَّبعية أن يكون موصوفه معلوماً حقيقة لا إِدعاء<sup>۱</sup> (شرح قطر الندى ص ۲۵۷)
۲۸. الأصل في كلِّ نعت مقطوع أن يكون مدحاً أو ذمّاً أو ترحمّاً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۳۲)
۲۹. الأصل في النَّعت المقطوع المرفوع الَّذی يكون خبراً أن يكون مبتدأه المحذوف ضميراً<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۳ ص ۳۴۹)
۳۰. الأصل في النَّعت أن يكون مفرداً (ماء معین ص ۲۲۸) (شرح التسهيل ج ۳ ص ۱۷۱)
۳۱. الأصل في النَّعت أن يكون مفرداً<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۸۹)
۳۲. الأصل في النَّعت أن يشترك النَّعت مع المنعوت في الضَّبَط الإعرابیّ (النحو الوافی ج ۳ ص ۳۴۶)
۳۳. الأصل في العَلَم و قد وصف بالاین أو الإبنة مضافین إلى عَلم أو ما یجرى مجراه ترك التَّنوين فيه (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۵۵)
۳۴. الأصل في النَّعت أن یجاء به لفائدة إزالة الإشتراك أو العموم (النحو القرآنی ص ۳۴۴)
۳۵. الأصل في نعت مصحوب الإحاطیة موافقة اللَّفظ (شرح التسهيل ج ۲ ص ۲۵۱)
۳۶. الأصل في خبر مصحوب الإحاطیة موافقة اللَّفظ (شرح التسهيل ج ۲ ص ۲۵۱)
۳۷. الأصل في فرض إجتماع النَّعوت تقديم المفرد و توسط الظرف أو شبهه و تأخیر الجملة (شرح التسهيل ج ۳ ص ۱۸۱)

۱. یعنی موصوف حقیقتاً برای مخاطب شناخته شده باشد نه این که مجهول باشد و صرفاً نازل منزله شناخته شده قرار بگیرد.

۲. مانند: «مَرَزْتُ بَرِيْدَ الشَّجَاعِ» یعنی «هُوَ الشَّجَاعُ».

۳. مفرد در مقابل جمله و شبه جمله است.

## ألفاظ خاصه در باب نعت

۱. الأصل في «كُلٌّ» الذي يقع نعتاً أن يضاف إلى إسم ظاهر مماثل للمنعوت في لفظه و معناه معاً<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۶۷)
۲. الأصل وصف المضاف إليه لـ «كُلٌّ» لا «الكُلُّ» نفسه<sup>۲</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۱۱)
۳. الأصل في «غَيْرٍ» أن تكون صفة مفيدة لمغايرة مجرورها لموصوفها (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۱۲۵)
۴. الأصل في «غَيْرٍ» الوصفية أن تكون نعتاً للنكرة (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۷۰)
۵. الأصل في «غَيْرٍ» أن تقع صفة (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۰۶) (المحرر في النحو ج ۲ ص ۸۸۵) (شرح السهل ج ۲ ص ۲۱۷)
۶. الأصل في «غَيْرٍ» المضافة لفظاً أن تكون صفة تفيد مغايرة مجرورها لموصوفها (معاني النحو ج ۲ ص ۲۲۶)
۷. الأصل في وقوع «إلّا» نعتاً أن يكون ذلك في أسلوب يصح فيه الإستثناء (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۷۳)
۸. الأصل في الوصف بـ «إلّا» أن يكون وصفاً نحوياً<sup>۳</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۹)
۹. الأصل في الأسماء المتوغلة في الإبهام أن لا تقع نعتاً و لا منعوتاً إلّا «غَيْرٍ» و «سوى» فيصلحان للنعت (النحو الوافي ج ۳ ص ۲۳۶)
۱۰. الأصل في موصوف «إلّا» الوصفية أن يكون جمعاً منكراً (مع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۹)

۱. مانند: «يا أشبه الناس كلَّ الناس بِالْقَمَرِ» كه «كُلٌّ» صفت «الناس» است و به مماثل آن اضافه شده است.

۲. بنابراین گفته می‌شود: «رَأَيْتُ كُلَّ رَجُلٍ عَالِمٍ فِي الْبَلَدِ» نه «كُلُّ رَجُلٍ عَالِمًا».

۳. برخی نحوین، مرادشان از وصف در این باب، عطف بیان است.

١١. الأصل في «أَيُّ» النَّعْتِيَّةُ أَنْ يَكُونَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ لـ «أَيُّ» نَكْرَةً مِمَّا تَلَّةُ لِلْمَنْعُوتِ فِي التَّنْكِيرِ وَفِي اللَّفْظِ وَالمَعْنَى مَعاً أَوْ مَعْنَاً فَقَطْ<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٨٣ و ص ٨٧)
١٢. الأصل في المضاف إليه لـ «أَيُّ» النَّعْتِيَّةُ أَنْ يَكُونَ مَذْكُوراً فِي الكَلَامِ (النحو الوافي ج ٣ ص ٨٣ و ص ٨٧)

---

١. مانند: «إِسْتَمَعْتُ إِلَى شَاعِرَةٍ أَيْ شَاعِرَةٍ» و «إِسْتَمَعْتُ إِلَى فِتَاةٍ أَيْ شَابَةٍ».

## تأكيد

۱. الأصل في تأكيد الحروف أن تكرر الحرف الأول و معه لفظ آخر بينه و بين الثاني الذي جاء للتوكيد<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۴۸۶)
۲. الأصل في النكرة أن لا يؤكد (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۶۷ و ص ۳۷۲)
۳. الأصل في توكيد الضمير المرفوع المتصل بالمتصل أن يكون للعطف<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۵۱۹ و ج ۲ ص ۳۳۲)
۴. الأصل في الإسم الظاهر أن لا يكون توكيده اللفظي ضميراً (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۷۷)
۵. الأصل في التوكيد اللفظي أن يكون به لا مرادفه (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۵۱)
۶. الأصل في التوكيد اللفظي أن يؤكد الجملة (شرح ابن الناظم ص ۳۱۱)
۷. الأصل توكيد حرف الجواب بذكر مرادفه<sup>۳</sup> (شرح ابن الناظم ص ۳۱۳)
۸. الأصل في الجملة المؤكدة للجملة الأخرى أن تقترن بالعاطف<sup>۴</sup> و لكن العطف هنا صوري و يجب ترك العطف عند إيهام<sup>۵</sup> التعدد (شرح شذور الذهب ص ۵۵۸)
۹. الأصل في تأكيد الجملة أن تقترن بحرف العطف (مكزرات المدرس ج ۳ ص ۱۴۰)
۱۰. الأصل في تأكيد الجملة كونه بفاصل من كلام أو حرف (علوم العربية ص ۵۴۶)
۱۱. الأصل في التوكيد هو التوكيد المعنوي (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۵۳)

۱. مانند: «إِنَّ الْعَاقِلَ إِنْ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ» که بین دو «إِنَّ»، «العاقل» فاصله شده است.  
 ۲. یعنی برای تصحیح عطف؛ مانند: «جِئْتُ أَنَا وَ زَيْدٌ» که تأکید «ت» به وسیله «أنا» به این خاطر است که عطف «زید» بر «ت» صحیح باشد.  
 ۳. بهتر است به جای «نَعَمْ نَعَمْ» «نَعَمْ أَجَلٌ» گفته شود.  
 ۴. مانند: آیه {كَلَّا سَيُغْلَبُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَيُغْلَبُونَ} (نبأ / ۴ و ۵).  
 ۵. یعنی اگر آوردن حرف عطف باعث شود که مخاطب گمان کند دو جمله مجزاً هستند نه تأکید؛ مانند: «أَحْسَنْتُ إِلَى زَيْدٍ أَحْسَنْتُ إِلَى زَيْدٍ» که اگر حرف عطف بیاید مخاطب گمان می کند دو بار به «زید» احسان شده است.

١٢. الأصل فى ألفاظ التوكيد المعنوي أن تضاف إلى ضمير المؤكّد (جامع الدروس العربيّة ص ٥٠٤) (بداية النحو ص ٢٤٢ و ص ٢٤٢) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ١٣٢)
١٣. الأصل فى ألفاظ التوكيد المعنويّ هو النّفس و العين (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٥١)
١٤. الأصل أن يؤتى بعد «كُلّ» بكلمة «أَجْمَع» و فروعها لتقوية التوكيد (الوافي فى النّحو و الصّرف ص ٤١٤)
١٥. الأصل أن يؤكّد المثنى بالنّفس أو العين أو «كِلَا» و «كِلْتَا» لا بغيرها (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٧٨)
١٦. الأصل جمع النّفس و العين على وزن «أفْعَل» مع المؤكّد المثنى (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٦٩) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ١٣٢) (شرح ابن عقيل ج ٢ ص ١٩٢) (شرح قطر الندى ص ٢٦١)
١٧. الأصل فى «كِلَا» «كِلْتَا» إعتبار لفظهما<sup>١</sup> (جامع الدروس العربيّة ص ٢٩٢)
١٨. الأصل فى «كُلّ» أن تضاف إلى ضمير يطابق المؤكّد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٧٧)
١٩. الأصل عدم جواز الفصل بين التوكيد و المؤكّد إذا كان لفظ التوكيد هو كلمة «كُلّ» و ما بعده ألفاظ التأكيد الأخرى (النحو الوافى ج ٣ ص ٣٦٨ ص ٣١٠)
٢٠. الأصل فى «أَجْمَع» و «جَمَعَاء» و جمعهما أن يؤكّد بعد «كُلّ» (شرح قطر الندى ص ٢٦٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٤)
٢١. الأصل فى «أَجْمَع» و «جَمَعَاء» أن يقال بأنهما لا يثنيان (شرح قطر الندى ص ٢٦٣)
٢٢. الأصل فى «أَكْتَع» و «أَبْتَع» و «أَبْصَع» أن لا تذكر بدون «أَجْمَع» و لا تقدّم عليه (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٥٢) (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٧٥) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٦٣)
٢٣. الأصل فى «جَمِيع» و «عَامَّة» أن تضافا إلى ضمير يطابق المؤكّد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٧٧)

۲۴. الأصل في المؤكِّد في التوكيد المعنوي أن يكون معرفة (معجم النحو ص ۱۲۲) (شرح قطر الندى ص ۲۶۴) (شرح شذور الذهب ص ۵۵۵)
۲۵. الأصل في المؤكِّد أن لا يحذف (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۷۳)
۲۶. الأصل عدم مخالفة المؤكِّد و المؤكِّد في التأكيد اللفظي<sup>۱</sup> (الهداية و الصمدية ص ۴۸)
۲۷. الأصل في حذف المؤكِّد أن يكون في الصلَّة<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۷۴)

---

۱. گاهی ضرورت اقتضاء می‌کند که در ظاهر، مؤکِّد و مؤکِّد تفاوت داشته باشند؛ مانند: تأکید ضمیر متصل در مثل «ضربتُ أنتَ».

۲. مانند: «جاءني الذي ضربتُ نفسه» که در اصل «ضربتهُ نفسه» بوده است. حذف مؤکِّد در غیر صله، کم تر اتفاق می‌افتد.

## عطف بيان

١. الأصل في عطف البيان أن يكون معرفة (شرح قطر الندى ص ٢٦٦)
٢. الأصل في عطف البيان أن يكون مطابقاً لمتبوعه في التعريف و التَّنْكِير (النحو الوافي ج ٣ ص ٣٨٩ و ص ٣٩٣)
٣. الأصل في عطف البيان أنه لا يقع جملة و لا تابعاً لجملة و لا فعلاً و لا تابعاً لفعل (النحو الوافي ج ٣ ص ٣٩٣ و ص ٣٩٤) (مكزرات المدرس ج ٣ ص ١٥٣ و ص ١٥٤)
٤. الأصل في عطف البيان أن يكون جامداً (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ٢٣٤)
٥. الأصل في عطف البيان هو العطف بالحرف<sup>١</sup> (معجم الهوامع ج ٣ ص ٩٦)

١. يعنى اصل «جاءَ زَيْدٌ أَخُوكَ»، «جاءَ زَيْدٌ وَ هُوَ أَخُوكَ» بوجه است.

## معطوف

۱. الأصل هو المغايرة بين المتعاطفين في عطف النسق<sup>۱</sup> (النحو الوافی ج ۳ ص ۴۷۲)
۲. الأصل عدم تقدّم المعطوف على المعطوف عليه<sup>۲</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۳۳۹)  
(النحو الوافی ج ۳ ص ۴۷۰) (شرح ابن عقیل ج ۲ ص ۵۳۸)
۳. الأصل في المعطوف عليه عدم الحذف (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۸۱)
۴. الأصل عدم تأخير جزء من المعطوف عليه من العاطف (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۰۵)
۵. الأصل في أجزاء الجملة المعطوفة أن تكون بعد العاطف (مغنی الأديب ب ۱ ص ۱۲)
۶. الأصل في الجملتين المتعاطفتين إتّحادهما في الخبريّة و الإنشائيّة (سلسيل ص ۳۲۹)
۷. الأصل كون الجملة تابعة للمفرد في الإعراب (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۳۵۴)
۸. الأصل عدم الفصل بين المعطوف و المعطوف عليه بالنداء (النحو الوافی ج ۳ ص ۳۱۰)

۱. مغايرت از جهت لفظ و معنا (گاهی به خاطر غرض بلاغی، مغايرت وجود ندارد).  
۲. گاهی در ضرورت شعری، معطوف مقدّم می‌شود که شاذّ است.



## عطف

۱. الأصل في العطف هو العطف على اللفظ (معاني النحو ج ۳ ص ۳۲۹)
۲. الأصل عدم العطف قبل تمام المعطوف عليه<sup>۱</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۹۶)
۳. الأصل عدم إختصاص العطف بالأسماء (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۲۳)
۴. الأصل في الدلالة المعنوية على المشاركة و الإقتران هو العطف (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۴۴)
۵. الأصل في القصر بالعطف أن ينصّ فيه على المثبت له الحكم و المنفَى عنه<sup>۲</sup> (جواهر البلاغة ص ۱۵۳)
۶. الأصل عطف الفعلية على الفعلية و الإسمية على الإسمية (النحو الوافي ج ۲ ص ۱۱۰) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۹۷) (شرح الرضی على الكافية ج ۱ ص ۴۵۴) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۶۰)
۷. الأصل عطف الجملة على المفرد لا عكس (شرح الرضی على الكافية ج ۲ ص ۳۵۴)
۸. الأصل أن يجوز عطف الزمان على المكان و بالعكس (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۳)
۹. الأصل أن لا يعطف الشيء على نفسه (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۲)
۱۰. الأصل عدم العطف على معمولی عاملین مختلفین مطلقاً<sup>۳</sup> (شرح الرضی على الكافية ج ۲ ص ۳۴۸) (كتاب الكناش ج ۱ ص ۲۳۱)

۱. به همین علت در باب تنازع، برخی قائلند که در مثل «أَهْنَتْ وَ ضَرَبْتُ زَيْدًا» «زَيْدٌ» معمول «ضَرَبْتُ» است زیرا اگر معمول «أَهْنَتْ» باشد، عطف «ضَرَبْتُ» بر «أَهْنَتْ» قبل از کامل شدن جمله «أَهْنَتْ» اتفاق می افتد.

۲. یکی از راه های بیان حصر، استفاده از عطف با «لا»، «بَلْ» و «لَكِنْ» است. در این صورت باید دو طرف مثبت و منفی هر دو ذکر شوند مگر این که ذکر دو طرف باعث طولانی شدن کلام شود؛ مانند: «الأرضُ تُنْخَرَكَةُ لا ثَابِتَةً».

۳. برخی در صورت تقدّم مجرور بر مرفوع یا منصوب، چنین عطفی را جائز دانسته اند؛ مانند: «فِي الدَّارِ زَيْدٌ وَ الْحَجْرَةُ عَمْرٌو».

۱۱. الأصل في العطف توافق الجملة المعطوفة مع الجملة المعطوفة عليها في الفعلية و الإسمية و نحوهما (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۳۶۷)
۱۲. الأصل عدم عطف الفعلين المختلفين خبراً و إنشاءً (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۶۷)
۱۳. الأصل في العطف أن لا يكون تفسيرياً و توضيحياً (پیش نیازهای ادبی جزء اول قرآن کریم ص ۹۲)
۱۴. الأصل في حروف العطف هو العطف (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۵۰۲)
۱۵. الأصل في العطف التغاير بالذات (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۵۰۳)

## «واو» و «فاء» و «ثُمَّ» و «بَلْ» و «إِذَا»

۱. الأصل في الواو الدائر أمرها بين أن تكون عاطفة و بين أن تكون حالية كونها عاطفة (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۲۱۲)
۲. الأصل أن لا يكون العطف بالواو واجباً (ثورة نحوية ص ۱۷۸)
۳. الأصل في المعطوفات المتعددة بالواو أن تعطف على الأول (علوم العربية ص ۶۰۷)
۴. الأصل أن لا يعطف على المنفى بالواو إلا و بعد الواو «لا»<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۸۳)
۵. الأصل في الواو العاطفة كونها للمعية و عطف الشيء على مصاحبه (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۷۲)
۶. الأصل في الواو التي كانت نصاً في معنى المصاحبة و الإقتران أن يكون ما بعدها ممّا لا يفارق ما قبلها<sup>۳</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۲۶)
۷. الأصل في العطف هو الواو (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۵۴) (شرح مآل جامى ج ۱ ص ۱۷۸ و ج ۲ ص ۲۹۳)
۸. الأصل في الواو هو العطف (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۵۴) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۴۵۲) (شرح مآل جامى ج ۱ ص ۱۷۸ و ج ۲ ص ۲۹۳)

۱. در برخی موارد، عطف واجب است مانند افعالی که به بیش از یک فاعل نیاز دارند؛ مانند: «تَصَارَبَ زَيْدٌ وَعَمْرُو».

۲. مانند: «ما جاءَ زَيْدٌ وَ لا عَمْرُو».

۳. مانند: «كُلُّ صَانِعٍ وَ ما صَنَعَ» به خلاف مواردی مانند «زَيْدٌ وَعَمْرُو» زیرا در مثال دوم «زَيْدٌ» و «عَمْرُو» همیشه با هم نیستند و از هم جدا می‌شوند ولی در مثال اول، هر شخصی با کار و صنعت خودش همراه است. (یکی از مواردی که حذف خبر واجب است جایی است که در مبتدا، عطف با «واو» دارای معنای معیت وجود داشته باشد).

۹. الأصل في الفاء العاطفة المفيدة للترتيب الذكري<sup>۱</sup> أن تكون في عطف مفصل على مجمل (مكزيات المدرس ج ۳ ص ۱۶۳) (الهداية و الصمدية ص ۲۱۱)
۱۰. الأصل في الفاء هو التعقيب (شرح الرضي على الكافية ج ۲ ص ۲۵۸) (شرح شذور الذهب ص ۵۸۰)
۱۱. الأصل في الفاء العاطفة أن يكون معناها للترتيب مع التعقيب<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۱۰) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۰۹)
۱۲. الأصل عدم مجيء فاء السببية للعطف (شرح ملا جامی ج ۲ ص ۲۷۳)
۱۳. الأصل في الفاء أن يكون معناها للترتيب و الإتصال (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۳۸۳)
۱۴. الأصل في الحرف العاطف في باب التأكيد أن يكون «ثُمَّ» (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۸۳)
۱۵. الأصل في «ثُمَّ» أن لا تكون من أدوات الإستيناف (شرح الصفائي ج ۲ ص ۸۹)
۱۶. الأصل في «ثُمَّ» أن يفيد التراخي (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۲۸۶)
۱۷. الأصل في الذي بعد «بَلْ» أن يكون يقيناً (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۴۷)
۱۸. الأصل في الإضراب هو «بَلْ» (معاني النحو ج ۳ ص ۲۲۸)
۱۹. الأصل في «إِذَا» الثانية<sup>۳</sup> أن لا تكون للعطف (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۳۹) (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۱۵)
۲۰. الأصل في «إِذَا» أن تكرر (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۴۰)
۲۱. الأصل في «إِذَا»، «إِنْ» فضمت إليها «مَا» (شرح ابن الناظم ص ۳۲۷)
۲۲. الأصل كون المعطوف بـ «فاء» الترتيب متسبباً عما قبله (شرح ابن الناظم ص ۳۲۰)

۱. در مقابل ترتیب حقیقی است؛ یعنی در گفتار، این ترتیب وجود دارد نه در واقعیت؛ مانند: آیه (وَنَادَى نُوحٌ نَبَّهُ فَمَا جَاؤَهُ بِآيَاتِنَا فَذَرَاهُنَّ بَدِيًّا) (هود/ ۴۵) که جمله «قَالَ...» تفصیل و بیان «نَدَى» است.

۲. تعقیب یعنی معطوف و معطوفٌ علیه گرچه به ترتیب اتفاق می‌افتد ولی بین آنها فاصله ایجاد نمی‌شود بلکه پشت سر هم به وقوع می‌پیوندند و یا کاری را انجام می‌دهند.

۳. «إِذَا»ی اول نیز به اتفاق نحوین، غیر عاطفه است.

۲۳. الأصل في «بَلْ» أن تستعمل في الكلام المنفيّ (المحرّر في النحو ج ۲ ص ۱۰۰)
۲۴. الأصل في العاطف المحذوف أن يكون واواً (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۰۴)
۲۵. الأصل أن لا يحذف المعطوف عليه بعد حروف التّصديق إذا كان العاطف «أَمْ» و «إِمَّا»<sup>۱</sup> (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ۳۴۹)
۲۶. الأصل في معنى الفاء العاطفة التّرتيب و التّعقيب (مبادئ العربيّة ج ۴ ص ۳۷۶)
- (معاني النّحو ج ۳ ص ۲۰۳)

---

۱. در سایر حروف عطف جانز است؛ مانند: آن که در جواب شخصی که گفته: «ما قامَ زَيْدٌ»، گفته شود: «بَلَى وَ عَمْرُو» یعنی «بَلَى قَامَ زَيْدٌ وَ عَمْرُو».

## «لَكِنْ» و «أَوْ» و «أَمْ»

۱. الأصل في «لَكِنْ» الإستدراكية المسبوقة بالواو أن تكون عاطفة (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۰۶)
۲. الأصل في «لَكِنْ» الإستدراكية المسبوقة بالواو أن لا يقع بعدها إلا الجملة (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۰۶)
۳. الأصل في «أَوْ» أن تكون عاطفة (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۳۱)
۴. الأصل في «أَوْ» أن تكون لأحد الشئيين أو الأشياء لا بعينه<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۳۷) (معاني النحو ج ۳ ص ۳۲۱) (الهداية في النحو ص ۲۸۷)
۵. الأصل في «أَوْ» أن تستعمل لأحد الأمرين أو الأمور حال كونه مبهماً (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۱۰)
۶. الأصل في وضع «أَوْ» الدلالة على أحد الشئيين بحيث ثبت أحدهما و ينتفى الآخر (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۱۰)
۷. الأصل في «أَوْ» أن تكون للإباحة (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۵۴)
۸. الأصل في «أَوْ» الإضرائية أن يسبقه نفى أو نهى<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۳۷)
۹. الأصل في «أَوْ» الإضرائية أن يتكرر العامل معه (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۳۷)
۱۰. الأصل في الذى بعد «أَمْ» أن يكون للظنّ و الشكّ (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۴۲۸ و ۴۴۷)

۱. قيد توضیحی است.

۲. یعنی در «جاءَ زَيْدٌ أَوْ عَمْرُو» یکی از این دو نفر آمده است ولی مشخص نیست کدام است.

۳. مانند: «أَقِيمْ فِي الْبَيْتِ أَوْ أَخْرِجْ» یعنی ابتدا شخص تصمیم گرفته در خانه بماند و می گوید «أَقِيمْ فِي الْبَيْتِ» ولی پشیمان می شود و قصد رفتن دارد و جمله را این گونه ادامه می دهد «أَوْ أَخْرِجْ».

١١. الأَصْلُ فِي «أَمْ» أَنْ تَسْتَعْمَلَ إِسْتِفْهَامًا أَوْ مَعَ إِسْتِفْهَامٍ (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٣ ص ٢٢٨)
١٢. الأَصْلُ فِي «أَمْ» العَاطِفَةُ المَتَّصِلَةُ أَنْ يَلِيهَا مِثْلُ مَا يَلِي هَمْزَةَ الإِسْتِفْهَامِ قَبْلُهَا<sup>٢</sup> (شَرْح الرِّضِيِّ عَلَى الكَافِيَةِ ج ٢ ص ٣٤٦) (الهِدَايَةُ فِي النَّحْوِ ص ٢٩٠)
١٣. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَتَّصِلَةُ الَّتِي تَكُونُ بَعْدَ هَمْزَةِ الإِسْتِفْهَامِ أَنْ تَقَعَ بَيْنَ مَفْرُودَيْنِ مَتَعَاظِفِينَ بِهَا وَبَيْنَهُمَا فَاصِلٌ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ المَتَكَلِّمُ<sup>٣</sup> (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤٢٤) (مَعَ الهَوَامِعِ ج ٣ ص ١٢٥)
١٤. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَتَّصِلَةُ أَنْ تَعْطِفَ جُمْلَةً عَلَى جُمْلَةٍ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤١٩ وَ ص ٤٢٢)
١٥. الأَصْلُ فِي الجُمْلَتَيْنِ الوَاقِعَتَيْنِ بَيْنَ «أَمْ» المَتَّصِلَةُ أَنْ تَكُونَ خَبَرِيَّةً بِمَنْزِلَةِ المَفْرُودِ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤٢٢)
١٦. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَتَّصِلَةُ أَنْ تَسْتَعْمَلَ لِعَظْفِ الإِسْمِ (شَرْحُ مَلَأِ جَامِي ج ٢ ص ٤١١)
١٧. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَتَّصِلَةُ أَنْ تَقَعَ بَعْدَ هَمْزَةِ التَّسْوِيَةِ (شَرْحُ ابْنِ عَقِيلِ ج ٢ ص ٢١١)
١٨. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَنْقُوعَةُ أَنْ تَقَعَ بَيْنَ جُمْلَتَيْنِ مُسْتَقِلَّتَيْنِ فِي مَعْنَاهُمَا وَ لَيْسَتْ فِي تَقْدِيرِ المَفْرُودَيْنِ وَ لَا تَدْخُلُ «أَمْ» المَنْقُوعَةُ إِلَّا عَلَى الجُمْلِ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤٢٧ وَ ص ٤٢٩) (شَرْحُ ابْنِ النَّاطِمِ ص ٣٢٤)
١٩. الأَصْلُ فِي مَعْنَى «أَمْ» المَنْقُوعَةُ أَنْ يَكُونَ لِلإِضْرَابِ الإِبْطَالِيَّ (النَّحْوُ الوَافِي ج ٣ ص ٤٢٧) (شَرْحُ ابْنِ عَقِيلِ ج ٢ ص ٢١٢)
٢٠. الأَصْلُ فِي «أَمْ» المَنْقُوعَةُ أَنْ تَكُونَ بِمَعْنَى «بَلْ» وَ الهَمْزَةُ الإِسْتِفْهَامِيَّةُ (مَعَانِي النَّحْوِ ج ٣ ص ٢١٤)

١. مانند: آیه {هَلْ يَسْتَفْوِي الأَعْمَى وَالبَصِيرُ أَمْ هَلْ نَسْتَفِي الطُّفْلَانُ وَالثَّوْرُ} (رعد/ ١٦).

٢. مانند: «أَزِيدُ عِنْدَكَ أَمْ عَمْرُو؟».

٣. مانند: «أَمْ مُحَمَّدٌ هُوَ الَّذِي فَازَ أُمٌّ مَحْمُودٌ؟» که شخص در مورد پیروز شدن (فاز) نمی‌پرسد بلکه در مورد شخص پیروز شونده می‌پرسد.

٤. یعنی دارای معنای «إِضْرَابِ وَ اسْتِفْهَامِ» باشد.

٢١. الأصل في «أم» المنقطعة أن تجيء للإضراب عن الأول (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٤١٤)
٢٢. الأصل في «أم» أن تكون لأحد الشئيين على الإبهام (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٩٣)
٢٣. الأصل فى «أؤ» أن لا تكون للإضراب (معانى النحوج ٣ ص ٢٢٨)
٢٤. الأصل فى «أؤ» التسوية فى حكم بين المتعاطفين (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٧٦)
٢٥. الأصل فى «أم» المتصلة بعد همزة التسوية التى تقع بين الجملتين هو المضى (مع الهوامع ج ٣ ص ١٢٥)
٢٦. الأصل فى الجملة المعطوفة بالفاء أن يكون معناها متسبباً عن معنى الأول (شرح التسهيل ج ٣ ص ٢١)
٢٧. الأصل وقوع «أم» المنقطعة مقتضية إضراباً وإستفهاماً (شرح التسهيل ج ٣ ص ٢١٩)

## بقیة حروف عطف

۱. الأصل عدم العطف بـ «إلا» بعد النفي (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۲۱۶)
۲. الأصل في العطف بـ «لا» أن يتقدم عليه مثبت و يتأخر منفي بعده<sup>۱</sup> (جواهر البلاغة ص ۱۵۳)
۳. الأصل في «لا» أن تعطف الإسم على الإسم (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۱۶)
۴. الأصل في حروف العطف أن لا تعمل (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۴۵۲ و ص ۴۵۴)
۵. الأصل في العاطف أن يكون حقيقياً<sup>۲</sup> (بداة النحو ص ۲۴۱)
۶. الأصل في الحروف العاطفة عطف المفردات (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۰۵)
۷. الأصل عدم كون «أى»<sup>۳</sup> من الحروف العاطفة (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۰۵)

---

۱. مانند: «جاءَ زيدٌ لا عمرو» که قبل از «لا»، مثبت است (آمدنِ زيد) و بعد از «لا»، منفي است (نیامدنِ عمرو).

۲. حروفِ عطفی که در ابتدای جملات تأکیدی می‌آیند برای عطف حقیقی نیستند و مُهْمَل هستند؛ مانند: «جاءَ زيدٌ ثمَّ جاءَ زيدٌ».

۳. «أى» تفسیریة.

## بدل

۱. الأصل عدم إبدال الأكثر من الأقل<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۰۲)
۲. الأصل في البدل أن يكون كل المتبوع أو بعضه أو متعلقه (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۳۷) (شرح ملأ جامي ج ۱ ص ۱۰۹)
۳. الأصل في البدل أن يكون جامداً (النحو القرآني ص ۳۶۶) (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۳۸۱) (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۵) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۲۵۰)
۴. الأصل في الكلام هو البدل<sup>۲</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۶۰) (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۵)
۵. الأصل<sup>۳</sup> أن ينقص المعنى بحذف البدل (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۹۶)
۶. الأصل في المبدل منه إمكان الإستغناء عنه من جهة المعنى (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۶)
۷. الأصل أن البدل يرتبط به ما بعده و يعتمد عليه<sup>۴</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۸۳)
۸. الأصل في البدل و المبدل منه مطابقتها في التعريف و التذكير (المحرر في النحو ج ۲ ص ۹۸۷)
۹. الأصل في البدل و المبدل منه إتحداهما في كونهما إسمين أو فعلين أو جملتين (جامع الدروس العربية ص ۵۰۹)
۱۰. الأصل في البدل و المبدل منه أن يتحدا معاً في الإسمية و الفعلية (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۴)
۱۱. الأصل في البدل و المبدل منه مطابقتها في الإفراد و التذكير و فروعهما (موسوعة

۱. مثلاً در «كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ يَوْمَ الْخَمِيْسِ سَنَةً كَذَا»، «سَنَةً» حال از «يَوْمَ» است نه بدل كلّ از جزء.

۲. یعنی مقصود اصلی در کلام، بدل است نه مبدلّ منه.

۳. الكثير.

۴. مثلاً در «إِنَّ الْغَزَالَ عَيْنَهُ جَمِيْلَةٌ»، خبر (جَمِيْلَةٌ) مطابق با بدل (عَيْن) مؤنث آمده است در حالی که «غَزَل» مذکر است.

النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۹۵)

۱۲. الأصل في البدل و المبدل منه عدم واسطة لفظية بينهما<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۵)
۱۳. الأصل في البدل و المبدل منه إختلافهما في اللفظ (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۶ و ص ۴۷۷)
۱۴. الأصل في الضمير المبدل منه أن يكون للغائب (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۹۵)
۱۵. الأصل في المبدل منه أن لا يكون ضميراً (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۹۲)
۱۶. الأصل عدم الإتيان بالبدل من إسم الشرط (ثورة نحوية ص ۲۰)
۱۷. الأصل في بدل الكل أن يخالف المبدل منه لفظاً (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۸۸)
۱۸. الأصل في «كل» إذا كان بدلاً أن يكون بدل كل من كل (النحو الوافي ج ۳ ص ۳۶۵)
۱۹. الأصل أن يشتمل بدل البعض من الكل على رابط يربطه بالمتبوع (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۷)

۲۰. الأصل في رابط بدل البعض من الكل هو الضمير (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۸)
۲۱. الأصل عدم إستغناء بدل البعض عن الضمير الرابط (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۸)
۲۲. الأصل<sup>۲</sup> في بدل البعض مصاحبة ضمير عائد على المبدل منه (شرح ابن الناطم ص ۳۳۹)

۲۳. الأصل أن يتقدم على أنواع البدل المبين الثلاثة حرف العطف «بَلْ» المفيد للإضراب<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۸۲)

۲۴. الأصل عدم الإلتجاء إلى بدل الإضراب قدر الإستطاعة (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۸۱)

۲۵. الأصل في بدل التفصيل أن لا يخرج عن التبعية (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۳۸ و ص ۳۳۹)

۱. وقتي مبدل منه، مجرور به حرف جرّ باشد إعادة حرف جرّ در بدل جائز است یعنی حرف جرّ، بین بدل و مبدل منه، واسطه قرار می گیرد.

۲. الغالب.

۳. البتّه در این صورت، کلمه بعد از «بَلْ» معطوف خواهد بود نه بدل. به عبارت دیگر: بهتر است به جای استفاده از بدل مباین، حرف «بَلْ» همراه معطوفش استفاده شود.

## إِسْمُ فِعْلٍ

۱. الأصل في أسماء الأفعال أن تدخل الباء في مفعولها (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۸۸)
۲. الأصل في أسماء الأفعال أن تكون على صورة واحدة لا تتغير المفرد إلا ما كان منه متصلاً بعلامة تدل على نوع معين دون غيره (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۱۰)
۳. الأصل عدم تقدم مفعولات أسماء الأفعال عليها (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۲۳)
۴. الأصل<sup>۱</sup> عدم إلحاق نون التأكيد على أسماء الأفعال مطلقاً<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۲۳)
۵. الأصل في إسم الفعل أن يوضع في مكانه الفعل الذي بمعناه<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۲۲)
۶. الأصل في أسماء الأفعال كلها ألا تدخل عليها «أل» (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۸۴) (القواعد الأساسية ص ۷۸) (شرح الصغاني ج ۲ ص ۳۲۱)
۷. الأصل في أسماء الأفعال أن يكون حكمها في اللزوم و التعدى حكم الأفعال التي بمعناها (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۸۸) (شرح شذور الذهب ص ۵۸۲) (النحو القرآني ص ۱۰۳)
۸. الأصل في أسماء الأفعال عدم تصرفها (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۸۳)
۹. الأصل في أسماء الأفعال أن تعمل عمل فعلها (نحو مقدماتي ص ۱۱۰)
۱۰. الأصل في «هيئات» أن يكون يفتح التاء (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۷۰۶)
۱۱. الأصل في فاعل «شئان» أن يكون متعدداً بواو العطف دون غيرها<sup>۴</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۱۳)

۱. اسم فعل هابي مانند «إِيكَ، عَلَيْكَ...» كه «كاف» در آنها متناسب با مخاطب تغيير می‌کند: «إِيكُمْ، عَلَيْكُمْ...».
۲. قاعدة کلی.
۳. چه خبری باشند و چه طلبی.
۴. یعنی بتوان فعل هم معنای اسم فعل را در جای اسم فعل قرار داد.
۵. مانند: «شئان زید و عمرو في الشجاعة» بنابر این «شئان المتخاصمان عن مجلس الحكم» صحیح نیست.

١٢. الأصل فى «بَلَّه» أن يكون إسم فعل أمر بمعنى «أُتْرِكْ» (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٦٤٣)
١٣. الأصل فى «هَلَّمَ» أن يقال بأنه إسم فعل (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٧٠٢)
١٤. الأصل فى «هَيَّتَ» أن يكون إسم فعل أمر بفتح التَّاء (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٧٠٥)
١٥. الأصل فى الياء المشدَّدة من «حَيَّ» أن تكون مفتوحةً (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٣٥٣)
١٦. الأصل فى «مَكَانَكَ» أن يكون إسماً مركباً من «مكان» و كاف الضمير لا إسم فعل (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٦٤٧)
١٧. الأصل فى «وَرَاءَكَ» أن يكون مركباً من الظَّرْف و ضمير المخاطب لا إسم فعل (موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب ص ٧١٢)
١٨. الأصل عدم مجيء إسم فعل الأمر من الرِّباعي<sup>١</sup> (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٧٤)(مكررات المدرّس ج ٣ ص ٢٧٥)
١٩. الأصل فى أسماء الأفعال أن تكون بمعنى الأمر (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٨٩) (شرح شذور الذهب ص ٥٢٢)
٢٠. الأصل أن يبنى إسم الفعل من الفعل الثلاثي (المحرّر فى النَّحو ج ١ ص ١٦٨)
٢١. الأصل فى المنقول من جارٍ يكون مجروره كاف الخطاب للواحد أن تكون مبنية على الفتح<sup>٢</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ١١٨)
٢٢. الأصل فى إسم الفعل أن يكون للمفرد و التثنية و الجمع بصيغة واحدة (نحوروان ج ٢ ص ٢٦٦)

١. منظور، اسم فعل أمر بر وزن «فَعَالٍ» است.

٢. يعنى «عَلَيْكَ، إِلَيْكَ و...».

## إِسْمٌ صَوْتٌ

١. الأصل في «هيه هيه» أن يقال بأنه إسم صوت (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧٠٦)
٢. الأصل في أسماء الأصوات مع اللّام<sup>١</sup> الإعراب (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ١٣١)
٣. الأصل في إسم الصّوت أن لا يكون له محلّ من الإعراب (فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربى ص ٣٤)
٤. الأصل في أصوات يصوت بها للحيوانات قصد إنقياد بعض الحيوانات للمطلوب (معانى النّحو ج ٤ ص ٤١)
٥. الأصل في «عدّس» أن يكون إسم صوت يصدره الإنسان لزجر البغل (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٦)

١. يعنى «ال» تعريف: مانند: «مِنَ الْعَاجِ».

## شرط

١. الأصل فى الفعل الذى يكون بعد الإسم الذى يلي أداة الشرط أن يكون ماضياً<sup>١</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٩٣)
٢. الأصل عدم كون الشرط مضارعاً مع كون الجزاء ماضياً (مكررات المدرّس ج ٤ ص ٤٢)
٣. الأصل فى فعل الشرط أن لا يكون طلبياً و لا جامداً (أوضح المسالك ج ٤ ص ٢٠٩)
٤. الأصل فى فعل الشرط أن لا يقترن بـ «قَدْ» (أوضح المسالك ج ٤ ص ٢٠٩)
٥. الأصل فى فعل الشرط أن لا يصدر بشيء من الحروف<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ١٠٩)
٦. الأصل فى فعل الشرط إذا وقع بعد القسم أن يكون ماضياً لفظاً أو معنى<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٦٢)
٧. الأصل فى الإسم المنصوب الذى وقع بعد «إِنْ» و «لَوْ» الشرطيتين أن يكون خبراً لـ «كان» المحذوفة مع إسمها<sup>٤</sup> (النّهجة المرضية ج ١ ص ١٠٤)
٨. الأصل إستعمال الفعل الماضى فى حيز خبر «أَنَّ» الواقعة بعد «لو»<sup>٥</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٥٤)
٩. الأصل فى معنى الشرط أن يتوقف الثانى على الأول (معانى النحو ج ٤ ص ٤٥)
١٠. الأصل فى جملة الشرط و الجزاء أن ترتبط الثانية منهما بالأولى إرتباط المسبب بالسبب (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٧٤)

١. مانند: آیه {إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ} (انشقاق / ١).

٢. فعل مضارع همراه دو حرف «لا» و «لم» می‌تواند شرط واقع شود.

٣. مانند: «وَاللّٰهُ اِنَّ لَمْ تَرْزُقْنِيْ لِاَزْوَجِكَ».

٤. مانند: «الْمَرْءُ مُجْرِيٌّ بِعَمَلِهِ اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ» به معنای «اِنْ كَانَ عَمَلُهُ خَيْرًا فَجَزَاؤُهُ خَيْرٌ».

٥. مانند: آیه {وَلَوْ اَنْ اَهْلَ الْقُرَى اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ} (أعراف / ٩٦).

## أدوات شرط

١. الأصل في «إِنْ» الشرطية التي دخلت على فعلها نون التأكيد أن تقترب بـ «ما»<sup>١</sup>  
(شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٨٥)
٢. الأصل في أداة الشرط أن لا تدخل على إسم (النحو الوافى ج ٤ ص ٣١٧)
٣. الأصل في «إِذَا» هو القول بحرفيتها (جامع الدروس العربية ص ٢٦٧)
٤. الأصل في «إِذَا» الإهمال (جامع الدروس العربية ص ٢٦٧)
٥. الأصل في «كُلَّمَا» أن يكون الفعلان اللذان هما شرط وجواب لها فى المعنى  
ماضيين (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٢)
٦. الأصل فى أسماء الشرط إمتناع إضافتها (بداة النحو ص ٢١٠)
٧. الأصل فى أسماء الشرط أن تكون مبنية (بداة النحو ص ٢٩٤)
٨. الأصل فى أسماء الشرط أن تقع موقع ذات أو زمان أو مكان<sup>٢</sup> (النحو الوافى ج ١ ص ١٧٩)
٩. الأصل فى «لَوْ» المضارعية<sup>٣</sup> أن لا تجزم (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٢١)
١٠. الأصل عدم إنجزام المضارع مع «كَيْفَمَا» و «إِذَا» (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٢٨٠) (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٢١) (جامع المقدمات ج ١ ص ٤٩١)
١١. الأصل فى «مَهْمَا» و «إِذَا» أن يقال بكونهما إسمين لا حرفين (شرح شذور الذهب ص ٤٤٣) (شرح قطر الندى ص ٢٨) (معجم الأدوات النحوية ص ١١٥) (الهداية و الصمدية ص ١٨٨ و ص ١٨٩)
١٢. الأصل فى «كَيْفَ» الشرطية أن تعرب حالاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٨)

١. مانند: «إِمَّا تَعَلَّنَ» (إِمَّا: «إِنْ» شرطية + «ما» زائده).

٢. به ترتیب مانند: «مَنْ، مَتَى، أَيْنَ».

٣. «لَوْ» دارای معنای «إِنْ» شرطية که داخل بر فعل مضارع می شود.

١٣. الأصل في «كَيْفَمَا» أن تعرب حالاً (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٨)
١٤. الأصل في «إِنْ» أن تكون شرطية (الإِنصاف في مسائل الخلاف ص ٥٢٠)
١٥. الأصل في أدوات الشرط «إِنْ» (شرح الصَّفائِي ج ١ ص ٢٤٩)
١٦. الأصل في «إِنْ» الشرطية أن يكون شرطها محتمل الوقوع أو مشكوك الحصول (النحو الوافي ج ٢ ص ٢١٩) (معاني النحو ج ٤ ص ٦١) (الهداية في النحو ص ٣١٣)
١٧. الأصل أن يستعمل الحاضر مع «إِنْ» (معجم الأدوات النحوية ص ١٥)
١٨. الأصل أن يكون شرط «إِذَا» ماضياً (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٠) (معجم الأدوات النحوية ص ١٥) (الكلام المفيد ص ٣٠٠)
١٩. الأصل في الإسم المرفوع الذي يلي «إِذَا» و يكون بعده فعل أن يكون فاعلاً لفعل محذوف<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٠)
٢٠. الأصل عدم إستعمال «لَوْ» على قصد لزوم الثاني للأول مع إنتفاء اللّازم ليستدل به على إنتفاء الملزوم<sup>٢</sup> (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٤٣٧ و ص ٤٣٨)
٢١. الأصل في كلمات الشرط الجازمة الثابتة الأقدام في الشرطية أن يدخلها شيء من نواسخ الإبتداء (شرح الرضی على الكافية ج ١ ص ٢٧١)
٢٢. الأصل في «أَيُّ» الشرطية أن تذكر مع المؤنث<sup>٣</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٧٧)
٢٣. الأصل في «أَيُّ» أن تكون شرطية أو إستفهامية (شرح الرضی على الكافية ج ٢ ص ٣١٤)
٢٤. الأصل في «أَمَّا» أن تقيد التفصيل مع الشرطية و التوكيد (جامع الدروس العربية ص ٥١٩) (معنى الأديب ب ١ ص ٤٨) (النحو القرآني ص ٣٩٢) (معجم النحو العربي ص ٣٨)
- 
١. مانند: {إذا السماء انشقت} (انشقاق / ١) که «السَّمَاء» فاعل «إِنْشَقَّتْ» محذوف است.
٢. مانند: آنچه در آیه {لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا} (أنبياء / ٢٢) وجود دارد که فساد آسمان و زمین، لازمه تعدد آلهه است و این گونه استدلال می شود که چون فساد اتفاق نیفتاده پس تعدد آلهه نیز اتفاق نیفتاده است. استعمال «لَوْ» در چنین ساختاری، بسیار کم است.
٣. یعنی «أَيُّ فِتَاةٍ...» بهتر از «أَيُّ فِتَاةٍ...» می باشد.
٤. أغلب.

۲۵. الأصل في «أَمَّا» أن لا تكون للتفصيل (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۱۹)
۲۶. الأصل في «أَمَّا» أن تكون لتفصيل ما أجمل في ذهن السامع<sup>۱</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۱۱۹)
۲۷. الأصل في جواب «أَمَّا» إقترانه بالفاء الزائدة الرابطة (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۱۵۰)
۲۸. الأصل في جواب «أَمَّا» أن يكون ماضياً أو جملة إسمية مقرونة بـ «إذا» أو «الفاء»<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۸۲)
۲۹. الأصل عدم حذف «أَمَّا» الشرطية (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۴۴)
۳۰. الأصل أن تكون الواسطة بين «أَمَّا» و فانها مرفوعاً<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۴۹)
۳۱. الأصل في «أَمَّا زَيْدٌ فَقَانِمٌ» أن تجعل الفاء في صدر الجواب كما مع غير «أَمَّا» من أدوات الشرط<sup>۴</sup> (شرح ابن الناظم ص ۴۴۰)
۳۲. الأصل في «إذا» الظرفية أن تكون ظرفاً للمستقبل متضمنة معنى الشرط (معاني النحو ج ۲ ص ۱۷۸) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۳۲۰) (بيش نیازهای ادبی جزء اول قرآن کریم ص ۵۳)
۳۳. الأصل عدم جزم المتكلم بوقوع الشرط في المستقبل مع «إِنْ» (جواهر البلاغة ص ۱۳۶)
۳۴. الأصل في «إذا» أن تستعمل للمقطع بحصوله (معاني النحو ج ۴ ص ۶۱ و ص ۶۳)
۳۵. الأصل في «إِذَا» أن تكون غير جازمة (معجم النحو العربي ص ۱۹۸)
۳۶. الأصل أن تكون الجملتان شرط «لَوْ» و جوابها فعليتين ماضويتين لفظاً و معنى معاً أو معنى فقط (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۷۳ و ص ۳۷۴)

۱. بلکه در اصل باید تفصیل کلام مجمل باشد.

۲. مانند: آیات {فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ اِغْرَضْنَاهُمْ} (إسراء/ ۶۷) و {فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ} (عنكبوت/ ۶۵) و {فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ} (لقمان/ ۳۲).

۳. مانند: «أَمَّا زَيْدٌ فَقَانِمٌ» که «زَیْدٌ» مبتدا و مرفوع است.

۴. اما به خاطر آن که «أَمَّا» و «فاء» کنار هم نیایند «فاء» به جای آن که بر سر «زَیْدٌ» بیاید، بر سر «قَانِمٌ» آمده است.

۳۷. الأصل عند حذف جملة الشرط والجواب أن تكون أداة الشرط هي «إِنْ» (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۶۳)
۳۸. الأصل أن يكون فعل الشرط وفعل الجواب لـ «لَوْ» الشرطية غير الإمتناعية مضارعين لفظاً ومعنى (النحو الوافي ج ۴ ص ۳۷۵)
۳۹. الأصل في «لَوْ» أن تكون شرطاً للماضي (مع الهوامع ج ۲ ص ۳۸۲)
۴۰. الأصل في «لَمَّا» التفصيلية أن تتكرر في الكلام (فراند حجتية ص ۳۴۴)
۴۱. الأصل في «لَمَّا» الشرطية الظرفية أن تدخل على فعلين ماضيين (علوم العربية ج ۲ ص ۶۸۵) (الوافي في النحو و الصرف ص ۲۳۷)
۴۲. الأصل في حذف جواب الشرط أن يكون مع «إِنْ» و «إِذَا» (النحو القرآني ص ۵۸)
۴۳. الأصل في «إِنْ» أن تستعمل في الشرط المستقبل (علوم العربية ج ۲ ص ۶۷۳)
۴۴. الأصل عدم دخول اللام على جواب «إِذَا» و «إِنْ» (علوم العربية ج ۲ ص ۶۹۵)
۴۵. الأصل عدم استعمال «لَوْ» في قصد بيان استمرار شيء<sup>۱</sup> (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۳۸)
۴۶. الأصل في «لَوْ» أن تكون شرطية ماضوية إمتناعية (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۱)
۴۷. الأصل في «لَوْ» الشرطية أن تدخل على الفعل الماضي (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۴۳۶) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۱) (علوم العربية ج ۲ ص ۶۷۳) (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ۲۵۷)
۴۸. الأصل في «لَوْ» الشرطية أن تكون للتعليل في الماضي (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۸۵)
۴۹. الأصل في باب الجزاء هي «إِنْ» (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ۵۰۴)

۱. به خلاف مانند «لَوْ أَهَنْتَنِي أَكْرَمْتَنِكَ» که منظور متکلم، این است که «در هر صورت تو را اکرام خواهم کرد حتی اگر تو به من آهانت کنی...».

## جواب شرط

١. الأصل في فرض كون الجزاء مضارعاً مع كون الشرط ماضياً جزم المضارع لا رفعه' (شرح ملأ جامي ج ٢ ص ٤٤٤)
٢. الأصل في جواب الشرط أن يكون صالحاً لأن يكون شرطاً (جامع الدروس العربية ص ٢٧٠)
٣. الأصل أن يتأخر الجواب عن الشرط (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٢٠) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٥١٤)
٤. الأصل في الجملة الجوابية للشرط الجازم أن يفيد معنى جديداً لا يفهم من جملة الشرط (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٤٠)
٥. الأصل في جواب الشرط أن يكون مترتباً على جملة الشرط وجوداً و عدماً (النحو الوافي ج ٢ ص ١١٦)
٦. الأصل عدم صحة عمل ما بعد فاء الجزاء فيما قبلها (النحو الوافي ج ٢ ص ٧٥ و ص ١٠٨)
٧. الأصل عود ضمير من جملة الجواب على إسم الشرط (معنى الأديب ب ٤ ص ٦٦)
٨. الأصل أن يقال بخبرية الشرط و الجواب معاً في موضع وقع إسم الشرط مبتدأ (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٥٦)
٩. الأصل في جواب «لَوْ» الشرطية أن يكون مضارعاً منفياً ب «لَمْ» أو ماضياً مثبتاً أو منفياً ب «مَا» (معنى الأديب ب ١ ص ٢٢١ و ص ٢٢٢) (علوم العربية ج ٢ ص ٦٧٢)

١. مانند: «إِنْ ضَرَبْتِ أَضْرَبُ».

٢. مثلاً در «مَنْ جَاءَنِي فَلَهُ دِرْهَمٌ» كه «مَنْ» مبتدا است، شرط و جواب (جاءَنِي فَلَهُ دِرْهَمٌ) با هم خبر «مَنْ» است.

١٠. الأصل فى الماضى المثبت الذى وقع جواباً له «لَوْ» الشرطية دخول لام الجواب عليه (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٥٤) (معجم الهوامع ج ٢ ص ٣٨٧) (مكثرات المدرس ج ٤ ص ٥٩ و ص ٦٠) (النحو القرآنى ص ٥١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٦٧٢)
١١. الأصل فى الماضى المنفى المجاب به «لَوْ» الشرطية تجرده من لام الجواب (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٥٤) (مكثرات المدرس ج ٤ ص ٥٩ و ٦٠) (النحو القرآنى ص ٥١)
١٢. الأصل عدم تقديم ما فى حيز جواب «لَوْلا» وغيرها مما يحتاج لجواب على الجواب (النحو الوافى ج ٤ ص ٣١٤)
١٣. الأصل فى جواب الشرط أن يكون على أحكام فعل الشرط (معجم النحو العربى ص ٢٠٢)
١٤. الأصل فى الجواب أن يكون مجزوماً بفعل الشرط (معجم النحو العربى ص ٢٠٣)
١٥. الأصل فى فعلى الشرط والجواب أن يكونا مضارعين مجزومين (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٥٧) (معجم الهوامع ج ٢ ص ٣٧٠)
١٦. الأصل فى جواب «لَوْ» أن يكون فعلاً مضارعاً مجزوماً بـ «لَمْ» أو ماضياً مثبتاً أو منفيماً (معجم الهوامع ج ٢ ص ٣٨٦ و ص ٣٨٧) (شرح التسهيل ج ٣ ص ٤١٦)
١٧. الأصل فى جواب «لَوْ» إذا كان ماضياً مثبتاً أن تصحبه لام مفتوحة (شرح التسهيل ج ٣ ص ٤١٦)
١٨. الأصل فى جواب «لَوْ» إذا كان ماضياً منفيماً بـ «ما» خلوه من اللام (شرح التسهيل ج ٣ ص ٤١٦)
١٩. الأصل فى الجزاء أن يكون بالحرف (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٣٠)
٢٠. الأصل فى الجزاء أن لا يكون معلوماً (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٣١)
٢١. الأصل فى الجزاء أن يكون بـ «إِنْ» (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٣١)
٢٢. الأصل فى الجزاء أن يكون مقدماً على «إِنْ» (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥١١)

## أدوات جزاء

۱. الأصل في فاء الجزائية أن تقع بعدها الجملة الإسمية (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۲۱)
۲. الأصل في الربط الفاء (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۲۸۸)
۳. الأصل في أدوات الجزاء هو الفاء الجزائية (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۴۴)
۴. الأصل في «إذا» أن تكون جواباً لـ «إن» أو «لو» الشرطيتين ظاهرتين أو مقدرتين (معنى الأديب ب ۱ ص ۲۷)
۵. الأصل في موضع حذف الجزاء فيه أن لا تعمل الأداة في الشرط<sup>۱</sup> (شرح الرضی علی الكافية ج ۴ ص ۴۶۹)

۱. چون اصل در چنین حالتی، این است که شرط، ماضی یا مضارع منفی به «لَمْ» باشد که در هر صورت، عمل أدوات شرط لفظاً در آنها میسر نیست.



## قَسَم

۱. الأصل فى القسم بغير الباء أن يكون غير إستعطافى<sup>۱</sup> (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۷۱) (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۸۶)
۲. الأصل فى أدوات القسم حروفه (شرح الصفائى ج ۲ ص ۲۸)
۳. الأصل ألا يتكرّر حرف من حروف القسم إلا بعد إستيفاء الأوّل جملة جوابه (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۸۹) (مع الهوامع ج ۲ ص ۳۳۱)
۴. الأصل فى حروف القسم الباء (النحو القرآتى ص ۱۸) (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۰۶) (معانى النّحو ج ۴ ص ۱۳۹) (المحرّر فى النّحو ج ۲ ص ۹۲۹ و ص ۹۳۱)
۵. الأصل فى القسم الإستعطافى أن يكون بالباء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵۲۲) (كتاب الكناش ج ۲ ص ۸۱)
۶. الأصل فى القسم بغير الباء أن يكون غير إستعطافى (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۸۶)
۷. الأصل فى زماننا هذا عدم إستعمال «مِنْ» حرف قسم<sup>۲</sup> (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۸۶ و ص ۳۷۹)
۸. الأصل أن تستعمل «ها» حرف قسم بعد كلمة «إي» التى معناها «نَعَمْ»<sup>۳</sup> (النحو الوافى ج ۲ ص ۳۸۶ و ص ۳۹۲)
۹. الأصل فى اللّام الموطّئة أن تدخل على «إِنْ»<sup>۴</sup> (مغنى الاديب باب ۱ ص ۱۹۱)

---

۱. قَسَم استعطافى، قسى است كه جواب آن، إنشائى باشد؛ مانند: «بِحَيَاتِكَ أَعْطَفْتَ عَلَى الْبَاسِ؟» و قَسَم غير استعطافى، قسى است كه جواب آن، خبریه باشد؛ مانند: «وَاللّٰهُ لَأَذْهَبُ غَدًا».

۲. در استعمالات بعضى أعراب، «من» با كسر یا ضمّ ميم، برای قَسَم استفاده شده است.

۳. استعمال «ها» برای قسم، بسیار نادر است.

۴. مانند: «لَإِنْ ذَهَبْتُ أَذْهَبُ».

۱۰. الأصل أن يجاء باللّام الموطّنة إذا حذف القسم و قدراً (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣١٥)
۱۱. الأصل<sup>٢</sup> فى جواب القسم أن تكون جملة (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٣٤) (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٩١)
۱۲. الأصل فى الجملة الواقعة جواباً للقسم ألا يكون لها محلّ من الإعراب (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦)
۱۳. الأصل فى جواب القسم المثبت وجود اللّام (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٣)
۱۴. الأصل فى فرض إجتماع أدوات الشرط و القسم أن يكون الجواب للمتقدّم منها (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٩٠)
۱۵. الأصل فى جملة جواب القسم التى كانت جملة إسمية مثبتة إقترانها ب «إن» فى صدرها و ب «لام الإبتداء» فى خبرها معاً (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٨) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢)
۱۶. الأصل فى جملة جواب القسم التى كان فعلها ماض متصرّف مثبت إقترانها باللّام و «قد» معاً (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧) (موسوعة النحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢)
۱۷. الأصل فى جملة جواب القسم التى كان فعلها ماض غيرمتصرّف مثبت إقترانها باللّام فقط<sup>٥</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧)
۱۸. الأصل عدم تقدير حرف النّفى قبل الجملة المضارعية المنفيّة التى كانت جواباً للقسم<sup>٦</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧)

١. گاهى قسم حذف مى شود بدون اين كه لام آورده شود؛ مانند: آية {وَإِنْ أظْفَقْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُفْشِرُونَ} (أنعام/ ١٢١).

٢. قاعدة كلى.

٣. مانند: «وَاللّٰهُ اِنْ زَيْدًا لَقَادِمٌ».

٤. مانند: «وَاللّٰهُ لَقَدْ عَلِمْتُمْ».

٥. مانند: «وَاللّٰهُ لَيَنْعَمَ رَجُلًا الصّٰدِقُ». لازم به ذكر است كه «لَيْسَ» بدون «لام» مى آيد.

٦. يعنى حرف نفي بايد ذكر شود نه اين كه مقدّر باشد.

١٩. الأصل فى الجملة الفعلية المنفية الواقعة جواباً للقسم تجزئها عن اللام (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٢٢ و ص ٥٢٣)
٢٠. الأصل فى فرض كون الجملة الجوابية للقسم ماضوية مثبتة و ماضية متصرف تصديرها باللام الجوابية و «قَدْ» معاً (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٦٥)
٢١. الأصل فى فرض كون فعل الجملة الجوابية للقسم جامداً غير «لَيْسَ» تصديرها باللام فقط (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٦٥)
٢٢. الأصل فى فرض الجملة الجوابية للقسم إسمية مثبتة تأكيدها باللام و «إِنَّ» معاً (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٦٦)
٢٣. الأصل أن الجملة الواقعة جواباً للقسم لا محل لها (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦)
٢٤. الأصل عدم جريان «عِلْمُ اللَّهِ» و «يَعْلَمُ اللَّهُ» مجرى القسم (كتاب الكناش ج ٢ ص ٨٠)
٢٥. الأصل إجتماع القسم ب «إِنَّ» الشرطية (علوم العربية ج ٢ ص ٧٠٦)
٢٦. الأصل فى فرض إجتماع شرط إمتناعى و قسم أن يكون لكل منهما جواب (النحو الوافى ج ٤ ص ٣٦٧)
٢٧. الأصل فى همزة «أَيْمُنُ» أن تكون همزة قطع (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٣٦)

## کِنَايَات

۱. الأصل في «كذا» أن تستعمل مفردة<sup>۱</sup> (مغنى الأديب ب ۱ ص ۱۵۶) (الهداية و الصمدية ص ۵۹)
۲. الأصل في «كيت» أن تعرب مفعولاً به<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۵۷)
۳. الأصل في التاء من «كيت» و «ذيت» الفتح (الهداية و الصمدية ص ۵۹)
۴. الأصل في «كيت كيت» فتح التائين (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۵۷)
۵. الأصل في «كذا» أنها كناية عن العدد (المحرر في النحو ج ۳ ص ۱۱۸۳)
۶. الأصل أن يكون تمييز «كم» الإستفهامية مفرداً منصوباً (النحو الوافي ج ۴ ص ۴۲۹)
۷. الأصل في خبر «كأين» أن يكون جملة<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۴۳۶)
۸. الأصل في «كذا» التكرار مع العطف بالواو (النحو الوافي ج ۴ ص ۴۳۸)
۹. الأصل في «كيت كيت» فتح التائين معاً (النحو الوافي ج ۴ ص ۴۳۹)
۱۰. الأصل في إستعمال «كذا» تكرارها بالعطف عليها (مع الهوامع ج ۲ ص ۴۱۲)
۱۱. الأصل في جواب «كم» الإستفهامية أن يجيء على حسب موضعها هي من الإعراب<sup>۴</sup> (أوضح المسالك ج ۴ ص ۲۶۹)
۱۲. الأصل في «كأين» أن تفيد التأكيد (النحو القرآني ص ۱۱۸)
۱۳. الأصل في «كم» الخبرية أن تفيد التأكيد (النحو القرآني ص ۱۱۸)
۱۴. الأصل في تمييز «كأين» أن يكون مجروراً ب «من» (النحو القرآني ص ۱۱۸)
۱۵. الأصل في تمييز «كأين» أن يأتي مفرداً<sup>۵</sup> (النحو القرآني ص ۱۱۸)

۱. گاهی نیز به وسیله عطف، تکرار می‌شود؛ مانند: «قَالَ لَهُ كَذَا وَكَذَا».

۲. مانند: «قَالَ الْمُعَلَّمُ كَيْتٌ».

۳. مانند: آیه { وَكَأَيِّنْ مِنْ نَفْسٍ فَاتَلَّ عَنْهُ رِئُوسًا كَثِيرًا } (آل عمران / ۱۴۶).

۴. مثلاً در جواب «كَمْ مالک؟» گفته می‌شود: «ثَلَاثُونَ دِرْهَمًا» و در جواب «كَمْ أَنْفَقْتَ؟» گفته می‌شود: «ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا».

۵. در مقابل متنی و جمع.



## حكايت

۱. الأصل فى نون «مَنْ» عند لحوق علامة التثنية هو السكون<sup>۱</sup> (مكررات المدرّس ج ۴ ص ۱۲۲)
۲. الأصل جواز الحكاية مع إستيفاء شروط الإلحاق (شرح التسهيل ج ۲ ص ۲۸)
۳. الأصل فى نون «مَنْ» عند لحوق علامة الجمع هو السكون (مكررات المدرّس ج ۴ ص ۱۲۳)
۴. الأصل جواز حكاية كلّ لفظ (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۵۰) (مبادئ العربية ج ۴ ص ۳۵۰)

۱. مَنْ. مانند آن که شخصی بگوید: «لِي صَدِيقَانِ كَالأَخَوَيْنِ» و شما بگویید: «مَنْ؟».

## تذکیر و تانیث

۱. الأصل عدم إستواء التذكير و التانیث فى «فَعِيلٌ» بمعنى فاعل<sup>۱</sup> (مكزرات المدرس ج ۳ ص ۵۵ و ص ۵۶)
۲. الأصل أن لا يجوز فى إسم واحد التذكير و التانیث<sup>۲</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۰۰)
۳. الأصل فى الفرق بين التذكير و التانیث هو التاء (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۱۵۷)
۴. الأصل فى المذكر و المؤنث هو الحقيقى منهما (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۹۱)
۵. الأصل فى الصفات أن يكون المعزود من التاء منها صيغة المذكر (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۱۱۰)
۶. الأصل فى أعضاء الإنسان تانیث مزدوجها<sup>۳</sup> و تذکیر غیره (مكزرات المدرس ج ۴ ص ۱۲۹)
۷. الأصل فى وظيفة تاء التانیث المربوبة تمييز المؤنث من المذكر (معجم النحو العربى ص ۶۹) (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۲۹۴) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۶۲۵)
۸. الأصل هو المذكر (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۱۴۸ الأصول النحوية و الصرفة ج ۲ ص ۵۱۶) (المحرز فى النحو ج ۱ ص ۳۶۷ و ص ۳۶۸) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۶۳۷)
۹. الأصل فى المؤنث هو المؤنث اللفظى (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۹۰)
۱۰. الأصل فى المؤنث اللفظى أن يكون حقيقياً أو تقديراً (شرح ملاً جامى ج ۲ ص ۱۵۰)

۱. مانند: «فَهَيْمٌ» و «فَهَيْمَةٌ».

۲. در برخی أسماء، هر دو حالت مؤنث و مذکر جائز است؛ مانند: عقاب، عنكبوت، لسان، حروف ألفباء و ...

۳. مانند: عَيْنٌ، أُذُنٌ و ...

١١. الأصل في علامات التأنيث هو التاء (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٩٢)
١٢. الأصل في الغرض من زيادة هذه التاء في الأسماء هو تمييز المؤنث من المذكر وأكثر ما يكون ذلك في الصفات و هو في الأسماء قليل (شرح ابن الناظم ص ٤٦٣)(الدروس النحوية ك ٣ ص ٨٠)
١٣. الأصل<sup>١</sup> في لفظ «كُلّ» أن يكون مذكراً (شرح ابن الناظم ص ٤٦٢)
١٤. الأصل في التاء أن تكون لفصل صفة المؤنث من صفة المذكر (أوضح المسالك ج ٤ ص ٢٨٧)
١٥. الأصل في الصفات أن تؤنث بتاء التأنيث (معاني النحو ج ٣ ص ٢٥٠)
١٦. الأصل في تاء التأنيث أن تدخل على الصفات (معجم النحو العربي ص ٦٩)
١٧. الأصل هو القول بإختصاص تاء المبالغة بـ «فَعَّالٌ» و «فَعُولٌ» و «مِفْعَالٌ» (شرح ملأ جامي ج ١ ص ٣٤٩)
١٨. الأصل في إلحاق تاء التأنيث بالأسماء إنما هو تمييز المؤنث من المذكر (جامع الدروس العربية ص ٦٤)
١٩. الأصل في تاء التأنيث التي للفرق بين المذكر والمؤنث أن تلحق بالصفات (جامع الدروس العربية ص ٦٢)
٢٠. الأصل في الأوصاف الخاصة بالنساء أن لا تلحقها تاء التأنيث<sup>٢</sup> (جامع الدروس العربية ص ٦٦)
٢١. الأصل عدم دخول تاء التأنيث على أسماء الأجناس الجامدة<sup>٣</sup> (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ٦٠١)

١. قاعدة كلّي.

٢. مانند: «حائض».

٣. برخی موارد که تاء داخل شده، سماعی است؛ مانند: «إمراً وإمرأة»، «غلام و غلامه» و ...

۲۲. الأصل في الممدودة مقصورة<sup>۱</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۸۹)
۲۳. الأصل في «فَعِيلٌ» بمعنى فاعل أن تلحقه التاء في التأنيث (مغنى الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۴۲۵)
۲۴. الأصل في تأنيث الإسم أن يكون بالتاء (المحرر في النحو ج ۱ ص ۱۱۲) (شرح الرضى على الشافية ج ۴ ص ۳۹۷)
۲۵. الأصل في تاء التأنيث أنها مركبة<sup>۲</sup> زائدة على الكلمة (المحرر في النحو ج ۱ ص ۴۲۹)
۲۶. الأصل في التاء أن يجاء بها للفرق بين صفة المذكر و صفة المؤنث (التهجبة المرضية ج ۲ ص ۱۹۴)
۲۷. الأصل في المؤنث أن يكون بعلامة التأنيث (مع الهوامع ج ۳ ص ۱۶۵)
۲۸. الأصل أن لا تلحق التاء صفة على وزن «مِفْعَالٌ»<sup>۳</sup> (مع الهوامع ج ۳ ص ۲۱۴)
۲۹. الأصل أن لا تلحق التاء الخاص بالموث (مع الهوامع ج ۳ ص ۲۱۴)
۳۰. الأصل في المفعول المختص بالموث هو التجرد عن التاء<sup>۴</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۲۱)
۳۱. الأصل في الإسم الذى يكون التنصيص على الواحد فيه بالتاء أن يكون فى المخلوقات دون المصنوعات (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۳۲)
۳۲. الأصل في تأنيث الإسم هو الهاء<sup>۵</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۹۰)
۳۳. الأصل فى «أَسْمَاءٌ» أن يكون إسماً لمؤنث (شرح الرضى على الشافية ج ۴ ص ۴۱۵)
۳۴. الأصل فى التاء أن تكون ثابتة (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ۳۶)

۱. به همین علت در ضرورت شرعى می‌توان «الف» ممدوده را به صورت «الف» مقصوره آورد ولی بالعکس امکان ندارد (الضرورة تُرَدُّ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا).

۲. یعنی «ضاربية» مرکب از «ضارب» و «ة» است و «ة» جزء حروف اصلی نیست بلکه زائده است.

۳. مانند: «مِعْطَار».

۴. مانند: «مُرْضِع».

۵. یعنی «ة».

## ممدود و مقصور و منقوص

۱. الأصل في المنقوص أن يكون مختوماً بالياء الظاهرة<sup>۱</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۵)
۲. الأصل إرجاع الياء عند النداء إذا لم يكن في العلم المنقوص إلا حرف أصلي واحد<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۴ ص ۱۶)
۳. الأصل وجود لام المنقوص مع عدم التّونين<sup>۳</sup> (علوم العربية ص ۳۲)
۴. الأصل بقاء ياء المنقوص ذي اللّام رفعاً و جرّاً (شرح الرّضی علی الکافی ج ۲ ص ۳۹۸)
۵. الأصل في موضع كان المنقوص محذوف الياء للتّونين حذف الياء (شرح الرّضی علی الشافی ج ۲ ص ۳۹۸)
۶. الأصل في الألف هو المقصورة (الإصناف في مسائل الخلاف ص ۶۱۷)

---

۱. حذف «ياء» در حالت رفع و جرّ همراه تنوين، خلاف اصل است؛ مانند: «قاض».  
۲. مانند «مُرّ» که اسم فاعل از «أرئى» است و علم برای شخص قرار داده شده و هنگام نداء گفته می‌شود: «یا مُرّی».  
۳. گاهی خلاف اصل استعمال شده است؛ مانند: آیه {سَوَاءٌ أَلْمَأِكْفُ فِيهِ وَآلِدٌ} (حج/ ۲۵).

## تثنية

۱. الأصل في التثنية هو العطف<sup>۱</sup> (معجم الهوامع ج ۱ ص ۴۳) (الإقترح ص ۷۸)
۲. الأصل في الإسم أن تلحقه العلامة من غير تغيير إذا ثنى (معجم الهوامع ج ۱ ص ۴۴)
۳. الأصل في المثني أن يدلّ على إثنين حقيقة<sup>۲</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۱۳۶)
۴. الأصل في المثني المراد منه التّكثير إضافة<sup>۳</sup> (كتاب الكناش ج ۱ ص ۱۵۸)
۵. الأصل في التثنية أن يكون الإثنان متّفقى اللَّفْظُ<sup>۴</sup> و المعنى<sup>۵</sup> (أوضح المسالك ج ۱ ص ۵۰ و ص ۵۱)
۶. الأصل في المثني أن يدلّ على إثنين (معجم النحو العربي ص ۴۵۷)
۷. الأصل في نون التثنية و ملحقاتها أن تكون مكسورة (النّهجة المرضية ج ۱ ص ۳۴ و ص ۳۵)
۸. الأصل عدم حذف تاء التّأنيث عند إلحاق علامة التثنية (شرح ملا جامي ج ۲ ص ۱۶۵)
۹. الأصل عدم جواز تثنية الإسم المشترك بإعتبار معانيه المختلفة (كتاب الكناش ج ۱ ص ۳۱۱)
۱۰. الأصل قلب الألف ياء بعد نون التثنية التي بعد الألف (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۱۵)
۱۱. الأصل في «كِلَا» إذا كان مضافاً إلى المضمّر أن يكون تأكيداً للمثني (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۹۱)
۱۲. الأصل في «كِلْتَا» إذا كان مضافاً إلى المضمّر أن يكون تأكيداً للمثني (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۹۱)

۱. منظور، این است که مثلاً اصل «رَجُلَانِ»، «رَجُلٌ وَرَجُلٌ» بوده است.
۲. گاهی دلالت بر بیشتر از دو دارد؛ مانند: {إِزْجَعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ} (ملك / ۴) (به معنای «كَرَّاتٍ»).
۳. مانند: «لَيْتِكَ، سَعْدِيكَ و...» در بحث مفعول مطلق.
۴. «أَبْوَانٌ» که منظور «أَب» و «أُم» است خلاف اصل و از باب تغليب است.
۵. بنابراین مشترک لفظی، تشبیه بسته نمی‌شود یعنی نمی‌توان «عَيْن» به معنای چشم و «عَيْن» به معنای «چشمه» را به صورت «عَيْنَانِ» آورد.



## جمع

۱. الأصل في الجمع هو العطف<sup>۱</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۳)
۲. الأصل في كلِّ مضاف إلى ضمير التثنية أن يجمع (مكزيات المدرس ج ۳ ص ۱۳۲)
۳. الأصل أن لايشئ ما دلَّ على جمع (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۲)
۴. الأصل عدم جواز جمع الإسم المشترك بإعتبار معانيه المختلفة<sup>۲</sup> (أصول الفقه ص ۳۵ و ص ۳۶)
۵. الأصل في نون الجمع المذكر السالم و ملحقاته أن تكون مفتوحة (النهجة المرضية ج ۱ ص ۳۴ و ص ۳۵) (معجم النحو ص ۱۵۲)
۶. الأصل في الجموع هو جمع المذكر السالم (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۸۱)
۷. الأصل في ضمير جمع المذكر العاقل أن يؤتى به جمعاً مذكراً (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۹۶)
۸. الأصل في ضمير جمع المذكر الغير العاقل أن يؤتى به جمعاً مؤنثاً (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۹۶)
۹. الأصل في الصفات أن تجمع على الجمع المذكر السالم أو الجمع المؤنث السالم (معجم النحو العربي ص ۱۱۱)
۱۰. الأصل في العلم أن يجمع جمع مؤنث سالم<sup>۳</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۳۱۴)

۱. یعنی مثلاً «مُسْلِمُونَ» در اصل «مُسْلِمٌ و مُسْلِمٌ و مُسْلِمٌ و...» بوده است اما برای اختصار به صورت جمع استعمال می‌شود.
۲. مثلاً نمی‌توان برای «عَيْن» به معنای چشم و «عَيْن» به معنای چشمه و «عَيْن» به معنای جاسوس، «عُيُون» به کار برد. (یعنی نمی‌توان هر سه معنا را در «عُيُون» لحاظ کرد که «عُيُون» جمع این سه باشد).
۳. مانند: «هُم و...».
۴. مانند: «مُسْلِمُونَ و مُسْلِمَات».
۵. مانند: «فَاطِمَات».

١١. الأصل حذف نون ملحقات جمع المذكر السالم فى الإضافة (كتاب الكناش ج ١ ص ٣١٧)

١٢. الأصل فى «فَعَلَاءَ» الوصفية أن تجمع على «فَعُلٌ»<sup>١</sup> (الهداية و الصمدية ص ١٤ و ص ١٥)

١٣. الأصل فى «فَعَلَاءَ» الإسمية أن تجمع على «فَعَالِي» أو «فَعَلَاوَات»<sup>٢</sup> (الهداية و الصمدية ص ١٤ و ص ١٥)

١٤. الأصل فى «القَوُس» أن يجمع على «أَقْوَاس» لا على «أَقْوُس» (شرح مَلَا جامى ج ١ ص ٩٤)

١٥. الأصل فى «النَّابِ» أن يجمع على «أَنْيَاب» لا على «أُنْيَب» (شرح مَلَا جامى ج ١ ص ٩٤)

١٦. الأصل فى الأجوْف و اويًا كان أو يائيًا أن لا يجمع على «أَفْعُلٌ» (شرح مَلَا جامى ج ١ ص ٩٤)

١٧. الأصل فى «فَعَلٌ» صحيح العين أن يجمع على «أَفْعَالٌ»<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ٢ ص ٢٧٥)

١٨. الأصل فى جمع «فَعِيلٌ» بمعنى مفعول أن يكون على زنة «فَعَلِيٌّ»<sup>٤</sup> (الأصول النَّحْوِيَّة و الصَّرْفِيَّة ج ٢ ص ٧٣)

١٩. الأصل عدم استعمال اللَّفْظِ الموضوع للقلَّة فى الكثرة و بالعكس (شرح مَلَا جامى ج ٢ ص ١٨١)

٢٠. الأصل فى جموع القلَّة أن يطلق على العشرة فما دونها (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٨٥) (الهداية فى النَّحْو ج ٢ ص ١٩٣)

٢١. الأصل فى جموع الكثرة أن يطلق على ما فوق العشرة (جامع المقدمات ج ٢ ص ٢٨٥) (الهداية فى النَّحْو ج ٢ ص ١٩٣)

١. مانند: «حَمْرٌ» جمع «حَمْرَاءَ».

٢. مانند: «صَحَارَى» و «صَحْرَاوَات» جمع «صَحْرَاءَ».

٣. مانند: «عَلْمٌ» که جمعش «أَعْلَامٌ» است.

٤. مانند: «جَرَحَى» جمع «جَرَحٌ» که به معنای «مَجْرُوحٌ» است.

٢٢. الأصل فى الجمع المنتهى الجموع أن لا يكون له نظير فى الآحاد<sup>١</sup> (معجم الهوامع ج ١ ص ٢٥)

٢٣. الأصل فى جمع غير العاقل إرجاع ضمير الجمع إلى جمع القلّة وإرجاع ضمير المفرد إلى جمع الكثرة<sup>٢</sup> (معجم الفروق النحوية و الصّرفية ص ٢٨٤)

٢٤. الأصل فى جمعى التصحيح عدم تغيّر مفردهما (النحو الوافى ج ٤ ص ٤٧٦)

٢٥. الأصل فى جمع معتلّ العين بالواو أن يكون على وزن «فِعْلَان»<sup>٣</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ٤٩٠)

٢٦. الأصل فى «فُعُل» أن يكون جمعاً لإسم رباعى قبل آخره حرف مدّ صحيح الآخر غير مضاعف و غير مختوم بئاء التأنيث<sup>٤</sup> (الوافى فى النحو و الصّرف ص ٥٠٦)

٢٧. الأصل فى «فِعْلَةٌ» أن يكون جمعاً لأسماء صحيحة اللّام على وزن «فُعُل»<sup>٥</sup> (الوافى فى النحو و الصّرف ص ٥٠٧)

٢٨. الأصل فى «فُعُول» أن يكون جمعاً لإسم على وزن «فَعِل» أو على وزن «فَعِلُّ»<sup>٦</sup> (الوافى فى النحو و الصّرف ص ٥٠٩)

٢٩. الأصل فى إسم على وزن «فَعَل» أن لا يجمع على «فُعُول» (الوافى فى النحو و الصّرف ص ٥٠٩)

٣٠. الأصل فى التّكسير أن يردّ الأشياء إلى أصولها (مكزيّات المدرّس ج ٤ ص ٢٠٣)

٣١. الأصل فى جموع التّكسير إحتياجها إلى السّماع (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٦٢)

٣٢. الأصل أن يجمع «فَعَل» المفتوح الفاء الساكن العين فى غير الأجوف فى القلّة

١. كلماتى مانند «هَوَازَن» (اسم يك قبيله) و «بَهَادِر» (عَلَمٌ مَتَكْرَر) خلاف اصل است.

٢. مانند: «الأشجارُ سَقَطْنَ» و «الأشجارُ سَقَطَتْ».

٣. مانند: «حَوَتْ، حَيَّتَان».

٤. مانند: «كُتِبَ، كُتِبَ».

٥. مانند: «دُرَج، دَرَجَةٌ».

٦. مانند: «كَبِد، كَبُود» و «جُنْد، جُنُود» و «ضِرْس، ضِرُّوس» و «حَمَل، حُمُول».

- على «أَفْعُلُ»<sup>١</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٦٢)
٣٣. الأصل فى جمع الكثرة فى «فَعُلُ» أن يكون على «فُعُول» و «فِعَال»<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٦٢)
٣٤. الأصل فى «فَعَلَّةُ» أن تجمع على «فِعَال»<sup>٣</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٦٩)
٣٥. الأصل فى «فُعَلَّةُ» أن تجمع على «فَعُلُ»<sup>٤</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٧١)
٣٦. الأصل فى الصفات أن لا تكسّر (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٧٨)
٣٧. الأصل فى «فَعُلُ» من الصفات أن يجمع على وزن «فِعَال»<sup>٥</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٧٩)
٣٨. الأصل فى الجموع جمع الكثرة (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٧٩)
٣٩. الأصل فى «فاعِلُ» الوصف أن يجمع على وزن «فَعُلُ»<sup>٦</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٣٠٤)
٤٠. الأصل إستعمال الأُمات فى البهائم و الأُمهات فى الإنسان (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٤٦٢)
٤١. الأصل فى جمع الجمع الإمتناع (شرح التسهيل ج ١ ص ١٠٣)
٤٢. الأصل فى الجمع بالواو و النّون أن يكون لمن يعقل (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٦)
٤٣. الأصل هو جمع الكلمة على الأصل (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٣٣٦).
٤٤. الأصل فى الجمع بالواو و النّون أن يسلم فيه لفظ الواحد فى حروفه و حركاته و سكناته (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٦)

١. مانند: «فَلَسَ، أَفْلَسَ».

٢. مانند: «بَطُنٌ، بَطُونٌ» و «بَعْلٌ، بِعَالٌ».

٣. مانند: «فَصَاعَةٌ، قِصَاعٌ».

٤. مانند: «بُرُقَةٌ، بُرُقٌ».

٥. مانند: «صَعْبٌ، صِعَابٌ».

٦. مانند: «جَاهِلٌ، جُهْلٌ».

## تصغیر

۱. الأصل فيما صغر أن يكون متمكناً<sup>۱</sup> (معجم الأدوات النحوية ص ۱۰۷)
۲. الأصل في المصغر أن يكون على وزن «فَعِيل» (مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۹۴)
۳. الأصل أن تثبت تاء التانيث المقدرة في الثلاثي في التصغير<sup>۲</sup> (جامع المقدمات ج ۱ ص ۳۰۰)
۴. الأصل أن لا تثبت تاء التانيث المقدرة في الرباعي في التصغير<sup>۳</sup> (جامع المقدمات ج ۱ ص ۳۰۱)
۵. الأصل في المصغر أن يكون على وزن من الأوزان المعروفة<sup>۴</sup> (جامع المقدمات ج ۱ ص ۳۰۳)
۶. الأصل<sup>۵</sup> أن العلم إذا صغر لاتزول علميته (النحو الوافي ج ۴ ص ۵۳۵)
۷. الأصل في التصغير أن يرد الأشياء إلى أصولها (مكبرات المدرس ج ۴ ص ۲۰۳)

۱. معرب.

۲. یعنی در مؤنث سماعی مانند «أُن» که مصغر آن «أُذَيْتَة» است.

۳. مانند: «عَقْرِب» مصغر «عَقْرَب».

۴. برخی کلمات، خلاف این اصل آمده اند؛ مانند: «ذِيَا» تصغیر «ذا».

۵. الأصح.

## اسم منسوب

١. الأصل في المنسوب إليه أن يكون قبيلة أو أباً أو بلداً أو صناعة (كتاب الكناش ج ١ ص ٣٦٤)
٢. الأصل في موضع كانت ألف المقصور رابعة في إسم ساكن الثاني حذفها إن كانت للتأنيث<sup>١</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨٤)
٣. الأصل في موضع كانت ألف المقصور رابعة في إسم ساكن الثاني قبلها واواً حذفها إن كانت للإلحاق أو مبدلة من واو أو ياء<sup>٢</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨٤)
٤. الأصل في المنسوب إلى «فَعِيلَة» هو «فَعِيلِيّ»<sup>٣</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨٥)
٥. الأصل في «فَعِيل» صحيح اللام أن يُنسب إليه على «فَعِيلِيّ»<sup>٤</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨٦)
٦. الأصل في «فَعِيل» صحيح اللام أن يُنسب إليه على «فَعِيلِيّ»<sup>٥</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٨٦)
٧. الأصل في المركب الإضافي العَلَم أن ينسب إلى صدره<sup>٦</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٥٥٧)
٨. الأصل في المنسوب إليه أن يكون واحداً<sup>٧</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٥٥)

١. مانند: «حَبْلِيّ» كه منسوب «حَبْلِيّ» است.

٢. به ترتیب مانند: «عَلْقَوِيّ، مَلْهُوِيّ و مَسْعَوِيّ» منسوب «عَلْقِيّ، مَلْهُوِيّ و مَسْعَوِيّ».

٣. مانند: «بَدِيهِيّ» منسوب «بَدِيهَة».

٤. مانند: «كَرِيْمِيّ» منسوب «كَرِيْم».

٥. مانند: «فُرَيْشِيّ» منسوب «فُرَيْش».

٦. مانند: «خَادِمِيّ» منسوب «خَادِمُ الدِّين».

٧. مثلاً در منسوب «اَكَالِب» گفته می شود: «كَلْبِيّ».

## صحیح و معتل

۱. الأصل<sup>۱</sup> أن يكون اللام المحذوف من الإسم وأو لا ياء<sup>۲</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۲۸)
۲. الأصل في المدآن يكون في الألف و الواو و الياء اللتين حركة ما قبلهما من جنسهما (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۰۳)
۳. الأصل في الألف عدم القلب قبل الياء<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۲۶۳)
۴. الأصل في الحرف الصحيح الأصالة<sup>۴</sup> (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۲۷۸)
۵. الأصل في باب الإعلال هو الفعل لا الإسم (الأصول النحوية و الصرفية ج ۲ ص ۷۶) (شرح الرضى على الشافية ج ۱ ص ۶۱)
۶. الأصل في ما يزداد حروف اللين (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۳۴۴)
۷. الأصل في الحرفين المدغمين أن يكون الأول ساكناً و الثانى متحركاً و لا فاصل بينهما (قواعد اللغة العربية ص ۵۷)
۸. الأصل في الإدغام أن يكون في الحرفين المتجانسين (قواعد اللغة العربية ص ۵۷)
۹. الأصل وقوع القلب المكنائى في المعتل و المهموز (شرح الرضى على الشافية ج ۱ ص ۲۰)
۱۰. الأصل في باب الإعلال هو الفعل (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۶۳ و ص ۷۲)
۱۱. الأصل في موضع أدغمت حروف الإطباق فيما لا إطباق فيه إبقاء الإطباق<sup>۵</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۱۹۳)

۱. اكثر.

۲. مانند، أب، أخ و ...

۳. منظور، كلمه‌اى است كه آخر آن، «الف» است و به ياء متكلم اضافه شده است؛ مانند: «فتاى» و ...

۴. به خلاف «ة» در مواردى كه در اصل، حرف عله بوده است؛ مانند «سبغلة» كه «ة» در اصل، «ياء» بوده است.

۵. اطباق به معنای منطبق شدن بخشى از سطح زبان با سقف دهان در هنگام تلفظ حرف است؛ چهار حرف، صفت اطباق دارند: ص، ض، ط، ظ؛ مانند: «قُرطت».

١٢. الأصل في اللفظ أن يكون صحيحاً (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٤٤١)
١٣. الأصل في الألف المنقلبة أن يكون أصلها واواً (الكتاب ج ٣ ص ٤٦٢)



## حرف

۱. الأصل في الحرف أن يكون موضوعاً على حرف واحد أو حرفين (مجمع الهوامع ج ۱ ص ۱۶ و ص ۱۷) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۶۳) (الهداية و الصّديّة ص ۴۱)
۲. الأصل في الحرف هو الأفراد<sup>۱</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۴ ص ۴۰۳) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۸۵)
۳. الأصل<sup>۲</sup> في الحروف عدم الإبدال<sup>۳</sup> (النحو الوافي ج ۳ ص ۴۷۶) (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۸۵)
۴. الأصل عدم التّصرّف في الحروف بالزيادة<sup>۴</sup> (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۴ ص ۳۷۴)
۵. الأصل في الحروف عدم التّصرّف<sup>۵</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۵۲) (شرح مآلجامی ج ۲ ص ۱۱۱ و ص ۲۶۰) (شرح ابن النّاطم ص ۱۳) (ثورة نحویة ص ۱۵۴)
۶. الأصل في الحروف الأصليّة أن لا تحذف من غير تعويض<sup>۶</sup> (النحو الوافي ج ۱ ص ۳۵)
۷. الأصل في الحرف أنه إذا أعيد للتأكيد لم يعد إلا مع ما دخل عليه أو مع ضميره<sup>۷</sup> (مجمع الهوامع ج ۱ ص ۱۳۹)
۸. الأصل في الحرف المنقلب أن يكون متحرّكاً<sup>۸</sup> (مجمع الهوامع ج ۱ ص ۷۵)
۹. الأصل في الحرف أن لا يدخل على نظيره في اللفظ و العمل إلا في التوكيد اللفظي

۱. یعنی عدم ترکیب.

۲. قاعدة کلی است.

۳. منظور، بدل در باب توابع است.

۴. بنابراین نباید در «لعلّ»، لام اول آن را زائده گرفت.

۵. یعنی نباید حروف، دچار تغییر یا کم و زیاد شده باشند.

۶. مانند: تنوین عوض از یاء در «قاص».

۷. مانند: «مَرَرْتُ بَرِيْدٍ بَرِيْدٍ».

۸. یعنی قبل از تغییر، متحرک بوده است.

- أو في الضَّرورة الشَّعْرِيَّة<sup>۱</sup> (النَّحو الوافي ج ۳ ص ۴۱۵)
۱۰. الأصل عدم الجمع بين الحرفين لمعنى واحد<sup>۲</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۴۰) (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۴۳۹)
۱۱. الأصل إبقاء حروف المعانى على ما وضعت له من المعنى و الإستعمال (الأصول النَّحْوِيَّة وَ الصَّرْفِيَّة ج ۲ ص ۲۴۱)
۱۲. الأصل عدم إبتداء حروف المعنى بهمزة الوصل<sup>۳</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۷۹)
۱۳. الأصل فى الأدوات أن تكون حرفاً<sup>۴</sup> (شرح المنطق ج ۱ ص ۱۲۸)
۱۴. الأصل فى «إلى» أن تكون حرفاً<sup>۵</sup> (مغنى الأديب باب ۱ ص ۳۹)
۱۵. الأصل فى «إلا» أن تكون حرفاً (مغنى الأديب باب ۱ ص ۳۶)
۱۶. الأصل فى «على» أن تكون حرفاً (مغنى الأديب باب ۱ ص ۱۲۳ و ص ۱۲۶)
۱۷. الأصل فى «عن» أن تكون حرفاً (مغنى الأديب باب ۱ ص ۱۲۷ و ص ۱۲۹)
۱۸. الأصل فى «فى» أن تكون حرفاً (مغنى الأديب باب ۱ ص ۱۴۱) (جامع المقدمات ج ۱ ص ۴۹۹) (موسوعة النَّحو وَ الصَّرْف وَ الإعراب ص ۵۱۴)
۱۹. الأصل فى حروف الهجاء أن لا توضع لمعنى<sup>۶</sup> (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۲۲)
۲۰. الأصل فى معانى الإنشاء أن تكون بالحرف<sup>۷</sup> (كتاب الكناش ج ۲ ص ۴۵)
۲۱. الأصل قلب نون «إِذْنٌ» ألفاً فى الوقف (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۳۸۴)

۱. مانند حروف جر که بر هم داخل نمی شوند.
۲. به همین علت، وقتی «ما» و «إن» کنار هم بیایند، هر دو نمی‌توانند حرف نفی باشند بلکه دومی از آنها زائده در نظر گرفته می‌شود.
۳. مانند آنچه در «ال» است.
۴. چون حرف، اداة و ابزار ترکیب ألفاظ با یکدیگر است.
۵. گاهی «إلى» اسم است که جمع آن، «آلاء» به معنای نعمت های باطنی است ولی غالباً «إلى» در متون عربی به صورت حرف جر کار رفته است.
۶. اکثر حروف هجاء برای معنای خاصی وضع نشده‌اند اگر چه برخی از آنها برای معنایی وضع شده‌اند؛ مانند: «و» و «ب».
۷. مانند: «لَيْتَ» برای تمنی، «لَعَلَّ» برای ترجی.

٢٢. الأصل في كلِّ حرف أن يكون دائماً على ما وضع له في الأصل (الإنصاف في مسائل

الخلاف ص ٥٢٠ و ص ٣٩٣)

٢٣. الأصل في كلِّ حرف يدلُّ على معنى أن لا يدخله الحذف (الإنصاف في مسائل الخلاف

ص ٥٣٢)

٢٤. الأصل في حروف الجبر أن لا تعمل مع الحذف (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٣٢٧)

٢٥. الأصل في الحروف المختصة بالإسم أن تعمل عمل الخاصِّ به و هو الجبر (موصل

الطلب إلى قواعد الإعراب ج ١ ص ٧٨)



## حروف مصدرية (موصول حرفي)

١. الأصل في الحرف المصدرى أن يدخل على الجملة الفعلية (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٩١)
٢. الأصل في الحرف المصدرى أن لا يدخل على نظيره إلا لتوكيد لفظى (النحو الوافى ج ١ ص ٥٢٧) (معجم الأدوات النحوية ص ٩٠)
٣. الأصل في فرض تقدم الظنّ على «أن» المصدرية أن تكون ناصبة لا مخففة (شرح قطر الندى ص ٥٣)
٤. الأصل في «أن» المصدرية الداخلة على المضارع أن تنصبه (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٣٥)
٥. الأصل في «كئى» الجارة الداخلة على «أن» المصدرية مع صلتهما إضمار «أن» بعد «كئى»<sup>١</sup> (النحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٦)
٦. الأصل في «ما» المصدرية الظرفية أن تدخل على الماضى المثلث أو المضارع المنفى بـ «ما» (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٠) (النحو الوافى ج ١ ص ٣٤٢) (القواعد الأساسية ص ٩٩) (علوم العربية ج ٢ ص ٧٦٤)
٧. الأصل في «ما» المصدرية أن تدخل على الجملة الفعلية (شرح ملاً جامى ج ١ ص ٣٩٢ و ج ٢ ص ٤٢٩) (شرح ابن النّاطم ص ١٩١) (أوضح المسالك ج ٢ ص ٢٨٨)
٨. الأصل في «ما» فى «قلّما» و «كثّرما» و «طالّما» أن تكون مصدرية لا كافّة (النحو الوافى ج ٢ ص ٦١)
٩. الأصل فى «كئى» المصدرية أن تكون مسبوقة بلام الجرّ لفظاً أو محلاً (النحو الوافى ج ١ ص ٥٦)

۱۰. الأصل فی وقوع «لُوْ» المصدریه أن تقع بعد «وَدَّ» و «یَوَدُّ» و ما فی معناه (النحو الوافی ج ۲ ص ۵۶) (معجم الأدوات النحویة ص ۱۰۵) (الکلام المفید ص ۱۷۱)
۱۱. الأصل فی مصدر «ما» أن ینكون مخصوصاً<sup>۱</sup> (معانی النحو ج ۲ ص ۱۳۸)
۱۲. الأصل فی مصدر «أَنْ» أن ینكون لإرادة مجرد الحدیث<sup>۲</sup> (معانی النحو ج ۳ ص ۱۳۸)
۱۳. الأصل فی «أَنْ» المصدریه أن تفتید الإستقبال (معجم الفروق النحویة و الصرفیه ص ۲۹۷)
۱۴. الأصل فی «لُوْ» المصدریه أن تفتید معنی التَّمَنَّى (معجم الفروق النحویة و الصرفیه ص ۲۹۸)
۱۵. الأصل فی حروف المصدر «أَنْ» (علوم العربیه ج ۲ ص ۷۶۱)
۱۶. الأصل أن «ما» المصدریه لا تعمل (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۴۸۰)

۱. یعنی مثلاً در «عَجِبْتُ مِنْ ما فَعَلَ زَيْدٌ» یعنی «از کار خاصی که زید انجام داد تعجب کردم» نه «مطلق کار».

۲. مثلاً در «عَجِبْتُ مِنْ أَنْ یَسْمَعَ زَيْدٌ» منظور، تعجب کردن از اصل سعی است که زید دارد انجام می‌دهد نه نوع خاص سعی.

## حروف زيادت

۱. الأصل في الزائدة أن يكون غير لازم (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۲۱۵)
۲. الأصل في الحروف الزائدة أن لا تقع زائدة (الهداية و الصمدية ص ۱۱۱)
۳. الأصل في الحروف الزائدة أن تكون لمعنى<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۱۶۴)
۴. الأصل في «أن» الزائدة أن لا تعمل (مع الهوامع ج ۲ ص ۳)
۵. الأصل وقوع «أن» الزائدة بعد «لما» التوقيتية و بين فعل قسم و «لَوْ» (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۴۲۴) (موسوعة النحو والصرف و الإعراب ص ۱۶۳)
۶. الأصل في «لا» الواقعة بين «أن» المصدرية و الفعل المضارع أن تكون زائدة<sup>۲</sup> (مكزمات المدرس ج ۱ ص ۲۵۰)
۷. الأصل عدم زيادة «لا» مع المضاف<sup>۳</sup> (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۴۲۶)
۸. الأصل في الحروف الزوائد أن تكون من حروف «اليوم تنساء»<sup>۴</sup> (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۲۹)
۹. الأصل وقوع «إن» الزائدة بعد «ما» النافية (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۴۲۴)
۱۰. الأصل في الحروف عدم الزيادة (الإقتراح ص ۱۱۵) (شرح التسهيل ج ۳ ص ۳۰۱)
۱۱. الأصل أصالة الحروف (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۴۳۸)
۱۲. الأصل أن لا نحكم بزيادة حرف إلا إذا إضطررنا إليه (شرح الرضى على الشافية ج ۲ ص ۴۳۳)

۱. منظور، حرفی است که به حروف اصلی کلمه اضافه می‌شود؛ مانند: حروف مضارعه در اول فعل مضارع و... که اضافه شدن این حروف زائده، معنای جدیدی را می‌رساند.  
 ۲. مانند: {بِتَلَا يَغْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ} (حدید/ ۲۹) و {مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ} (أعراف/ ۱۲).  
 ۳. «فِي بَيْرٍ لَا حَوْرٍ» شاذّ است.  
 ۴. یعنی حروف زائده در کلمات، یکی از حروف ده گانه در عبارت «اليوم تنساء» است؛ مانند: «ت» در «تَضْرِبُ».

١٣. الأصل عدم الزيادة (شرح التسهيل ج ١ ص ١٢١)

١٤. الأصل في «ما» في نحو «ضَرَبْتُهُ ضَرْباً ماً» أن تكون زائدة (موصل الطَّلَاب إلى قواعد

الإعراب ج ١ ص ١٥٣)

## حرف رذع و زجر و إستيناف (إبتداء)

١. الأصل فى «كَلًّا» أن تكون للردع و الزجر (مغنى الأديب ب ١ ص ١٦٣ و ص ١٦٤)  
(شرح الصفائى ج ٢ ص ٣٦٩) (مع الهوامع ج ٢ ص ٤٠٨)
٢. الأصل فى «ثُمَّ» أن لا تكون من أدوات الإستيناف (شرح الصفائى ج ٢ ص ٨٩)
٣. الأصل فى «بَلْ» الإستينافية أن لا تدلّ على الإضراب (بداة النحو ص ٣٢٠)
٤. الأصل فى الفاء أن لا تكون للإستيناف (مغنى الأديب ب ١ ص ١٤١)

## حروف جواب

۱. الأصل في «نَعَمْ» أن يكون بفتح النون والعين كلتيهما (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۶۹۲)
۲. الأصل في «بَلَى» أن تقع بعد الإستفهام من النَّفَى<sup>۱</sup> (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۲۰۲) (معجم الأدوات النحوية ص ۴۷)
۳. الأصل عدم مجيء «بَلَى» لتصديق الإيجاب<sup>۲</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۲۱)
۴. الأصل في «إِي» من أحرف الجواب أن تقع بعد الإستفهام (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۲۱) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۱۷۵)
۵. الأصل في «جَبْرٍ» أن تقع قبل القسم (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۳۳۲) (معجم الفروق النحوية والصرفية ص ۳۰۲)
۶. الأصل في «إِنَّ» أن تكون تصديقا للمخبر<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۴۲۲)
۷. الأصل في «جَبْرٍ» أن تكون حرف جواب<sup>۴</sup> (النحو الوافي ج ۲ ص ۳۹۲) (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۳۳۲)

۱. مانند: آه (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَالُوا بَلَى) (أعراف/ ۱۷۲).

۲. مانند آن که در تأیید شخصی که می گوید: «زَيْدٌ قَادِمٌ»، بگویم: «بَلَى».

۳. مانند: «إِنَّ قَدْ أَتَاكَ زَيْدٌ».

۴. برخی معتقدند گاهی «جَبْرٍ» حرف قَسَم است.

## حروف تفسیر و تحضیض و عَرْض

١. الأصل في «أئ» التفسيرية أن لا تكون للعطف<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٣ ص ٣٩٨)
٢. الأصل في «أن» أن لا تفسر المفعول به الظاهر<sup>٢</sup> (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٤٢٩)
٣. الأصل في «أن» المفسرة أن تفسر مفعولاً مقدراً للفظ غير صريح القول مؤدّ معناه<sup>٣</sup> (شرح ملاً جامي ج ٢ ص ٤٢٧ و ص ٤٢٨) (الهداية و الصمدية ص ١١٢)
٤. الأصل أن يكون المفسر فعلاً ماضياً لفظاً أو معنى فقط<sup>٤</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ٣٣٧)
٥. الأصل في أدوات التحضیض أن يليها الفعل المضارع (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٢١٩)
٦. الأصل دخول حروف العرض على الجملة الفعلية المضارعية أو الماضوية (علوم العربية ج ٢ ص ٧٣٢)
٧. الأصل دخول حروف التحضیض على الجملة الفعلية المضارعية أو الماضوية (علوم العربية ج ٢ ص ٧٣٢)

١. برخی قائلند: «أئ» تفسیریة، حرف عطف است.

٢. گاهی مفعول به ظاهر را تفسیر می‌کند؛ مانند: آیه { مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أُنزِلْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ } (مائده/ ١١٧).

٣. مانند: «كُتِبَتْ إِلَيْهِ أَنْ قُمْ» یعنی «كُتِبَتْ إِلَيْهِ شَيْئاً هُوَ قُمْ».

٤. منظور در باب شرط است؛ مانند: {إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ} (انشقاق / ١).

## حروف تنبيه (إستفتاح)

١. الأصل فى «ألا» التَّنْبِيهِيَّةُ أن تدخل على الجملتين<sup>١</sup> (أوضح المسالك ج ٢ ص ٢٨)
٢. الأصل فى «أما» التَّنْبِيهِيَّةُ أن تقع قبل القَسَم (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٤٩) (علوم العربية ج ٢ ص ٧٢٤) (قواعد اللغة العربية ص ٣٠١)
٣. الأصل فى «ها» التَّنْبِيهِيَّةُ أن تدخل على أسماء الإشارة و الضمائر<sup>٢</sup> (جامع المقدمات ج ٢ ص ٣٨٥)
٤. الأصل أن نقول «ها» التَّنْبِيهِيَّةُ مختصة بإسم الإشارة (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٢٤)
٥. الأصل فى حرف النداء الذى يدخل على غير الإسم أن يكون حرف تنبيه<sup>٣</sup> (النحو الوافى ج ٤ ص ٩)
٦. الأصل فى «ألا» التَّنْبِيهِيَّةُ أن تقع قبل «إنَّ» (قواعد اللغة العربية ص ٣٠١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٨٥ و ص ٣٨٧)
٧. الأصل فى «ها» التَّنْبِيهِيَّةُ أن تدخل على إسم الإشارة القريب (قواعد اللغة العربية ص ٣٠١) (مبادئ العربية ج ٤ ص ٣٨٧)

١. جملة إسمية و فعلية.

٢. مانند: «ها أنا ذا».

٣. مانند: «يا ليت».



## قَدَّ

١. الأصل عدم الفصل بين «قَدَّ» و بين الفعل (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٥)
٢. الأصل فى «قَدَّ» التى دخلت على الماضى أن تكون للتَّحْقِيق (معجم الفروق النحوية و الصَّرْفِيَّة ص ٣٢٥)
٣. الأصل فى «قَدَّ» الدَّاخِلَة على المضارع أن تفيد التَّكْلِيل (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٥) (معجم الفروق النحوية و الصَّرْفِيَّة ص ٣٢٥)
٤. الأصل فى «قَدَّ» الدَّاخِلَة على المضارع أن تكون للتَّكْلِيل مع التَّحْقِيق (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٤٢٣)
٥. الأصل فى «قَدَّ» الحرفية أن تدخل على المِثْبَت (النحو الوافى ج ١ ص ٤٦)
٦. الأصل فى «قَدَّ» مع المستقبل أن تكون للتَّكْلِيل (المحرز فى النحو ج ٣ ص ١١٩)

## أدوات مفاجات

١. الأصل فى «إِذَا» الفجائية إعتبارها حرفاً (النحو الوافى ج ٢ ص ٢٢٠)
٢. الأصل أن لا تدخل الباء الزائدة على المبتدأ الذى يلى «إِذَا» الفجائية (النحو الوافى ج ٢ ص ٢٢٠)
٣. الأصل فى «إِذَا» أن لا تكون للمفاجأة (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ١٠٦)
٤. الأصل فى «إِذَا» المفاجأة وقوع المبتدأ بعدها (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ١٠٧)
٥. الأصل فى «إِذَا» المفاجأة أن لا يقع بعدها الفعل (شرح ابن عقيل ج ١ ص ٤٧٥)
٦. الأصل فى «إِذَا» أن لا تجيء للمفاجأة (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ١٠٩)
٧. الأصل فى «إِذَا» الفجائية أن تدخل على غير جواب الشرط (معجم الفروق النحوية و الصرفية ص ٣٢٠)

## أدوات إستفهام

١. الأصل فى الإستفهام أن لا يكون للنفى (النحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٦)
٢. الأصل فى الإستفهام أن يكون على أحوال الذوات لأنها تتجدد و تحصل بعد أن لم تكن (أوضح المسالك ج ٣ ص ٣٧٢)
٣. الأصل فى الإستفهام أن يكون عمّا من شأنه أن يكون محلّ شكّ أو تردّد (أوضح المسالك ج ٣ ص ٣٧٢)
٤. الأصل أن تجاب الإسميّة بالإسميّة و الفعلية بالفعلية (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٢٣٢ و ص ٤٥٤)
٥. الأصل فى أدوات الإستفهام أن يليها الفعل (أوضح المسالك ج ٢ ص ١٦٧) (شرح ملأ جامى ج ١ ص ٢٩٩)
٦. الأصل فى الإستفهام أن يكون حقيقياً (النحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٦)
٧. الأصل عدم دخول التّسوية تحت الإستفهام الحقيقى و المجازى (ثورة نحوية ص ١١)
٨. الأصل فى الجمل الإستفهامية فى كلام الخالق تعالى أن تكون مجازية (ثورة نحوية ص ١٢)
٩. الأصل فى الإستفهام الهمزة (شرح ملأ جامى ج ١ ص ١٨١ و ج ٢ ص ٤٣٤) (ثورة نحوية ص ١٢) (المحرّر فى النحو ج ١ ص ٤٦١) (النحو القرآنى ص ٣٨٩)
١٠. الأصل فى الهمزة الإستفهام (شرح ملأ جامى ج ١ ص ١١١ و ج ٢ ص ٤٣٤) (ثورة نحوية ص ١٢)
١١. الأصل فى المستفهم بالهمزة الّتى للتّصور أن يذكر له معادل بعد «أم» المتّصلة (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٢٥٤)

١. أحوال.

٢. مانند: «أ زَيْدٌ قَائِمٌ أَمْ عَمْرُو؟».

١٢. الأصل فى الفصحى إستعمال الهمزة و «أَمْ» فى أسلوب «سَوَاءً»<sup>١</sup> (النحو الوافى ج ٣ ص ٤٢١)
١٣. الأصل دخول همزة الإستفهام على الفعل (شرح ملأ جامى ج ١ ص ٣٠٤) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٨٨)
١٤. الأصل فى «هَلْ» أن تكون للإستفهام (ثورة نحوية ص ٣٤)
١٥. الأصل فى أداة الإستفهام التى معناها النفى المجرد هى «هَلْ» (النحو الوافى ج ٢ ص ٢٤٧)
١٦. الأصل فى «هَلْ» أن تكون بمعنى «قَدْ»<sup>٢</sup> (شرح ملأ جامى ج ١ ص ٣٠٠ و ج ٢ ص ٤٣٣)
١٧. الأصل عدم دخول «هَلْ» على إسمية خبرها فعل (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٦) (شرح ملأ جامى ج ٢ ص ٤٣٣) (الهداية و الصمدية ص ١١٧)
١٨. الأصل فى أسماء الإستفهام أن تكون مبنية (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥١)
١٩. الأصل فى أسماء الإستفهام أن تقع موقع ذات أو زمان أو مكان<sup>٣</sup> (النحو الوافى ج ١ ص ١٧٩)
٢٠. الأصل فى أسماء الإستفهام أن تقع بعدها النكرة و الجمل و الظروف (معجم الهوامع ج ١ ص ١٠٠)
٢١. الأصل فى أسماء الإستفهام إمتناع إضافتها (بداة النحو ص ٢١٠)
٢٢. الأصل فى «كَيْفَ» الإستفهامية دخولها على غير الفعلية (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٥٢٤)

١. مانند: آية سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَلَنزَلْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنزِلْهُمْ} (بقره/ ٦).

٢. مانند: آنچه در آیه {هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ} (انسان/ ١) گفته شده که «هَلْ» به معنای «قَدْ» است. همچنین علت این که «هَلْ» در صورت وجود فعل در جمله، بر اسم داخل نمی‌شود همین است که در اصل، دارای معنای «قَدْ» است و «قَدْ» فقط بر فعل داخل می‌شود. البته این نظر برخی نحویون است و برخی دیگر معتقدند «هَلْ» هیچ‌گاه به معنای «قَدْ» نمی‌آید.

٣. مانند: «مَنْ، مَتَى، أَيْنَ».

٢٣. الأصل فى «كَيْفَ» الإستفهامية أن تقدر «يكون» بعدها فى باب المفعول معه<sup>١</sup>  
(شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٥٢٤)
٢٤. الأصل فى «كَيْفَ» الإستفهامية أن تكون للإستفهام الحقيقى (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٥٥٨)
٢٥. الأصل فى «أَيَّانَ» أن تقع فى موضع التّفخيم (جامع الدروس العربية ص ٣٩٥)
٢٦. الأصل فى «ما» الإستفهامية دخولها على غير الفعلية (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٥٢٤)
٢٧. الأصل فى «ما» الإستفهامية أن تقدر «كان» بعدها فى باب مفعول معه<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ٥٢٤)
٢٨. الأصل فى «مَنْ ذَا» على إعتبارها كلمة واحدة أن تكتب مفصولة لا موصولة<sup>٣</sup>  
(موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٦٥٨ و ص ٦٥٩)
٢٩. الأصل فى «كَيْفَ» أن تكون للإستفهام (علوم العربية ج ٢ ص ٦٨٣)
٣٠. الأصل أن تكون الهاء فى «مه» من «ما» الإستفهامية بدلاً من الألف (شرح الرضى على الشافية ج ٤ ص ٥٨٤)
٣١. الأصل حذف ألف «ما» الإستفهامية المجرورة (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٣٩٦)
٣٢. الأصل فى أدوات الإستفهام أن يتقدم الفعل بعدها إسم مرفوع بالإبتدا (شرح التسهيل ج ٣ ص ٣٩٣)
٣٣. الأصل فى أدوات الإستفهام هو الهمزة (شرح التسهيل ج ٣ ص ٤٢٥)

١. مانند: «كَيْفَ حَالِكَ وَ الدَّرْسِ؟» و «ما أنتَ وَ زَيْدًا؟».

٢. مانند: «ما أنتَ وَ الرياضِيَّةُ؟».

٣. «مَنْ ذَا» نوشته می شود نه «مَنْذَا».

## نون تأكيد

١. الأصل في الفعل المؤكّد بالنّون أن لا يتقدّم معموله عليه (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٤٤٦) (النّحو الوافى ج ١ ص ٦٩)
٢. الأصل في النّون المؤكّدة أن يؤكّد بها المستقبل الّذى فيه معنى الطّلب (جامع المقدمات ج ٢ ص ٤٠٣)
٣. الأصل عدم تقديم معمول الفعل المؤكّد بنون التّأكيد إلّا إذا كان المعمول شبه جملة (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٣٦)
٤. الأصل في توكيد المضارع المجرد من لام الأمر أن يكون مثبتاً (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٣٢)
٥. الأصل في توكيد المضارع المجرد من لام الأمر أن يكون جواب قسم مبدؤاً باللّام الّتى تدخل على جواب القسم و لايفصل بينه و بين هذه اللّام فاصل<sup>١</sup> (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٣٢)
٦. الأصل في نون التّوكيد أن تدخل على الفعل المستقبل الّذى فيه معنى الطّلب (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٨٤)
٧. الأصل في توكيد المضارع المجرد من لام الأمر أن يكون مستقبلاً (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٣٢)
٨. الأصل عدم إتصال نون التّأكيد بالأسماء<sup>٢</sup> (النّهجة المرضية ج ١ ص ١٤)
٩. الأصل<sup>٣</sup> عدم إتصال نون التّأكيد بالفعل الماضى (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٢٩)
١٠. الأصل عدم لحوق نون التّأكيد بالمضارع المنفى (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٤٦٢)
١١. الأصل<sup>٤</sup> قلب الألف ياء مفتوحة للبناء إذا كان قبل نون التّأكيد<sup>٥</sup> (النّحو الوافى ج ٤ ص ٤٤٣)

١. مانند: «وَاللّٰهُ لِأَجْتِنِبَنَّ قَوْلَ السُّؤِيِّ فَذَرَّ إِسْتِطَاعَتِي».

٢. گاهی در ضرورت شعری به اسم متصل شده است؛ مانند: «أَقَاتِلُنَّ أَحْضِرُوا الشُّهُودَا».

٣ و ٤. قاعدة کلی.

٥. مانند: «تَنْهَيْنُ».

## تنوين و هاء سكت

١. الأصل في التَّنوين تنوين التَّمَكَّن (النحو الوافي ج ١ ص ٣٠)
٢. الأصل في تنوين التَّنكير دخوله على المَبْنِيَّات<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٤ ص ١٥٧ و ص ١٧٨ و ج ١ ص ٣٤)
٣. الأصل أن تكون هاء السَّكْت ساكنة دائماً (جامع المقدمات ج ٢ ص ٤٠٤) (النحو الوافي ج ٣ ص ١٢٩)
٤. الأصل في هاء السَّكْت أن يوقف عليها (شرح الصَّفائِي ج ٣ ص ٣٨٦) (كتاب الكَنَاش ج ٢ ص ١٣٥)
٥. الأصل في المعتلِّ المجزوم أن تقف عليه بهاء السَّكْت<sup>٢</sup> (كتاب الكَنَاش ج ٢ ص ١٦٢)
٦. الأصل أن يحرك التَّنوين (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٥٤٥)
٧. الأصل حذف هاء السَّكْت في المندوب في وصل الكلام (النحو الوافي ج ٤ ص ٧٦)

١. مانند: «صِه» و «مَرَزْتُ بِسَيِّئِيهِ وَ سَيِّئِيهِ آخَرَ» و گاهی تنوين تنكير بر اسم معرب داخل می‌شود؛ مانند: «مَرَزْتُ بِأَحْمَدَ وَ أَحْمَدَ آخَرَ».

٢. مانند: «لَمْ يَرْمِهِ».

## همزة وصل و همزة قطع

١. الأصل في الهمزة أن لا تكون منقلبة من غيرها (مكزيات المدرس ج ٤ ص ٣٠٢)
٢. الأصل في همزة الوصل أن تكون مكسورة (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٢٤٠) (شرح ابن عقيل ج ١ ص ١٦٧) (مكزيات المدرس ج ٤ ص ٣٠٤) (جامع الدروس العربية ص ١٣٨) (شرح قطر الندى ص ٣٠١) (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٦٠٦)
٣. الأصل أن لا تلحق همزة الوصل الأسماء<sup>١</sup> (الأصول النحوية و الصرفية ج ٢ ص ١٢١)
٤. الأصل في همزة الوصل أن تدخل على الفعل (شرح الرضى على الكافية ج ١ ص ١٦٦)
٥. الأصل في همزة القطع أن تكون مفتوحة (جامع الدروس العربية ص ١٣٨)
٦. الأصل في همزة الإسم أن تكون همزة القطع (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٣)
٧. الأصل في همزة الوصل أن تثبت خطأً (الدر المصون ص ٢١)
٨. الأصل أن الهمزة في الحروف و الأسماء لا تكون همزة وصل (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٩٦)
٩. الأصل في حركة همزة الوصل أن تتبع حركة عين الفعل (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٦٠٦)
١٠. الأصل في همزة الوصل أن تكون ساكنة (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٦٠٦)

١. إسم، ابن و ... خلاف اصل است.

٢. يعنى در نوشتار.

## نفسی

۱. الأصل في النفي أن يكون لفظياً (النحو الوافي ج ۲ ص ۲۴۷)
۲. الأصل في كلمة «أحد» أن تستعمل في سياق النفي (ثورة نحوية ص ۴۳)
۳. الأصل جواز تقديم ما في حيز حروف النفي عليها إلا «ما» (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۳۹)
۴. الأصل أن لا يكون «أن» نافية (ثورة نحوية ص ۴۳)
۵. الأصل<sup>۲</sup> في أدوات النفي «ما» (النهجة المرضية ج ۱ ص ۷۹)
۶. الأصل في «ما» النافية أن يليها فعل (موسوعة النحو والصرف والإعراب ص ۸۸) (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۳۰۴) (الفوائد الصمدية ص ۳۳)
۷. الأصل إستعمالاً في نفي المضارع «لا» (شرح ملأ جامی ج ۲ ص ۳۷۶)
۸. الأصل دخول «لا» النافية على الفعل (شرح ملأ جامی ج ۱ ص ۳۰۴)
۹. الأصل في «إن» النافية أن تقع قبل «إلا» (معجم الأدوات النحوية ص ۳۱)

۱. گاهی برخی کلمات لفظاً مثبت هستند ولی معنی منفی می‌باشند؛ مانند: «یأبى» به معنای «لا یرید».

۲. اصل بودن آن را از تقدیمش بر دیگر حروف نفی می‌فهمیم.

## إلتقاء ساكنين

١. الأصل فى إلتقاء السّاكّنين العدم (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٤١)
٢. الأصل فى كلّ ساكنين إلتقيا أن يتحرّك أحدهما بالكسر (المحرز فى النّحو ج ١ ص ٥١)  
(النّحو القرآنى ص ٣٣١)
٣. الأصل فى إلتقاء السّاكّنين تحريك أحدهما (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)
٤. الأصل فى التّخفيف أن يكون من السّاكّن المتأخّر (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)
٥. الأصل فى إلتقاء السّاكّنين تحريك السّاكّن الأوّل (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢) (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٥)
٦. الأصل تحريك ما هو طرف الكلمة (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)
٧. الأصل فى الواو المفتوح ما قبلها الضّمّ إن كانت للجمع (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٥)
٨. الأصل فى الواو المفتوح ما قبلها الكسر إن لم تكن للجمع (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٥)
٩. الأصل فى نون «عَنْ» أن تكسر مع لام التّعريف و مع غيره (مع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٤)
١٠. الأصل فيما يحرك لإلتقاء السّاكّنين هو الكسر (شرح النّظام ص ١٥٩) (المحرز فى النّحو ج ٣ ص ١٣٧٥) (مكررات المدرّس ج ٤ ص ٣٠٤) (شرح الرضى على الشّافية ج ٣ ص ٦٣)
١١. الأصل فى إلتقاء السّاكّنين هو الكسر (المحرز فى النّحو ج ٣ ص ١٣٧٥)
١٢. الأصل فى تحريك السّاكّن الأوّل هو الكسر (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٥٥)
١٣. الأصل فى نون «مِنْ» إذا إتصل به لام التّعريف فتحه (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٣)
١٤. الأصل هو القول بتعذّر الإبتداء بالسّاكّن (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٦)
١٥. الأصل فى إلتقاء السّاكّنين حذف أولهما إذا كان حرف مدّاً (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ١٠٢)



## وقف

١. الأصل هو الوصل (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٣٢٢)
٢. الأصل أن نقف على المتحرّك بالسكون (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧١٥)
٣. الأصل عدم جواز الوقف بالزوم<sup>١</sup> فى المختوم بفتحة (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧١٥)
٤. الأصل فى المفردات الوقف<sup>٢</sup> (شرح ملا جامى ج ١ ص ٢٠٧)
٥. الأصل فى المنقوص المنون المرفوع و المجرور الوقف عليه بحذف الياء<sup>٣</sup> (شرح قطر الندى ص ٢٩٣) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧١٤)
٦. الأصل فى المنقوص غير المنون المرفوع أو المجرور الوقف عليه بإثبات الياء<sup>٤</sup> (شرح قطر الندى ص ٢٩٤ و ص ٢٩٥) (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ٧١٤)

---

١. يعنى هنگام وقف، حرکت به صورت خفيف گفته مى شود.  
٢. يعنى كلمات بدون اين كه در تركيب جمله قرار بگيرند.  
٣. مانند: «قاضٍ» (قاضٍ).  
٤. مانند: «القاضي».

## وزن

۱. الأصل في كلِّ نوع أن لا يكون فيه الوزن المختصَّ بنوع آخر فإذا وجد كان فرعاً<sup>۱</sup> لوزنه الأصليّ (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۸۸)
۲. الأصل في وزن «مَفْعَلان» أن يدلَّ على أمر مذموم<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۴ ص ۵۷ و ص ۶۰)
۳. الأصل في وزن «أَفْعَل» أن يكون في الأسماء (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۶۳ و ص ۱۶۵)
۴. الأصل في «يَفْعَلُ» مفتوح العين أن يبني إسم مكانه على «مَفْعَل» بالفتح (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۲۴)
۵. الأصل في وزن «فُعِل» أن لا يأتي في أسماء الأجناس (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۶۲)
۶. الأصل في وزن «فَاعِل» أن يكون في الأفعال (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۶۳)
۷. الأصل في صيغة «فَعْل» أن تكون للتكثير و المبالغة (النحو الوافی ج ۳ ص ۱۴۶)
۸. الأصل في جميع الأفعال المزيد فيها أن تختصَّ بالفعل (جامع الدروس العربيّة ص ۲۸۴)
۹. الأصل في الفعل الّذي يكون ما فيه على وزن «فَعِل» - مكسور العين - أن يكون مضارعه على وزن «يَفْعَلُ» - مفتوح العين - (جامع الدروس العربيّة ص ۱۴۱)
۱۰. الأصل في «فَعِيل» بمعنى «فَاعِل» مجيء التاء في التأنيث (النحو الوافی ج ۴ ص ۴۴۸)
۱۱. الأصل في صيغة «فَعُول» إذا كانت وصفاً بمعنى «فَاعِل» أن لا تدخلها التاء الدالّة على التأنيث المحض وحده (النحو الوافی ج ۴ ص ۵۵۲)

۱. مانند: «فَعْلٌ» که اختصاص به فعل دارد و وجود «شَمَّرٌ» در اسم، خلاف اصل است.

۲. مانند: «مَخْبَتَان». گاهی برای امر ممدوح به کار می‌رود؛ مانند: «مَكْرَمَان».

١٢. الأصل في «فَعِيلٍ» بمعنى «مفعول» أن تستعمل بدون التاء للمؤنث (دانث صرف ص ٣٥٥)
١٣. الأصل في «فَعِيلٍ» أن يكون بمعنى «فاعلٍ» (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٢٩٩)
١٤. الأصل في «فَعَلَّ» أن يستعمل للفرائض أى الأوصاف المخلوقة<sup>١</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٥٥)
١٥. الأصل في «فَعِلَّ» أن يكون فى الأدوية الباطنة و العيوب الظاهرة و الحلى (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ١٠٤)
١٦. الأصل فى «فَعِلَّ» أن يكون لازماً (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٥٤)
١٧. الأصل فى وضع «فَعِلَّ» أن يكون للأعراض<sup>٢</sup> (شرح الرضى على الشافية ج ٢ ص ٥٤)
١٨. الأصل فى «فَعِيلٍ» أن يكون عينه واواً (الأصول فى النحو ج ٣ ص ٣٨٧)
١٩. الأصل فى «أَفْعَلَّ» كونها للأفعال (الكتاب ج ٣ ص ٢١٧)

١. مانند: «شَرَّفَ».

٢. مانند: «حَزَنَ، كَبِرَ و...».



## إمالة

١. الأصل فى الإمالة أن تكون فى الإسم المعرب و الفعل المتصرف (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ١٥٠)
٢. الأصل فى الأدوات أن لا تُمال (معجم الهوامع ج ٣ ص ٢٨٣)
٣. الأصل أن تقول فى إمالة نحو «خافَ و باعَ» إنها للتنبية على أصل الألف (شرح الرضى على الشافية ج ٣ ص ٨)
٤. الأصل عدم إطراء الإمالة فيما لم يتمكّن (شرح ابن الناظم ص ٥١٠)
٥. الأصل فى الإمالة أن يلحق الكلم من جهة الحركة فيها و السكون (المستوفى فى النحو ص ٥٠٦)
٦. الأصل فى الحروف أن لا تدخلها الإمالة (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٦١)

## أصل و فرع

۱. الأصل هو البقاء على الأصل<sup>۱</sup> (معنى الأديب ب ۱ ص ۱۲۱) (ثورة نحوية ص ۴۲)
۲. الأصل أن يحمل الفرع على الأصل لا بالعكس<sup>۲</sup> (معنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۷)
۳. الأصل لحاظ الأصل أى الوضع الأصليّ الأوّل<sup>۳</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۷)
۴. الأصل عدم الرجوع إلى أصل مرفوض<sup>۴</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۴۳)
۵. الأصل فى كلّ باب له قواعد إختصاصية<sup>۵</sup> (معنى الأديب ب ۱ ص ۱۰۱) (بداة النحو ص ۲۱۸)
۶. الأصل مراعاة الأصل فى كلّ باب (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۶۱) (الإقترح ص ۱۲۴)
۷. الأصل أن يقتصر فى خلاف الأصل على السّماع (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۳۳)
۸. الأصل فى كلّ باب يختصّ بأحكام (ثورة نحوية ص ۱۲)
۹. الأصل عدم العدول عن الأصل (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۷۶)
۱۰. الأصل عدم خروج الشئ عن أصله و إعتقاد بقائه على أصله (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۵۳)

۱. مثلاً اگر در جمله‌ای «عسی» را هم می‌توان ناقصه و هم تامه در نظر گرفت، طبق این اصل باید «عسی» را ناقصه در نظر بگیریم تا «عسی» در اصل خود که ناقصه بودن است باقی بماند.
۲. مانند آن که «ما» ی نافیّه حمل بر «لیس» می‌شود و عمل می‌کند نه این که «لیس» را حمل بر «ما» بکنیم و قائل به این باشیم که «لیس» عمل نمی‌کند.
۳. بنابراین کلماتی مانند «أب» گرچه دو حرفی هستند و از این جهت، شباهت به حروف دارند و باید مبنی شوند ولی چون در اصل وضع، سه حرفی هستند، اصل آنها لحاظ شده و معرب باقی می‌مانند.
۴. مثلاً در متنی گفته شده اصل آن، معطوف بوده است یعنی «رَجُلَان» در اصل، «رَجُلٌ وَ رَجُلٌ» بوده ولی برای اختصار از این اصل، دست کشیده‌ایم؛ بنابراین نباید به این اصل برگردیم و «رَجُلٌ وَ رَجُلٌ» استعمال کنیم.
۵. مثلاً أصل در أدوات استفهام، همزه است؛ به همین علت، أحكام و قواعدی دارد که سائر أدوات استفهام ندارند؛ مانند: جواز حذف، مشترک بودن برای طلب تصوّر و تصدیق و ...

۱۱. الأصل في كلّ معدول عن شيء أن لا يخرج عن النوع الذي ذاك الشيء منه<sup>۱</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۷۵) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۱۱۰)
۱۲. الأصل أولى بالإستعمال (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۷۴)
۱۳. الأصل يمكن التّوصّل به إلى الأبنية و الكشف عنها<sup>۲</sup> (شرح النّظام ص ۱۸)
۱۴. الأصل ما أرجع الشّيء إليه
۱۵. الأصل مقدّم على الفرع<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۸۱)
۱۶. الأصل أن يبقى للأصل على الفرع مزية<sup>۴</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۰۹)
۱۷. الأصل هو الجعل في مقابلة كلّ فرع أصلاً (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۷۴)
۱۸. الأصل أولى بالذّكر من الفرع<sup>۵</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۷۴)
۱۹. الأصل هو الأخذ بقول الجمهور (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۳۲۵)
۲۰. الأصل لا يحتاج إلى نكتة<sup>۶</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۳۲۷)
۲۱. الأصل في الفرع أن يكون ضعيفاً<sup>۷</sup> (أوضح المسالك ج ۲ ص ۲۳)

۱. بنابراین قول، برخی که گفته‌اند اسم فعل، معدول از فعل است غلط است؛ زیرا فعل با عدول کردن از اصلی خود، تبدیل به اسم که نوع متفاوتی است، نمی‌شود.
۲. اصل در اینجا به معنای قاعده است و این مسأله مربوط به صرف است؛ یعنی در علم صرف امکان این که از طریق شناخت قواعد بتوانیم حروف اصلی کلمات را تشخیص دهیم، وجود دارد.
۳. به عنوان مثال در کتب نحوی در تقسیم‌بندی کلمه، ابتدا اسم و بعد فعل و سپس حرف ذکر می‌شود. چون اصل در کلمات، اسم است و در چنین مواردی، مقدّم بر دو قسم دیگر می‌شود.
۴. بنا بر همین اصل است که گفته شده هر جا که «حَتَّى» عاطفه به کار رود «حَتَّى» جاره نیز می‌تواند به کار رود ولی بالعکس آن کلیّت ندارد یعنی در برخی موارد «حَتَّى» جاره به کار می‌رود که استعمال «حَتَّى» عاطفه در آن جایز نیست. و این امر به خاطر این است که «حَتَّى» جاره، اصل است و باید مزیتی بر «حَتَّى» عاطفه که فرع است داشته باشد.
۵. یعنی در مواردی که بین یک مجموعه- مثلاً أدوات استفهام- می‌خواهیم یک مورد را ذکر کنیم بهتر است آنچه اصل است را ذکر کنیم.
۶. یعنی نیاز به توضیح یا شرط و شروط و ... ندارد.
۷. مثلاً «لا»ی شبیه به «لَيْسَ» فرع بر «لَيْسَ» است و از نظر عمل، ضعیف است بنابراین عمل آن، مشروط به شرائط مختلفی است که در صورت نبود آنها نمی‌تواند عمل کند.

٢٢. الأصل أن يحكم بدلالة ظاهر الشاهد<sup>١</sup> ما لم تدع داعية قام عليها الدليل إلى تأويله  
(أوضح المسالك ج ٢ ص ٦٧)
٢٣. الأصل عدم التغيير (أوضح المسالك ج ٤ ص ٢٠٥)
٢٤. الأصل ثابت في جميع تصرفات الكلمة (المحرر في النحو ج ٣ ص ١٢٩٨)
٢٥. الأصل أحق بكثرة الإستعمال من الفرع (شرح التسهيل ج ١ ص ٣١)

١. يعنى بنا بر ظاهر «شاهد مثال» عمل مى كنيم و آن را به تأويل نمى بريم.

## تقديم و تأخير

۱. الأصل عدم التّقديم و التّأخير (مغنى الأديب ب ۲ ص ۴۴ و ب ۴ ص ۵۴ و ب ۵ ص ۱۰۵) (الكلام المفيد ص ۱۸۹) (مع الهوامع ج ۳ ص ۶۷)
۲. الأصل تقديم ما حقّه التّقديم و تأخير ما حقّه التّأخير (جامع الدّروس العربيّة ص ۳۶۸)
۳. الأصل تقديم الأصل فى ترتيب أبواب الكتب النّحويّة (النّهجة المرضيّة ج ۱ ص ۷۹)
۴. الأصل تقديم ما هو الأخصر فى تصنيف الكتب النّحويّة<sup>۱</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۷۸ و ص ۸۱)
۵. الأصل تقديم الوجوديّ على العدميّ<sup>۲</sup> (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۲۷)
۶. الأصل تقديم الأخفّ<sup>۳</sup> (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۷۴)
۷. الأصل تقديم ما هو جليّ على ما هو خفيّ<sup>۴</sup> (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۱۱۵)

۱. مثلاً معمولاً ابتدا موصول حرفى بحث مى‌شود و سپس موصول اسمى، چون مباحث موصول حرفى کم تراست.
۲. مثلاً بحث «عامل» بر بحث «غير عامل» مقدّم است.
۳. مثلاً معمولاً در كتب نحوى در باب ملحقات مثنّى، «كلا» قبل از «إثنان» ذكر مى‌شود چون حروف كم ترى دارد.
۴. يعنى در أبواب مختلف نحو، ابتدا مسائلى كه روشن تر هستند ذكر مى‌شوند و سپس مباحث ديگر كه غير واضح يا اختلافى و ... هستند ذكر مى‌شوند.

## حمل و زیادت

۱. الأصل حمل محتمل الوجهين على الوجه الغالب<sup>۱</sup> (مع الهوامع ج ۱ ص ۳۰)
۲. الأصل في المشكوك فيه هو الحمل على الأغلب الأكثر<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۲۳) (معنى الأديب ب ۱ ص ۳۹ و ص ۱۰۱)
۳. الأصل عدم حمل كلمة على أخواتها<sup>۳</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۴۱)
۴. الأصل أن يحمل الكلام على ما هو الأصل في أمثاله<sup>۴</sup> (أوضح المسالك ج ۳ ص ۹۰)
۵. الأصل عدم الزيادة (معنى الأديب ب ۱ ص ۵۹) (شرح النظم ص ۲۰۹)
۶. الأصل هو المجرد من الزيادة (مع الهوامع ج ۱ ص ۱۳۸)
۷. الأصل عدم الحكم بالزيادة ما كان للحكم بالأصل محتمل (النحو الوافی ج ۲ ص ۳۳۷)
۸. الأصل عدم حمل بيت على القليل النادر مع إمكان حمله على الكثير المشهور (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۳۵۸)
۹. الأصل هو الحمل على الأكثر (شرح الرضى على الشافية ج ۱ ص ۱۳۹)

---

۱. مثلاً برخی گفته‌اند: «رَحْمَان» غیرمنصرف است چون غالباً صفت‌هایی که بر وزن «فَعْلَان» هستند، غیرمنصرف هستند؛ بنابراین «رَحْمَان» نیز حمل بر موارد غالبی می‌شود.

۲. مانند آنچه در قاعده قبلی گذشت.

۳. مثل آن که گفته می‌شود: «لَيْتَ» هنگامِ إلصاق به «ياء» متکلم، بهتر است «نون» وقایه نگیرد چون أخوات آن (إِنْ، كَأَنَّ و ...) به خاطر اجتماع سه نون، بهتر است بدون «نون» وقایه باشند.

۴. مثلاً اگر در معرفه یا نکره بودن کلمه‌ای شک داریم و آن کلمه «حال» واقع شده است از آنجا که اصل در حال، نکره بودن است، این کلمه نیز حمل بر سایر موارد شده و نکره محسوب می‌شود؛ مانند: کلمه «ثاني» در {لاني عطفه} (حج/ ۹).

## حذف و تقدیر

۱. الأصل عدم حذف ما لا دليل عليه<sup>۱</sup> (النهجة المرضية ج ۱ ص ۱۳۴)
۲. الأصل قلة الحذف (شرح الصفائى ج ۳ ص ۱۴ و ص ۱۵)
۳. الأصل فى المحذوف أن يكون من لفظ المذكور<sup>۲</sup> (مغنى الأديب ب ۵ ص ۱۴۱)
۴. الأصل فى الحذف هو الحذف من آخر الجملة<sup>۳</sup> (مغنى الأديب ب ۵ ص ۱۴۶)
۵. الأصل حذف التانى لدلالة الأول عليه<sup>۴</sup> (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۲۲۸)
۶. الأصل عدم الحذف (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۴۵۴) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۸۵) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۴۱۰)
۷. الأصل فى الحذف أن يكون لدليل (نحو روان ج ۲ ص ۴۴۷)
۸. الأصل عدم التقدیر (ثورة نحوة ص ۳۳) (الموجز ص ۹) (الكلام المفيد ص ۱۴۱) (علوم العربية ص ۶۷۸)
۹. الأصل فى التقدیر تقدير الأصل<sup>۵</sup> (مغنى الأديب ب ۴ ص ۸۵) (شرح ملاحامى ج ۱ ص ۱۹۴) (مكترات المدرس ج ۱ ص ۱۳۵) (بداة النحو ص ۳۵ و ص ۱۹۴) (شرح الصفائى ج ۳ ص ۱۹)
۱۰. الأصل فى المقدر أن يقدر فى مكانه الأصلي (مغنى الأديب ب ۵ ص ۱۳۹)

۱. مانند آن که قرینه‌ای لفظی بر محذوف دلالت کند.
۲. در مواردی که امکان وجود داشته باشد؛ مثلاً در باب اشتغال در «زَيْدًا ضَرَبْتُهُ» قبل از «زَيْدًا» «ضَرَبْتُهُ» در تقدیر گرفته می‌شود نه فعل دیگر. اما در «زَيْدًا ضَرَبْتُ غَلَامَهُ» چون در تقدیر گرفتن «ضَرَبْتُ» باعث عوض شدن معنا به صورت اشتباه می‌شود، «أَنْتَ» در تقدیر گرفته می‌شود.
۳. بنابراین اصل، در آیه «الْحَجُّ أَشْهُرٌ» (بقره/۱۹۷) بهتر است بگوییم: تقدیر، «الحج حج أشهر» بوده نه «أشهر الحج أشهر».
۴. مانند: «أنا قادمٌ و أنتَ» که «قادمٌ» بعد از «أنتَ» حذف شده است. پس طبق این اصل، «أنا و أنتَ قادمٌ» صحیح نیست چون «قادمٌ» اول حذف شده و دومی باقی مانده است.
۵. مثلاً اگر به تقدیر گرفتن أدوات استفهام نیاز باشد، «همزه» در تقدیر گرفته می‌شود؛ چون اصل در أدوات استفهام، همزه است.

١١. الأصل عدم التّقدير بلاضرورة ملتجئة إليه (شرح ملاً جامى ج ١ ص ٢٢٨)
١٢. الأصل حذف كرسىّ الهمزة المفتوحة بعد الألف (شرح الرضى على الشافية ج ٣ ص ٢١٩)
١٣. الأصل حذف الساكن لا المتحرّك (الأصول فى النّحو ج ٣ ص ٤٨)

## لفظ و معنی

۱. الأصل في الألفاظ الذَّكر (جواهر البلاغة ص ۹۷ و ص ۱۱۷)
۲. الأصل في الألفاظ وضعها في محلها (معنى الأديب ب ۵ ص ۱۳۹)
۳. الأصل كون كلّ لفظ على بابه<sup>۱</sup> (ثورة نحوية ص ۱۵۱)
۴. الأصل وضع كلّ لفظ في موضعه (جامع المقدمات ج ۲ ص ۳۲۵)
۵. الأصل في كلّ معنى يدخل الكلام أو الكلمة أن يوضع له حرف<sup>۲</sup> يدلّ عليه أو ما<sup>۳</sup> يجرى مجرى الحرف في عدم الإستقلال (شرح الرضی على الكافية ج ۲ ص ۴۷۱)
۶. الأصل عدم خروج الشیء عن معناه (شرح الرضی على الكافية ج ۱ ص ۲۵۳)
۷. الأصل مساواة اللفظ و المعنى (جواهر البلاغة ص ۱۷۷)
۸. الأصل مراعاة جانب اللفظ لا المعنى<sup>۴</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۷۵)
۹. الأصل أنّه إذا كان المعنى مكرراً يكون اللفظ أيضاً مكرراً<sup>۵</sup> (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۹۷) (الكلام المفيد ص ۲۱۹)

۱. یعنی هر کلمه در معنای اصلی خود که برای آن وضع شده به کار گرفته شود؛ مثلاً «لَوْ» شرطیه برای امتناع وضع شده و این که به معنای «إِنْ» شرطیه به کار برود خلاف اصل است.
۲. مانند: همزه و «هَلْ» برای استفهام.
۳. مانند: إعراب و صیغه‌های مختلف که هر کدام معنای خاصی در کلام را می‌فهماند و برای آن معنای وضع شده‌اند.
۴. مثلاً در مواردی که کلمه، معنای مثنی یا جمع دارد ولی لفظ آن، مفرد است، اصل، این است که إعراب به حرکات بگردد نه إعراب به حروف.
۵. از همین اصل فهمیده می‌شود که اصل «ثُلَاث»، «ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ» بوده است زیر «ثُلَاث» به معنای «سه تا سه تا» است پس در لفظ نیز باید این گونه بوده باشد. همچنین است «رُبَاع» و ...

## تفسير و تاویل و تکرار

۱. الأصل توافق المفسر و المفسر<sup>۱</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۴۲۵) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۰۳)
۲. الأصل إحتياج المحذوف إلى شيء مذكور يفسره و يدلّ عليه (النحو الوافى ج ۲ ص ۱۱۲)
۳. الأصل عدم التأويل (شرح الرضى على الكافية ج ۲ ص ۴۲۵) (معجم الهوامع ج ۱ ص ۴۵) (النحو الوافى ج ۴ ص ۵) (مكترات المدرس ج ص ۲۳۴) (ثورة نحوية ص ۳۲)
۴. الأصل عدم تخالف المؤول و المؤول إليه<sup>۲</sup> (شرح الصفائى ج ۱ ص ۲۲۲)
۵. الأصل عدم التكرار (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۱۶۸ و ج ۲ ص ۲۶۳) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۱۲) (الكلام المفيد ص ۲۳۰)
۶. الأصل فى التكرار أن يكون للتأكيد (معجم الهوامع ج ۱ ص ۲۳۸)

---

۱. از جهت لفظ، نوع کلمه، معنا و ...  
 ۲. از جهت معنا. به همین علت، برخی قائلند که فعل امر به واسطه حروف مصدری، تاویل به مصدر نمی‌رود زیرا در این صورت، معنای انشائیت آن از بین می‌رود.

---



---

## قَلَّةٌ وَكَثْرَةٌ وَعَوْضٌ

---

۱. الأَصْلُ عِنْدَ وَجُودِ الْإِشْتِرَاكِ التَّقْلِيلُ<sup>۱</sup> (بِدَاءِ النَّحْوِ ص ۳۲۴) (شَرْحُ الصَّفَائِيِّ ج ۱ ص ۵۹)
۲. الأَصْلُ قَلَّةُ الْإِحْتِيَاجِ
۳. الأَصْلُ هُوَ الْإِكْتِفَاءُ بِالْأَكْثَرِ<sup>۲</sup> (النَّحْوُ الْوَافِي ج ۴ ص ۳۴۶)
۴. الأَصْلُ عَدَمُ الْجَمْعِ بَيْنَ الْعَوْضِ وَالْمَعْوُضِ عَنْهُ<sup>۳</sup> (مَوْسُوْعَةُ النَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالْإِعْرَابِ ص ۶۷۵)
۵. الأَصْلُ عَدَمُ التَّعْوِيضِ (ثَوْرَةُ نَحْوِيَّةٍ ص ۱۶۲)
۶. الأَصْلُ عَدَمُ جَعْلِ الْعَوْضِ فِي غَيْرِ مَحَلِّ الْمَعْوُضِ عَنْهُ (الدَّرُّ الْمَصُونُ ج ۱ ص ۱۹)

---

۱. یعنی در اشتراک لفظی، اصل بر کم بودن تعداد معانی است. چون اصل بر این است که هر لفظ فقط یک معنا داشته باشد و در صورتی که نیازمندیم برای لفظی بیشتر از یک معنا در نظر بگیریم، این است که در حد امکان، این معانی کمتر باشند.

۲. منظور، «اکثر» در استعمال است. بنابراین اگر نوع خاصی از کلمه یا جمله، بسیار کم استعمال شده باشد بهتر است در کلام از آن نوع خاص استفاده نشود.

۳. یعنی «مَعْوُضٌ عَنْهُ» حذف می‌شود و «عَوْضٌ» جای آن می‌نشیند و نمی‌توان هر دو را با هم آورد.

## تغيير و تعريف و تضمين

١. الأصل عدم التغيير (شرح قطر الندى ص ٢٩) (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ٢٣٤)  
(الحدائق الندية ج ٢ ص ٣٥٢)
٢. الأصل عدم تغيير الصيغة (ثورة نحوية ص ٦٣)
٣. الأصل بقاء كل على ما كان عليه (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٩٧)
٤. الأصل فى التعريف أن تراعى فيه القواعد المنطقية (النحو الوافى ج ٢ ص ٥٤)
٥. الأصل عدم التضمن (النحو الوافى ج ٢ ص ٤٣٧ و ص ٤٣٨) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٨٥)  
(ثورة نحوية ص ٣٢)
٦. الأصل عدم تغيير المبهمات (شرح الرضى على الشافية ج ١ ص ١٩٤)

## عامّ و خاصّ و مطلق و مقید

۱. الأصل فی أدوات العموم «كُلٌّ» (معانی النَّحْوِ ج ۴ ص ۱۲۴)
۲. الأصل فی الأعمّ أن یقدّم علی الأخصّ<sup>۱</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۸۸)
۳. الأصل أن تكون القاعدة عامّة مطّردة<sup>۲</sup> (النحو الوافی ج ۱ ص ۴۰)
۴. الأصل هو الأخذ بالعموم (الموجز ص ۱۹)
۵. الأصل فی القید هو التّخصیص<sup>۳</sup> (مکرمات المدرّس ج ۳ ص ۲۵۳)
۶. الأصل فی القيود أن تكون إحترازیة<sup>۴</sup> (الهدایة و الصمدیة ص ۴۶) (شرح الصّفائی ج ۲ ص ۳۹۰ و ج ۳ ص ۱۹)
۷. الأصل فی تخصیص اللفظ المطلق بشیء معین أن یكون باللّام و الإضافة<sup>۵</sup> (شرح الرضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۱۸)
۸. الأصل هو الأخذ بالإطلاق (الموجز ص ۱۹)

---

۱. مانند آن که «اسم جنس» در تقسیم‌بندی ذیل مقدّم شده است: «أصناف اسم عبارتند از: اسم جنس، معرب و مبنی و ...».

۲. به همین خاطر اگر کلمات و جملاتی در استعمال عرب وجود داشته باشد که در ظاهر با یک قاعده نحوی یا صرفی تناسب ندارد، در صورت امکان، آن کلمه و جمله را به گونه‌ای تأویل می‌برند تا مطابق با قاعده باشد و قاعده، عمومیت خود را حفظ کند.

۳ و ۴. یعنی قید توضیحی، خلاف اصل است.

۵. مثلاً «غلام» که یک لفظ مطلق است برای تخصیص آن، «الغلام» یا «غلام زید» آورده می‌شود.

## حقیقت و مجاز و اشتراك و تخصیص

۱. الأصل في الإستعمال هو الحقيقة (شرح الرضى على الكافية ج ٤ ص ٣٨٢) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠) (ثورة نحوية ص ١٢) (مع الهوامع ج ٣ ص ١١٦)
۲. الأصل عدم الخروج عن الحقيقة إلا لئلا يفتقر بلاغية<sup>١</sup> (النحو الوافي ج ٢ ص ٤٥٩)
۳. الأصل عدم القول بالحقيقة و المجاز<sup>٢</sup> (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٣١)
۴. الأصل في كلام العرب دلالة كل لفظ على ما وضع له (مع الهوامع ج ١ ص ٥)
۵. الأصل عدم الإشتراك (مغنى الأديب ب ٥ ص ١٣٥) (شرح الصفائى ج ١ ص ١٥٩) (بداة النحو ص ٣٢٤) (شرح التسهيل ج ١ ص ٨٩)
۶. الأصل عدم القول بالإشتراك (شرح ملاً جامى ج ٢ ص ٣٣١)
۷. الأصل عدم الإشتراك اللفظى (شرح الرضى على الكافية ج ٣ ص ٢٤) (ثورة نحوية ص ١٥)
۸. الأصل في التخصيص و الإختصاص أن يستعمل بإدخال الباء على المقصور عليه<sup>٣</sup> (الهداية و الصمدية ص ١٣٣)
۹. الأصل هو الأخذ بالمعنى الحقيقى (الموجز ص ١٩)
۱۰. الأصل عدم إشتراك إسم و حرف في لفظ واحد (شرح التسهيل ج ١ ص ١٤٢)
۱۱. الأصل تقليل الإشتراك (بداة النحو ص ٣٢٤)

۱. مثلاً برای مبالغه کردن.

۲. به عنوان نمونه اگر قائل باشیم که «لَيْسَ» برای نفی در زمان حال است مجبوریم بگویم استعمال «لَيْسَ» در زمان حال، حقیقت و در غیر حال، مجاز است. اما اگر «لَيْسَ» را برای مطلق نفی بدانیم نیاز نیست بحث «حقیقت و مجاز» را در این مسأله وارد کنیم و اصل نیز همین است.

۳. مثلاً در اصل باید گفته شود: «يَخْتَصُّ الْجَزُّ بِالْإِسْمِ» ولی معمولاً در کتب نحوی گفته می‌شود: «يَخْتَصُّ الْإِسْمُ بِالْجَزِّ» و این به خاطر آن است که در اینجا «يَخْتَصُّ» به معنای «يَتَمَيَّزُ» است (تضمنین).

## متفرقات

۱. الأصل عدم التأكيد (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۳۰)
۲. الأصل عدم الترادف (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۰۸)
۳. الأصل عدم نيابة لفظ عن آخر (ثورة نحویة ص ۸۷) (شرح الصفائى ج ۱ ص ۱۶۵) (معانى النحو ج ۲ ص ۱۶۸)
۴. الأصل عدم الاعتراض<sup>۱</sup> (ثورة نحویة ص ۴۲)
۵. الأصل عدم الإحتیاج إلى التجريد<sup>۲</sup> (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۳۰)
۶. الأصل عدم الفصل<sup>۳</sup> (أوضح المسالك ج ۳ ص ۱۹۲)
۷. الأصل فى المؤثر أن يكون متغیراً للمتأثر<sup>۴</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۴ ص ۱۶۹) (شرح ملاً جامی ج ۲ ص ۳۱۳) (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۵۱۸) (مكوزات المدرس ج ۳ ص ۲۶۴) (شرح المنطق ج ۲ ص ۱۹۳) (الكلام المفيد ص ۲۵۶)
۸. الأصل تشبيه الناقص بالكامل لا العكس (مكوزات المدرس ج ۱ ص ۱۸۰)
۹. الأصل كون الدال على صفة الشئ كالصفة الدالة عليه (شرح ملاً جامی ج ۱ ص ۷۰)
۱۰. الأصل أن لا يتقدم السماع على القياس (النحو الوافى ج ۳ ص ۱۴۱)

۱. منظور، جمله اعتراضیه است.

۲. یعنی جدا کردن کلمه از معنای اصلی خود به واسطه تقیید؛ مثلاً اگر قائل باشیم «لَیسَ» برای حال است وقتی بعد از «لَیسَ»، «أَمْسَ» یا «عَدَا» بیاوریم، «لَیسَ» را از معنای حال جدا می‌کنیم و این، خلاف اصل است پس قول به این که «لَیسَ» برای مطلق نفی است نه نفی حال، بهتر است.

۳. بین مبتدا و خبر، صفت و موصوف، مضاف و مضاف إليه و ...

۴. به همین علت، لفظ فاعل با لفظ مفعول تفاوت می‌کند؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «ضَرَبَ زَيْدٌ زَيْدًا» بلکه «ضَرَبَ زَيْدٌ نَفْسَهُ» به کار می‌رود.

۱۱. الأصل إستعمال المسموع عن العرب<sup>۱</sup> (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۶۲۷)
۱۲. الأصل فى العلة الإطراد<sup>۲</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۳۳۰)
۱۳. الأصل فى القرآن الكريم أن يكون على لغة قریش (موسوعة النحو و الصرف و الإعراب ص ۵۸۴)
۱۴. الأصل تقليل أقسام المقسم الواحد (ثورة نحوية ص ۲۵)
۱۵. الأصل فى العلامة أن تلحق كلمة هى علامة لها<sup>۳</sup> (شرح الرضى على الكافية ج ۳ ص ۳۲۳)
۱۶. الأصل هو الأمر الكلتى الذى ينطبق على الجزئيات<sup>۴</sup> (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۸۳)
۱۷. الأصل أن يستعمل العلم فى الكليات و المعرفة فى الجزئيات (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۸۳)
۱۸. الأصل فى كل لسان أن لا يخالطه لسان آخر (شرح الرضى على الكافية ج ۱ ص ۱۰۶) (معانى النحو ج ۳ ص ۲۴۸) (الكلام المفيد ص ۲۱۴)
۱۹. الأصل تغليب من يعقل على ما لا يعقل (شرح ابن عقيل ج ۱ ص ۱۴۱)
۲۰. الأصل إختيار ما لا يحصل به اللبس (مكزرات المدرس ج ۲ ص ۴۰)
۲۱. الأصل وقوع كل لفظ فى محله الأصيل<sup>۵</sup> (شرح ملأ جامى ج ۲ ص ۴۳۵)
۲۲. الأصل حمل اللفظ على ما يكون عليه عديله<sup>۶</sup> (شرح ملأ جامى ج ۱ ص ۶۸)
۲۳. الأصل فى الجواب أن يخالف المجاب (النحو الوافى ج ۴ ص ۲۸۱)
۲۴. الأصل فى المفصل أن يكون على ترتيب المجمل (جامع المقدمات ج ۲ ص ۱۹۱)

۱. بنابراین اگر شکل خاصی از کلمه یا کلام، مطابق با قیاس و قاعده باشد ولی از عرب شنیده نشده باشد بهتر است استفاده نشود.
۲. یعنی شمول و همگانی بودن. (یعنی اگر برای چیزی، علتی ذکر می‌شود باید آن علت در تمام موارد مشابه نیز وجود داشته باشد).
۳. مثلاً علامت تأنیث برای اسم است و إلحاق آن به حرف (رَبَّةٌ) خلاف اصل است.
۴. تعریف «اصل» است به این معنی که خود اصل در این عبارت، تعریف شده است.
۵. مثلاً در عبارت «الفاعِلِيَّةُ وَ الإِصْطَافَةُ» کلمه «فاعِلِيَّة» هم می‌تواند مصدرِ صناعی باشد و هم اسم منسوب اما چون «الإِصْطَافَةُ» مصدر است، «فاعِلِيَّة» را هم مصدر در نظر می‌گیریم.

۲۵. الأصل عدم إخراج الحرف عن جوهره (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۳۴)
۲۶. الأصل فى نحو «رُؤياً» الإعتداد بالهمزة المنوَّية و مراعاة حكمها (شرح الرضى على الشافية ج ۳ ص ۳۵۲)
۲۷. الأصل فى الياء تركها فى الوقف (شرح الرضى على الشافية ج ۴ ص ۳۸۹)
۲۸. الأصل هو الشَّمول الحقيقى (شرح التَّسهيل ج ۱ ص ۲۵۱)
۲۹. الأصل تقديم المشبَّه و تأخير المشبَّه به (شرح التَّسهيل ج ۱ ص ۲۸۴)
۳۰. الأصل فى القول هو الحكاية<sup>۱</sup> (الأصول النَّحوية و الصَّرْفية ج ۲ ص ۱۲۷)
۳۱. الأصل فى العربيَّة أن تكون العلامات ذوات دلالة المعانى<sup>۲</sup> (معانى النَّحوج ج ۱ ص ۲۶)
۳۲. الأصل هو الأخذ بظهور الكلام (الموجز ص ۲۰)
۳۳. الأصل فى الممكن العدم (مكترات المدرس ج ۴ ص ۲۶۷)
۳۴. الأصل فى الحوادث العدم (مكترات المدرس ج ۴ ص ۲۶۸)
۳۵. الأصل عدم التَّركيب (مع الهوامع ج ۲ ص ۳۸۹) (شرح التَّسهيل ج ۲ ص ۱۴۶)
۳۶. الأصل عدم الإقتطاع (مع الهوامع ج ۲ ص ۴۰۳)
۳۷. الأصل موافقة الحسن الدَّخول (شرح ملاً جامى ج ۱ ص ۴۵۸)
۳۸. الأصل إستصحاب ثبوت ما ثبت و نفي ما نفى (شرح التَّسهيل ج ۳ ص ۲۰۳)

۱ . يعنى يك جمله بعد از ماده «قَوْل» به صورت حكايه آورده مى شود؛ مانند: قَالَ زَيْدٌ: «أنا قادمٌ».

۲ . يعنى هر علامتى بايد معنای خاصى را بفهماند و البته گاهى علامتها، معنایى را نمى رسانند؛ مانند: علامت بناء، مثلاً فتحه در «أَيْنَ»، بيان كنده معنای خاصى نيست.

## فهرست منابع

### ■ منابع اصلی

۱. قرآن کریم.
۲. الأصول النحویة و الصّرفیة، محمّد عبد الله قاسم، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۳۳ هـ. ق - ۱۳۹۱ هـ. ش، چاپ اول.
۳. الأصول فی النحو، ابن سراج، بی نا، بی تا، بی جا.
۴. الإقتراح، جلال الدین السیوطی، انتشارات المكتبة العصرية، بیروت، ۲۰۱۱ م - ۱۴۳۲ هـ. ق، چاپ اول.
۵. أمالی ابن الحاجب، بی نا، بی تا، بی جا.
۶. الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین، أبو البرکات عبد الرّحمان بن محمّد الأنباری، انتشارات المكتبة العصرية، بیروت، ۲۰۰۷ م - ۱۴۲۸ هـ. ق، بی جا.
۷. أوضح المسالک إلى ألفیة ابن مالک، ابن هشام الأنصاری، انتشارات مكتبة سیّد الشهداء، قم، ۱۳۶۶ هـ. ش، چاپ پنجم.
۸. بداءة النحو، غلامعلی الصفائى البوشهری، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۶ هـ. ش، چاپ دوم.
۹. ثورة نحویة، حمید حاجی علی، انتشارات تشیع، قم، ۱۳۸۴ هـ. ش، چاپ اول.
۱۰. جامع الدروس العربیة، مصطفی غلابینی، انتشارات دار الفکر، بیروت، ۱۴۲۷-۱۴۲۶ هـ. ق، چاپ اول.
۱۱. جامع المقدمات، مرحوم مدرّس افغانی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۸۵ هـ. ق، چاپ هجدهم.
۱۲. جواهر البلاغة، سیّد احمد هاشمی، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۶ هـ. ش، چاپ پنجم.
۱۳. الدروس النحویة، حفنی بک ناصف و مصطفی طموم و محمّد بک دیاب و محمّد بک صالح، انتشارات مكتبة ابن عطیة، ۲۰۰۷ م - ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ هفتم.
۱۴. سلسبیل فی أصول التّجزئة و الإعراب، ابوالقاسم علی دوست، انتشارات دار الأسوة، قم، ۱۴۲۰ هـ. ق، چاپ اول.
۱۵. شرح ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله بن عقیل مصری، انتشارات لقاء، قم، ۱۳۸۶ هـ. ش - ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ اول.

۱۶. شرح ابن النّاطم، تصحيح سيّد ابراهيم و سيّد علي حسيني، انتشارات دار الإعتصام، قم، بي تا، چاپ اول.
۱۷. شرح السّهيل، جمال الدين محمد بن عبد الله الأندلسي، انتشارات دار الكتب العلميّة، بيروت، ۱۴۲۲ هـ. ق - ۲۰۰۱ م، چاپ اول.
۱۸. شرح الرّضى على الشّافىة، محمد بن حسن الرّضى الأسترآبادى، انتشارات دار المجتبى، قم، ۱۳۹۰ هـ. ش - ۲۰۱۰ م، چاپ اول.
۱۹. شرح الرّضى على الكافية، محمد بن حسن الرّضى الأسترآبادى، مؤسّسة الصادق، قم، ۱۳۸۴ هـ. ش، چاپ دوّم.
۲۰. شرح شذور الذهب، جمال الدين عبد الله بن هشام الأنصارى، انتشارات دار الفكر، قم، ۱۴۲۴ هـ. ق - ۲۰۰۳ م، چاپ اول.
۲۱. شرح قطر النّدى و بلّ الصّدى، جمال الدين عبد الله بن هشام الأنصارى، شركت دار الأرقم، بيروت، بي تا، بي جا.
۲۲. شرح ملأ جامى (الفوائد الضّيائية)، نور الدين الجامى، دار إحياء التّراث العربى، بيروت، ۱۴۳۳ هـ. ق - ۲۰۱۲ م، چاپ اول.
۲۳. شرح النّظام، حسن بن محمد نيشابورى، مكتبة العزيزى، قم، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ ششم.
۲۴. الصّرف الصّافى، اسحاق رحمانى، انتشارات ايلاف، شيراز، ۱۳۸۹ هـ. ش، چاپ اول.
۲۵. علوم العربيّة (قسم النّحو)، سيّد هاشم طهرانى با تصحيح و ويرایش سيّد محسن موسى، انتشارات خاتم الأنبياء، ۱۳۹۰ هـ. ش، چاپ اول.
۲۶. الفوائد الصّمدية، مرحوم شيخ بهانى، انتشارات نهاوندى، ۱۳۸۵ هـ. ش، چاپ هفتم.
۲۷. القواعد الأساسيّة للغة العربيّة، سيّد احمد هاشمى، بي تا، مصر، ۱۳۵۴ هـ. ق، بي جا.
۲۸. قواعد اللّغة العربيّة، مبارك مبارك، الشّركة العالميّة للكتاب، بيروت، ۱۹۹۲ م - ۱۴۱۳ هـ. ق، چاپ سوّم.
۲۹. القواعد النّحويّة، سيّد قاسم حسيني و محمود ملكى اصفهانى، انتشارات مركز مديريت حوزه علميه، قم، ۱۳۸۵ هـ. ش، چاپ اول.
۳۰. الكتاب لسبويه، بي تا، بي تا، بي جا.
۳۱. كتاب الكناش فى فنّى النّحو و الصّرف، عماد الدين إسماعيل بن الأفضل على الأيوبى، المكتبة العصريّة، بيروت، ۱۴۲۵ هـ. ق، بي جا.
۳۲. الكلام المفيد، مرحوم مدرّس افغانى، انتشارات دار الهجرة، قم، ۱۴۳۰ هـ. ق، چاپ هفتم.
۳۳. مبادئ العربيّة (قسم النّحو)، رشيد الشّرتونى، مؤسّسة دار الذّكر، قم، ۱۴۲۶ هـ. ق، چاپ بيست و سوّم.
۳۴. مبادئ العربيّة (قسم الصّرف)، رشيد الشّرتونى، انتشارات دار العلم، قم، ۱۴۲۹ هـ. ق، چاپ شانزدهم.
۳۵. المحرّر فى النّحو، عمر بن عيسى الهرمى، انتشارات دار السّلام، قاهره، ۱۴۲۹ هـ. ق، چاپ سوّم.

٣٦. مختصر النَّحو، عبد الهادي الفضلي، انتشارات الهلال، بيروت، ١٤٢٩ هـ. ق، چاپ هجدهم.
٣٧. مراح الأرواح، احمد بن علي بن مسعود، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، ١٣٧٢ هـ.ش، چاپ اول.
٣٨. المستوفى في النَّحو، حسن عبدالكريم الشَّرع، انتشارات دليل ما، قم، ١٤٣٤ هـ. ق - ١٣٩٢ هـ. ش، چاپ اول.
٣٩. معانى النَّحو، فاضل صالح السَّامرائي، انتشارات دار احياء التَّراث العربي، بيروت، ١٤٢٨ هـ. ق - ٢٠٠٧ م، چاپ اول.
٤٠. معجم الأدوات النَّحويَّة، دكتور محمد التَّوبخى، انتشارات دار الفكر، قم، ١٤٠٠ هـ. ق، چاپ ششم.
٤١. معجم النَّحو، عبد الغنى الدَّقر، بي نا، بي تا، بي چا.
٤٢. معجم النَّحو العربي، حسن قطريب، انتشارات دار الطُّلاس، دمشق، ١٩٩٤ م، چاپ اول.
٤٣. مغنى الأديب، جمعى از اساتيد حوزه علميَّة قم، انتشارات واريان، قم، ١٣٨٦ هـ.ش، چاپ هفتم.
٤٤. مكررات المدرَّس، محمد على مدرَّس افغانى، انتشارات پيام علمدار، قم، ١٣٨٨ هـ.ش، چاپ دوّم.
٤٥. الموجز في قواعد اللُّغة العربيَّة، سعيد الأفغانى، بي نا، بي تا، بي چا.
٤٦. موسوعة النَّحو و الصَّرْف و الإعراب، أميل بديع يعقوب، انتشارات استقلال، تهران، ١٣٨٥ هـ.ش، چاپ چهارم.
٤٧. موصل الطُّلاب إلى قواعد الإعراب، خالد الأزهرى، بي نا، بي تا، بي چا.
٤٨. النَّحو القرآنى، جميل أحمد ظفر، المكتبة العصريَّة، بيروت، ٢٠١٣ م - ١٤٣٤ هـ. ق، بي چا.
٤٩. النَّحو الوافى، عباس حسن، انتشارات مكتبة المحمدي، بيروت، ١٤٢٨ هـ. ق، چاپ اول.
٥٠. النَّهجة المرضيَّة، جلال الدِّين السيوطى با تعليقه مصطفى الحسينى الدَّشتى، مؤسسه إسماعيليان، قم، ١٣٨٥ هـ.ش، چاپ هفدهم.
٥١. الوافى في النَّحو و الصَّرْف، حبيب يوسف مغنيه، دار و مكتبة الهلال، بيروت، ٢٠٠٤ م، چاپ دوّم.
٥٢. الهداية في النَّحو، تصحيح و تعليق حسين شيرافكن، انتشارات جامعة المصطفى العالميَّة، قم، ١٤٢٩ هـ. ق - ١٣٨٧ هـ.ش، چاپ يازدهم.
٥٣. همع الهوامع شرح جمع الجوامع في النَّحو، جلال الدِّين السيوطى، انتشارات دار احياء التَّراث العربي، بيروت، ١٤٣١ هـ. ق - ٢٠١٠ م، بي چا.
٥٤. همع الهوامع شرح جمع الجوامع في النَّحو، جلال الدِّين السيوطى، انتشارات رضى زاهدى، قم، ١٤٠٥ هـ. ق، بي چا.

■ منابع جنبی

۱. آشنایی با علوم بلاغی، حمید محمدی، انتشارات دار الذکر، قم، ۱۳۸۳ ه.ش، چاپ پنجم.
۲. اصول الفقه، محمد رضا مظفر، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۹۳ ه.ش، چاپ دوم.
۳. اصول النحو، علی اکبر شهابی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش، بی جا.
۴. پیش نیازهای ادبی جزء اول قرآن کریم، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹۴ ه.ش، چاپ اول.
۵. تجزیه و ترکیب پیشرفته، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹۵ ه.ش، چاپ اول.
۶. ترجمه و شرح معنی الأديب، سید علی حسینی، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۸۹ ه.ش، چاپ دوم.
۷. ترجمه و شرح معنی الأديب، غلامعلی صفائی بوشهری، انتشارات قدس، قم، ۱۳۷۹ ه.ش، چاپ سوم.
۸. تصحیح و تعلیق الهدایة و الفوائد الصمدیة، سید قاسم الحسینی، انتشارات دار الحکمة، قم، ۱۳۸۱ ه.ش، بی جا.
۹. جرعه‌ای از ادب قرآن، محمد صالحی ابرقویی، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ه.ش، چاپ دوم.
۱۰. حاشیة الدسوقی علی معنی اللیب، مصطفی محمد غرقة الدسوقی، انتشارات دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۲۰۰۹ م، بی جا.
۱۱. الحدائق الندیة، سید علی خان مدنی، انتشارات دار الهجرة، قم، ۱۴۳۱ ه.ق، چاپ اول.
۱۲. دانش صرف، سید حمید جزائری، انتشارات نصاب، قم، ۱۳۹۶ ه.ش، چاپ دوم.
۱۳. الدرّ المصون فی علوم الکتاب المکنون، احمد بن یوسف، دارالقلم، بیروت، ۱۴۰۶ ه.ق - ۱۹۸۶ م، چاپ اول.
۱۴. راهنمای تجزیه و ترکیب زبان عربی، ابوطالب نصیری و سید محمد جواد حسینی، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹۵ ه.ش، چاپ اول.
۱۵. روانخوانی و تجوید قرآن کریم، علی حبیبی و محمد رضا شهیدی، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۳۹۲ ه.ش، چاپ هشتم.
۱۶. شرح المنطق، علی محمدی خراسانی، انتشارات الإمام الحسن بن علی، قم، ۱۳۹۱ ه.ش، چاپ هشتم.
۱۷. صرف تشریحی در زبان عربی، عباس جعفریان، انتشارات امام عصر عجل الله تعالی فرجه، قم، ۱۳۹۰ ه.ش، چاپ اول.
۱۸. صرف ساده، سید محمد رضا طباطبایی، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۹۴ ه.ش، چاپ هشتم و ششم.
۱۹. صرف مقدماتی و نحو مقدماتی، علی خدری، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۸ ه.ش، چاپ دوم.
۲۰. فراند حجّتیّه، حجّت هاشمی خراسانی، نشر حاذق، قم، ۱۳۸۰ ه.ش، چاپ پنجم.
۲۱. فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربی، آنتوان دحداح با ترجمه ابوالفضل علّامی و صفر سفیدرو، انتشارات مؤسسه فرهنگی انتشاراتی ظفر، قم، ۱۳۷۷ ه.ش، چاپ اول.

۲۲. فرهنگ تشریحی نحو، محمّد مهدی نامدار، انتشارات دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۹ هـ.ش، چاپ اول.
۲۳. کشکول، آیت الله حاج میرزا ابوالفضل نجم آبادی، نشر معالم أهل بیت علیهم السلام، بی جا، ۱۴۲۳ هـ. ق، چاپ اول.
۲۴. الکشکول، شیخ آقا بزرگ تهرانی، انتشارات مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، بی جا، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اول.
۲۵. ماء معین، ابوطالب نصیری و علی حاجی زاده و احمد درویشوند، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۹۱ هـ.ش، چاپ اول.
۲۶. معجم إعراب ألفاظ القرآن الکریم، محمّد سیّد طنطاوی، منشورات ذوی القربی، بیروت، ۱۴۲۱ هـ. ق، چاپ دوّم.
۲۷. معجم الفروق النحویة و الصّرفیة، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹۶ هـ.ش، چاپ اول.
۲۸. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، محمّد جعفری صدری، انتشارات مکتبة السهروردی للدراسات و النّشر، طهران، ۱۳۸۴ هـ.ش، چاپ اول.
۲۹. مغنی الفقیه (صرف جامع کاربردی)، مصطفی جمالی، انتشارات دار الفکر، قم، ۱۳۹۲ هـ.ش، چاپ اول.
۳۰. مغنی الفقیه (معانی حروف با مبانی فقههای شیعه)، مصطفی جمالی، انتشارات دار الفکر، قم، ۱۳۹۴ هـ.ش، چاپ اول.
۳۱. مغنی الفقیه (معانی حروف)، مصطفی جمالی، انتشارات رواق دانش، قم، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اول.
۳۲. الموجز فی أصول الفقه، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۸۷ هـ.ش، چاپ چهاردهم.
۳۳. المنطق، محمّد رضا المظفر، مؤسسه النّشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۶ هـ. ق، الطبعة الرابعة.
۳۴. نحو تشریحی در زبان عربی، عبّاس جعفریان، انتشارات امام عصر عجل الله فرجه، قم، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اول.
۳۵. نحو روان، احمد امین شیرازی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ اول.
۳۶. النّحو المقدّماتی، محمود ملکی اصفهانی، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۸۶ هـ.ش، چاپ شانزدهم.
۳۷. النّضید فی شرح روضة الشّهید، شیخ حسن قارویی تبریزی، انتشارات داوری، قم، بی تا، بی جا.